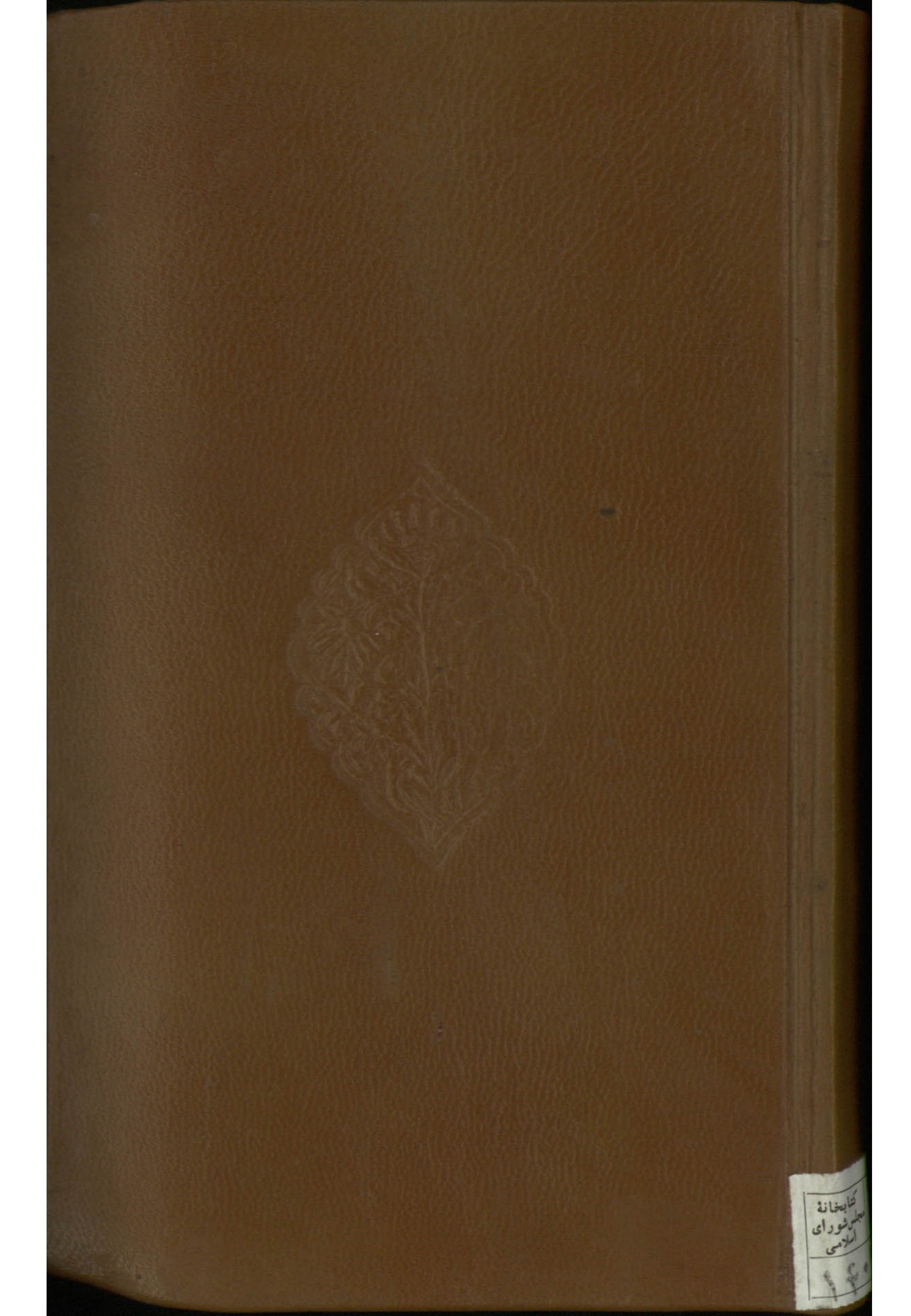
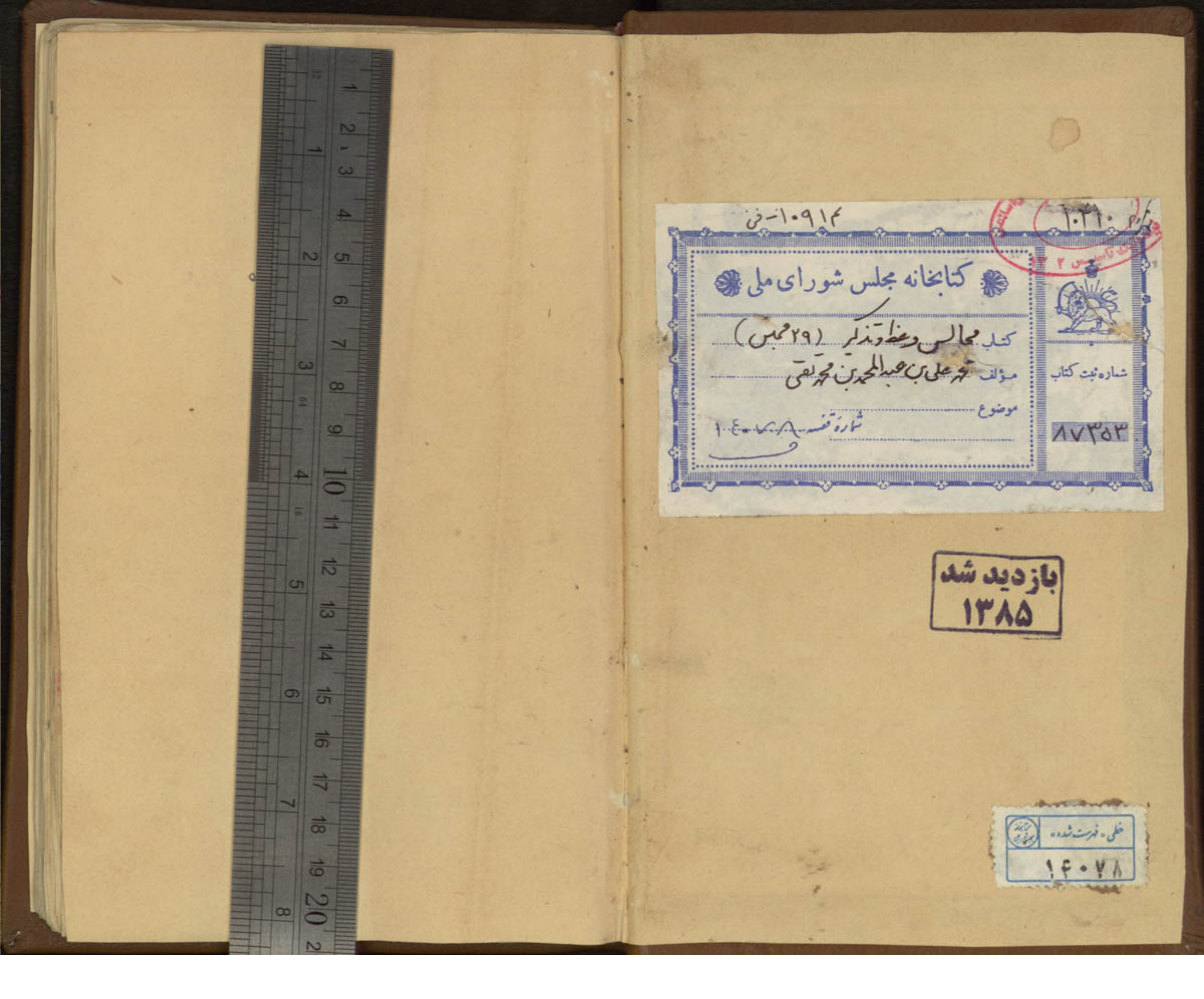
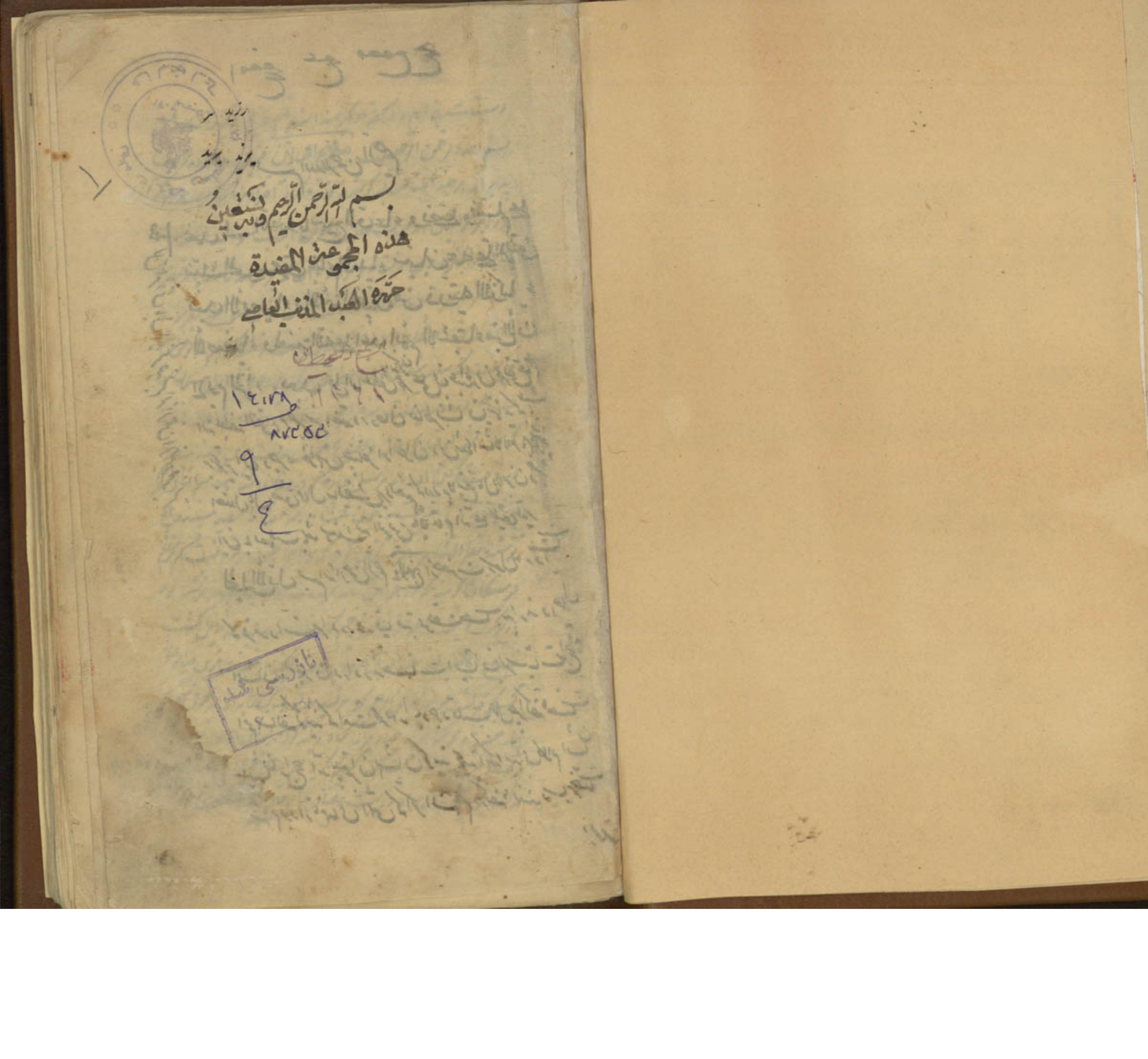

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



۱۰۹۱۴ - ق
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجالس وعظ و تذکر (۲۹ مجلس)
مؤلف محمد علی بن عبدالمحمد بن محمد تقی
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۷۳۵۳
بازدید شد
۱۳۸۵
خطی «فهرست شده»
۱۴۰۷۸


خطی فهرست شده
۱٤۰۷۸
۱۰۹۱٤-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجالس وعظ و تذکر (۲۹ مجلس)
مؤلف محمد علی بن عبدالمحمد بن محمد تقی
موضوع
شماره قفسه ۱٤۰۷۸
شماره ثبت کتاب
۸۷۳۵۳
بازدید شد
۱۳۸۵
خطی «فهرست شده»
۱٤۰۷۸



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هذه المجموعة المفيدة

حرره العبد المذنب العاصي

امعج عج معمعج

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم یا سمیع الدعاء ونصلی ونسلم علی
نبیك المحمود محمد خاتم الانبیاء سیما ابن عمه علی المرتضی
سید الاوصیاء والائمة المنتجبین من ذریته الازکیاء
الاصفیاء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء من الآن
الی یوم الجزاء وبعد اقل الواعظین والذاکرین محمد علی بن عبد المحمد بن محمد تقی عاملهم
الله بلطفه الخفی بر ضمیر منیر اخلاء روحانی خاطر نشان مینماید که بعد
بر تحریر این وجیزه خواهش چند نفر از اخوان دین شد که استدعا نمودند
اختلال بال و ضیق مجال بتألیفش پرداختم که در یوم لا ینفع مال ولا بنون ذخیره
این بی بضاعت باشد انشاء الله التوفیق للاتمام انه علی کل شیء قدیر

المجلس الاول بسم الله الرحمن الرحیم فی الفتح از حضرت رسول ص روایت است
که فرمود امت مرا در روز قیامت بموقف حساب بدارند و اعمال
ایشان را بمیزان در آورند حسنات ایشان بر سیئات راجح
امم سالفه گویند که امت محمد را با وجود قلت عمل چرا کفه حسنات
ایشان راجح آمد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه ابتدای کلام ایشان
نام بود از نامهای الهی که اگر آن نام در کفهٔ نهند و سایر حسنات

منها ان من ... الرحمن الرحیم ...

وسیئات بنی آدم را در کفهٔ دیگر نهند آن نام راجح آید و آن نام
بسم الله الرحمن الرحیم است مفتاح الفلاح قیصر روم را درد سری
پدید آمد هرچند اطبا معالجه کردند فایده نکرد آخر الامر نامهٔ نوشت بمکه
نزد امیر المؤمنین ع و صورت حال را بعرض آن جناب رسانید آن حضرت
طاقیه را بنزد وی فرستاد و فرمود تا آن را بر سر نهد تا شفا یابد قیصر روم
چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی از آن متعجب شد بفرمود
تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم
دانست که سبب شفای وی آن کلمهٔ بزرگوار بوده فی الحال مسلمان شد
فیه در روز قیامت بنده را پیش بارگاه آورند و نامهٔ اعمال وی
که مملو باشد از قبایح اعمال و فضایح افعال بدست وی دهند بنده
در وقت گرفتن آن نامه بر سبیل عادت که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند و نامه بستاند چون بگشاید همه آن را سفید بیند و هیچ
نوشته نبیند او متحیر شود فرشتگان گوید که در اینجا چیزی مرقوم نیست که بخوانم
فرشتگان گویند که در همه این نامه سیئات و خطیئات تو نوشته بود
از برکت و یمن بسم الله الرحمن الرحیم که بر زبان راندی همه زایل گشت
جامع الاخبار عبد الله بن مسعود روایت میکند از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
کسیکه قرائت بسم الله الرحمن الرحیم کند بنویسد خداوند تبارک و تعالی برای او بهر حرفی چهار
هزار حسنه و محو کند از او چهار هزار سیئه و بلند گرداند برای او چهار هزار درجه
۱۹۴ وفیه از پیغمبر خدا ص روایت است کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بنا کند
خداوند جل و علا برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ در هر قصری

لفظ ... در جای او ... تیب

باشد هفتاد هزار شهر از لؤلؤ سفید و در هر شهری باشد هفتاد هزار خانه و در هر
خانه هفتاد هزار سریر باشد از زبرجد سبز و بالای هر سریری هفتاد هزار فراش
از سندس و استبرق باشد و بران زوجه باشد از حور العین که از برای آن
هفتاد هزار گیسو باشد مکلل بدر و یاقوت و نوشته باشد بر طرف راست
صورت او محمد رسول الله ص و بر طرف چپ صورت او علی ولی الله و بر جبین
او الحسن و بر ذقن او الحسین و بر دو لب او بسم الله الرحمن الرحیم
چو بر چهره جمال بهشت که آرایش یابد جایکه جمال الله بخته و اشیم
چه انصاف است وجودیکه الحمد آرای جمال حوریان باشد جمال مبارکش را
لشکر عدوان گرد و گرد میان آرایش و مزین نمایند بیت ... مبارکش را
باسنگ جفا جمال مبارکش را باخاک و رماد محاسن مبارکش را باخون خضاب
لبهای مبارکش را که بوسه گاه رسول خداوند از تشنگی خشکیده و روی بیابان
رسانیده تلاوت قرآن نموده با چوب خیزران یزید پلید بیابان ... و ...

این الرسول ولثمی کان یرشفه تنی قه بقضیب کف مجترو
مروی است که او ... چنین زدن ثنایای ان قدوه ... لوزی ... لب و دندان
شریده میشد که روشن و صفای او ظاهر و آشکار بود و یزید از روی
استهزا میگفت رحمک الله یا حسین لقد کنت حسن الضحک
خدا رحمت کند ترا یا حسین عجب خوش خنده بودی ... فی المقتل المنوسل
... مروان از روز در پای تخت یزید پلید نشسته بود نظاره می
کرد و اظهار فرح و شادمانی می نمود و تحمل ... اعطافه ویقول
دامن خود را مانند رقاصان تکان میداد و این شعر را از روی وجد

وطرب

منتخب

[illegible]

وطرب می خواند یا حبذا بردک فی الیدین ولونک
الاحمر فی الخدین شفیت نفسی من دم الحسین
یعنی عجب خوش لب و دندان داری تو ای حسین روی تو عجب سرخ و ...
شفا یافتم از کشته شدن تو و خون خود را گرفتم و دین خود را ادا کردم
و یزید پلید نیز همان ردیف بداهة اشعار ساخت و چوب ... بر لبهای
حضرت میزد و میگفت یا حبذا یلمع بالیدین یلمع فی
طست من الخدین کانما حفت بوردتین شفیت
قلبی من دم الحسین اخذت ثاری وقضیت دینی
کیف رأیت الضرب یا حسین فی اللهوف ... الاو برزه
اسلمی که یکی از اصحاب رسول خدا بود برخاست و پیش تخت آمد و گفت
ویحک یا یزید انکت بقضیبک ثغر الحسین وای بر تو ای
یزید آیا چوب بر این دندانهای پسر فاطمه میزنی بخدا که من پیغمبر خدا را
دیدم می مکید ثنایاه وثنایا اخیه الحسن و ... و دهان
ایشان می نمود و می فرمود سید جوانان اهل بهشتید خدا لعنت کند قاتل
شما را و مهیا کند جهنم را برای ایشان یزید ملعون از این سخن در غضب
شد و گفت برونش کنید اخرجوه فامر ضرب عنقه حکم کرد
گردن ابو برزه را زدند امان از دل زینب اخی
این صبری و مهجتی قد اذیبت مصابک علی الجلیل جلیل
المجلس الثانی ثواب الاعمال عن ابی عبدالله علیه السلام من توضأ فذکر

اسم الله طهر جميع جسده وكان الوضوء الى الوضوء كفارة
لما بينهما من الذنوب ومن لم يسم لم يطهر من جسده الا ما
اصابه الماء می فرماید کسیکه وضو بکرد و بسم الله الرحمن الرحیم بگوید پاک میشود جمیع
بدن او و می باشد تا وضوی دیگر کفاره کناه ان مابین وضوئش و کسیکه بسم الله
نگوید پاک نشود مگر اعضا یکه آب باو برسد جامع الاخبار بنده که در
وقت خوابیدن بسم الله الرحمن الرحیم بگوید می فرماید خداوند بنابر و فتوحی ملائکه
می نویسند تا بصبح بنفس بسم الله الرحمن الرحیم و زبانه میکشد و مؤمن از صراط
میاوه خود بسم الله الرحمن بگوید شراره و شعله جهنم خاموش گردد و میگوید بگذر
المؤمن پس بدرستی که نور تو شعله مرا خاموش کرد و فی لالی الاخبار
ان العبد العاصی اذا یوم القیامة یدخل جهنم فاذا
اراد ان یدخلها یقول بسم الله الرحمن الرحیم تفر منه النار
وتبعد عنه سبعین الف سنة تفسیر روح البیان
از حضرت پیغمبر روایت کرده اند که فرمود از جمله عجایب که لیلة معراج
در بهشت دیدم این چهار جوی بود که حقتعالی در قرآن بیان انها را
می نماید بقوله فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار
من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین
وانهار من عسل مصفی و هر یکی ازانها بمرتبه بود
که اگر تمامی دنیا را برابر قیاس کنند چون سوزنی باشد در مقابل
دریا جبرئیل گفتم این نهرها باین عظمت از کجا می آیند و کجا
می روند گفت این نمیدانم که کجا می رود ولکن نمیدانم
که از کجا می آید ترا نزد حقتعالی کرامت بسیار است اگر سوال کنی
بر تو ظاهر کرداند پس من درین اندیشه بودم که ناگاه ملکی در رسید و بر من

سلام

سلام کرد و اورا ان چنان عظمت جثه بود که بغیر از حقتعالی که عظمتش
کس ندانسته و اورا بالهای بسیار بود گفت قدم بر بال من بنه و چشم فراز
کن پس قدم بر بال او نهادم و چشم پیش کردم آن ملک بیکبار طیران کرد
که وصف آن هیچ واصفی نتوان کرد بعد ازان گفت چشم خود بگشای
چون چشم گشودم در حین دیدم که در زیر آن قبه از که خانه در سفید بزرگ
که اگر تمامی دنیا را بر سر آن قبه نهند مثل مرغی باشد که بالای کوهی نشسته
وان قبه را دری بود از زبرجد سبز و قفلی بر ان از زر سرخ وان چهار جوی را
دیدم که ازان قبه بیرون می آیند بعد ازان خواستم که باز گردم ان ملک گفت
چرا درین قبه در نمی آیی تا بر حقیقت این معنی اطلاع یابی گفتم چگونه
در آیم که در ان قفل است گفت چنین است ولی کلید ان در دست
تست گفتم ان کدام است گفت بسم الله الرحمن الرحیم چون بنزد قفل بزرگ
رسیدم و این کلمه بر زبان راندم فی الحال ان قفل گشاده شد و در ان
قبه در آمدم ان چهار جوی را دیدم که از چهار رکن ان قبه بیرون می آید
بعد ازان خواستم که بیرون آیم ان ملک گفت که یا محمد دیدی گفتم
دیدم گفت نیکو بنگر که هنوز چنانکه بایست ندیدهٔ تا قدرت الهی را مشاهده
کنی چون نیکو نظر کردم در چهار رکن ان قبه در هر رکنی نوشته دیدم
در یکرکن بسم و در دیگری الله و در رکن سیم الرحمن در رکن
چهارم الرحیم و جوی آب از چشمه میم بسم بیرون می آید و جوی شیر
از چشمه هاء الله و جوی خمر از چشمه میم الرحمن و جوی عسل از چشمه میم الرحیم

پس دانستم که این چهار جوی از این طلیه شجر که منفجر می شود و جهار ان
خدای تعالی بمن خطاب فرمود که یا محمد صلعم هر که از امت تو مرا باین کلمه
یاد کند او را از این نهرهای جاری آب دهم و باین دولت مستحکم
مؤلف گوید چنانکه انهار اربعه بهشت در زمین جنت فخیمه بزیر درخت طوبی
روان است همچنین انهار جنانیه از دروازه اربعه قلب العلم والحلم والصبر
والرضا از محبت و مودة شجرهٔ نبوت اصلها ثابت و فرعها فی السماء
جاری می شود چنانکه می توان گفت که این انهار اربعه با شجره طوبی است که
شجره انبیاء علیهم السلام است هر چند در خبر وارد شده معنی شجره اش رسول الله
علیهم السلام کما قیل یا حبذا دوحة فی الخلد نابتة
ما مثلها نبتت فی الخلد من شجر للمصطفی اصلها
والفرع فاطمة ثم اللقاح علی سید البشر والسبطان
سبطاه لها ثمر والشیعة الورق الملتف بالشجر
انی بحبهم ارجو النجاة غدا والفوز فی زمرة من افضل الزمر
هذا مقال رسول الله جاء به اهل الروایة فی الاعلام الحسنة
وجه فایده اوراق و اثمار و لقاح و فرع این شجره طیبه پژمرده و پریشان
نمودند چنانکه در بیابان کربلا اوراق این شجره طیبه را شل جوانان از زمره
بیت مصطفی بر اکنده نمودند فی المقتل المنسوب الی ابی مخنف
چون خاص الخاص جناب سید الشهداء ع از ثمار ظهر فارغ گردید
حالتی دل سوز برای آنجناب رخ داد که دل عقل مثل مرغ نیم بسمل می طپید
آثار انکسار از چهرهٔ آن بزرگوار اظهار بود این است مالک رب باقول

علامة فی المجاب برای آن بود که ما دا قدا بیاید و بابدا حاصل شود والا
اگر برای شهادت بود هر چه امام نزدیکتر بشهادت میشد رخسارش شکفته
و برافروخته میگردید چنانکه شیخ صدوق طاب ثراه در امالی میفرماید که هر قدر
کار بر آن بزرگوار سخت تر میشد چهرهٔ گلنارش برافروخته تر میشد بر خلاف اصحاب
آنجناب که هر قدر از ایشان کشته میشدند مخصوصا بعد از نماز ظهر چنان فسرده
و پژمرده شده بودند و خسته و درمانده گشته بودند که طاقت از جا برخاستن و قدرت
شمشیر برداشتن نداشتند حق داشتند شب صبح نخوابیده از طلوع آفتاب تا
بعد از ظهر لب تشنه شکم گرسنه مشغول حرکت و جنگ بودند میان آفتاب سوزان
با زخمهای فراوان با قلت اعوان چنان دلها شکسته بود که نمی توانستند از جا
برخیزند و با دشمن در ستیزند امام مستطاب که این حالت را از اصحاب بی برگ ثبات
ایستاده تکیه بشمشیر داد لعل گوهر بار گشود و با این خستهای خطاب نمود و ترغیب
بر جهاد فرمود که یا اصحابی ان هذه الجنة قد فتحت ابوابها
واتصلت انهارها واینعت اثمارها و زینت قصورها
وتألفت ولدانها وحورها وهذا رسول الله صلعم والشهداء
الذین قتلوا معکم وابی وامی یتوقعون قدومکم وهم مشتاقون
الیکم اینک رسول خدا با شهدا بهشت منتظرند پدر و مادرم مشتاق دیدار
شمایند پس حمایت کنید از دین خدا و حمیت کنید از حرم رسول الله
و حفظ ذریهٔ او نمائید چون امام تشنه کام دید که اصحاب از پای
در آمدند برنخواستند بخیمه شکبار رو بخیام حرم آورد فرمود
زنان من حالا دیگر شما باید اصحاب را بجوش آورید ثم صاح الخیل

علیه السلم اخرجن فخرجن منشرات الشعور مهتکات الجیوب ایشوه دل
سنگ بر حالت زار امام علیه السلم بسوزد ببین کار بچه قدر بران بزرگوار سخت
شد که بزنان حرم صیحه زد که بیرون بیائید اهل بیت از غیبت و تحریص بر جهاد
نکشید پس آن زنان مو پریشان با گریبانهای دریده و صورتهای خراشیده
بیرون آمدند رسم در میان عرب چنین است که چون کار بر مردان در
کارزار سخت می شود زنها مردها را تهییج بحرب می کنند و ناله عربی و نالهٔ عربی
از جگر بر می کشند و دستها بر سر می گذارند الله الله می گویند مردها از این حالت
بر جوش می آیند پوشیده رویان بیدادرسی از لسان حال فضهٔ و ناله عربی بر آوردند
که یا معشر المسلمین و یا عصبة الموحدین الله الله فی ذریة نبیکم حاموا عن دین الله
و عن امامکم ابن بنت نبیکم ای مسلمانان ای دینداران اولاد پیغمبر و دلداری
فاطمهٔ اطهر را در میان دشمن نگذارید و امام خود که پسر دختر پیغمبر شما است
حمایت کنید شما در بهشت همسایه ها باشید در جوار جد ما رسول خدا باشید
اهل کرامت اهل مودت شما شید فبی اخوا بارک الله فیکم عنا
از ما زنهای غریب و بیکس نامحرمان دور کنید و ما را در دست دشمن بسپارید
امام ابرار صیحه و نالهٔ دختران و خواهران شنید مثل باران کرامت اصحاب
نیز مانند ابر بهار بگریه در آمدند فعند ذلک قال الامام عمها امیة
التنزیل [illegible] طة القران حاموا عن هؤلاء الحریم و لا تفشلوا عنهم
ای امت تنزیل و حافظان قرآن این دختران را می بینید همه فرزندان
آخران آسمان نبوت و ولایتند که در این صحرا سایان کرده شفقت
نگرفتار شده اند اگر چشم نیکی پیر و دگار دارید از این آوارگان رعایت
کشید [illegible] در کارزار شهیدان از دل گرها شوند چو ماهی بر تا بر بان شدند

بکو بکاء شدید او قالوا یا ابن رسول الله نفوسنا دون نفسک
الفداء و دماؤنا دون دمک الوقاء والله لا یصل الیک
والیهن سوء و فینا عرق ینضرب بعزت و جلال جهان آفرین
بدار نده آسمان و زمین کرزین سگان تا یکی زنده است نیارد کسی بر تو آید دست
حریمی که ایزد نگهبان اوست / شب و روز جبریل دربان اوست
اگر چرخ بیند بچشم نکش / نه بیند بدیدار نامحرمش
امام علیه السلم درباره اصحاب دعای خیر نمودند و فرمود جزاکم الله عنا خیرا
پس آن خسته جانها و شکسته روانها از جا برخواستند با کمال ضعف جراحت
اذن گرفته بجهاد می رسیدند از جمله آنها دو برادر بودند باتفاق یکدیگر
بحضرت امام آمدند یکی را نام عبد الله و دیگر عبد الرحمن غفاری بودند گفتند
مرحوم سید در لهوف می فرماید همینکه چشم امام بر دیده اشک ریزان افتاد که از آب آتش می بارید
وی آید حضرت فرمود یا بنی اخی ما یبکیکما فو الله انی لارجو ان تکونا
ساعة قریری العین ای یاران جانی و ای برادران روحانی برای
چه گریه می کنید بخدا قسم امید دارم که یک ساعت دیگر مسرور و شادمان شوید
چشم شما بجمال رسولخدا و رضای حقتعالی روشن شود این دو برادر ملول عرض
کردند یا ابن فاطمة البتول جعلنا الله فداک فدا جانهای بیقابلیت ما
فدای تو گردد فو الله ما علی انفسنا نبکی بذات اقدس الهی برای جان
خود نمی گرییم هزار همچو ما فدای یکتا موی تو ولکن نبکی علیک نراک
قد احیط بک و لا نقدر علی ان ینفعک بلکه گریه ما برای
غربت و بیکسی تو و عیال تو است که این قوم لعین تو را احاطه کرده اند

بقد جان تو و جانان تو دارند ما چند نفر را انقدر رونیت نیست که دفع
مشقت و رنج ضرر از تو بنمایم لشکر بجهت دفع بی ما مجروح و دل کباب و نیزه نیم
بکساعت دیگر حال زار تو چگونه خواهد بود آه از یکساعت بعد و از صبح
از غریبی سید الشهدا که کمال مظلومی من فرمود هل من ناصر دیگر کسی نبود نفری که
برسد الی تمتر احوالات این اوراق ان شاء الله در احوالات بعد ذکر خواهد شد

المجلس الثالث در نفس سر اسرار بسم الله الرحمن الرحیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که بیغمبر
خدا فرمود اول ما نزلت هذه الآیة علی آدم ع قال آمن ذریتی
من العذاب ما داموا علی قرائتها ثم رفعت فانزلت علی ابراهیم
علیه السلام فتلاها وهو فی کفة المنجنیق فجعل الله علیه النار بردا
وسلاما ثم رفعت بعده فما انزلت الا علی سلیمان وعندها
قالت الملائکة الآن تم والله ملکک ثم رفعت فانزل الله علی ثم تأتی
امتی یوم القیامة وهم یقولون بسم الله الرحمن الرحیم فاذا وضعت اعمالهم
فی المیزان رجحت اعمالهم فی تفسیر النیشابوری ان الیوم بلیلة
اربع وعشرون ساعة فرض خمس صلوات فی خمس ساعات فبقی
التسعة عشر ساعة لا یتوجه بذکر الله وهذه التسعة عشر
حرفا تقع کفارات الذنوب الواقعة فی تلک التسعة عشر
تفسیر الامام ع قال الصادق ع ولربما ترک فی افتتاح امر بعض شیعتنا
بسم الله الرحمن الرحیم فامتحنه الله بمکروه لینبهه علی شکر الله والثناء
علیه ویمحو عنه وصمة تقصیره عند ترکه قول بسم الله ولقد دخل
عبد الله بن یحیی علی امیر المؤمنین ع وبین یدیه کرسی فامره
بالجلوس فجلس علیه فمال به حتی سقط علی راسه فاوضح

علی عظم

عن عظم راسه وسال الدم فامر امیر المؤمنین ع بماء فغسل عنه
ذلک الدم ثم قال ادن منی فدنا منه فوضع یده علی موضحته وقد
کان یجد المها ما لا صبر له معه ومسح یده علیها وتفل فیها
حتی اندمل فصار کانه لم یصبه شیء قط ثم قال امیر المؤمنین ع
یا عبد الله الحمد لله الذی جعل تمحیص ذنوب شیعتنا فی الدنیا
بمحنتهم لتسلم لهم طاعتهم ویستحقوا علیها ثوابها فقال عبد الله
بن یحیی یا امیر المؤمنین انا لا نجازی بذنوبنا الا فی الدنیا قال نعم
اما سمعت قول رسول الله ص الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر
ان الله یطهر ذنوب شیعتنا فی الدنیا بما یبتلیهم من المحن
وبما یغفره لهم فان الله تعالی یقول ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر حتی اذا وردوا القیامة توفرت علیهم
طاعاتهم وعباداتهم وان اعداء محمد واعداءنا یجازیهم علی
طاعة تکون فی الدنیا وان کان لا وزن لها لانه لا اخلاص معها
حتی اذا وافوا القیمة حملت علیهم ذنوبهم وبغضهم لمحمد وآله وخیار
اصحابه فقذفوا لذلک فی النار بعد از قصه سقط که کافر معاند بودند
رمان بیشتر که مرتبه شده اند بهر بل فرا ازدر با بار آورده اند و برترین باهر اهل بیت
رفتند فقال عبد الله بن یحیی یا امیر المؤمنین قد افدتنی
وعلمتنی فان رایت ان تعرفنی ذنبی الذی امتحنت به فی
هذا المجلس حتی لا اعود الی مثله قال ترکک حین جلست
ان تقول بسم الله الرحمن الرحیم فجعل الله ذلک لسهوک عما ندبت
الیه تمحیصا بما اصابک اما علمت ان رسول الله ص حدثنی

ع الله

واخطیتم علیها
ای فعلتم علیهم

عن الله عزوجل کل امر ذی بال لم یذکر اسم الله فیه فهو ابتر فقلت بلی
بابی انت وامی لا اترکها بعدها قال ع اذا تخطی بذلك وتستعد
الی ریاض آورده اند که در زمان سیاست وسلطنت حضرت سلیمان کسی جرأت
آن نداشتی که در دریا پا بنهد زیرا که دیوان وجنیان او را هلاک کردندی از آنکه
مخصوص سلیمان را خبر دادند و نا شنیده فرمود چون در دریا پا نهاد بگویند بسم الله سلیمان
بن داود چون ایشان گفتندی از شر دیوان خلاص شدندی ای
عزیزان اگر رستگاری هرگاه نام سلیمان دیو را بپاید بوده بنده ای مرتضی نام
حضرت سبحانی را بر زبان جاری سازد بسم الله بگوید اگر از شر دیوان و شیطان دنیا و دنیا
و از شر آتش دوزخ در آخرت محفوظ باشد جای تعجب نیست دیو در نام سلیمان
این اثر باشد در نام پیغمبر آخر الزمان چه جای اثرها باشد المنة لله که محمد نور است
و نور محمدی دم سر فیه است فردا هزار ساله راه از امت او و از آتش [illegible]
چشم دورست شها امتی که دوستان را هم امت خوانند اگر از دیو سلیمان را
هم امت گویند بلکه آن امتی که نام خدا را دوست می دارند و بر زبان می آرند
دوستان و محبان خدا را هم دوست می دارند دمی از آن تم انکه بسم الله
بگویند و در آنچه را نکشند آنچه اگر گویند پس پیغمبر را شهیدی باشند [illegible] را
بیازارند نام خدا را بر زبان بیارند عیاذا بالله اینها نامیده قرآن گفته چون
بطر کشند [illegible] نیش کشند حفظ امام مبین کشند این در چه مذهبست
سلیمان عصر را این دیو سیرتان بی تاج و نگین کشند البتیعه [illegible]
سلامی از برای این مقتول بیایم خصایص سلام رسا بر انبیاء وائمه علیهم السلام
سلام کردن است بر [illegible] بعضی از آنها یا بنی عباس
السلام علی روحك و بدنك و یکی از خصوصیات حضرت حسین علیه السلام سلام خاص
است بر اجزاء بدن مطهر تنها تنها مثل آنکه بر سر مطهر شش سلام میکنند
علیحده و بر رخسار انورش علیحده پس از آن بر روی مبارکش مستقلا و بر دندانهای

[illegible]

تا بنیه زیارتها باشند

پاکیزه اش علیحده و بر محاسن شریف علاحده و بر سینه نازنینش مستقلا و بر قلب مبارکش
علاحده و بر جگر نازنینش علیحده و هم چنین سلام بر هر جزء از بدن اطهرش
هم بچند وجه واقع میشود مثلا سلام بر سر مطهر او گاهی گفته میشود السلام علی الراس
المرفوع یعنی سلام بر سر بلند شده بالای نیزه گاهی گفته میشود سلام بر سر المصلوب
وگاهی گفته می شود بر سر مقطوع وگاهی گفته می شود بر سر موضوع یعنی بر زمین گذاشته
شده یا سلام بر سر غارت شده و در سلام بر گلوی مبارکش گاهی گفته
می شود سلام بر گلوی منحور وگاهی سلام بر گلوی مقطوع وگاهی سلام بر گلوی مضروب
و در سلام بر جسد گاهی سلام داده میشود بر جسد ترب یعنی خاک آلوده
وگاهی بر جسد خضیب یعنی بخون خضاب شده وگاهی بر جسد سلیب یعنی بر
بدن عریان و غارت شده وگاهی سلام داده میشود بر جسد مطروح و مجروح
یعنی در بیابان انداخته شده و بدن زخم دار وگاهی سلام داده می شود
بر جسد مقطع یعنی پاره پاره شده وگاهی سلام کرده میشود بر بدن مرضض
یعنی خورد خورد شده وگاهی سلام داده میشود بر جسد متفرق و هم چنین
بر جزء او را که بصفات چند سلام می دهی پس بهر یک از صفات خصوصی [illegible]
اینها هم بچند وجه سلام واقع میشود مثلا رهائی که گفته شد سر او بران [illegible]
سر او بر آن در درخت وگاهی گفته میشود او بر آن بر در دروازه دمشق وگاهی
گفته میشود او بر آن بر در خانه یزید و هم چنین گفته شد سر گذاشته شده
گاهی گفته میشود پیش روی یزید یا گذاشته شده پیش روی ابن زیاد
و سر این سلام های مخصوص بر آن سر در آنکه سر پستی هر یکی از اینها سبب
تسلیم مخصوصی است از آن سر در یا یعنی حقیقی که اتفاق نیفتاده بر غیر او

بس لابد است از اینکه قرار دهد خدا تعالی بمقابل هر یک از اینها رحمت خاصه
بوی و مراد از سلام بر او این است که تسلیم فرماید بر او خدا تعالی آنچه را که
قرار داده است که او را حرم و جای امان قرار دهد بهر که توسل بوی
جوید و تمسک نماید و او را شفیع خود کند و ناداد علاقه و روابط حاصل شد
زیرا که این هم یکی از معنی سلام بر پیغمبر و ائمه است المجلس الرابع ۱۲ ۲ و ..
سبب اسناد رحمن و رحیم مقترن را چنانکه احادیث از حضرت ختمی مآب رسیده
که معنی بسم الله الرحمن الرحیم چیست فرموده الباء برکته والسین سناء
و بهجته والمیم مجده و ملکه الله الهی است که او راست قدرت بر آفریدن و بوجود
آوردن الرحمن اذا سئل اعطی والرحیم اذا لم یسئل یغضب
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ... علی بن الحسین علیه السلام حدثنی ابی عن اخیه عن امیر
المؤمنین علیه السلام ان رجلا قام الیه فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی بسم الله
الرحمن الرحیم ما معناه فقال علیه السلام ان قولک الله اعظم الاسماء من اسماء
الله وهو الاسم الذی لا ینبغی ان یسمی به غیر الله ولم یتسم به
مخلوق فقال الرجل فما تفسیر قوله الله فقال علیه السلام هو الذی یتأله الیه عند
الحوائج والشدائد کل مخلوق وعند انقطاع الرجاء من جمیع من
دونه وتقطع الاسباب من کل من سواه وذلک ان کل مترئس
فی هذه الدنیا ومتعظم فیها وان عظم غناه وطغیانه وکثرت
حوائج من دونه الیه فانهم سیحتاجون حوائج لا یقدر علیها
هذا المتعاظم وکذلک هذا المتعاظم یحتاج حوائج لا یقدر علیها
فینقطع الی الله عند ضرورته وفاقته حتی اذا کفی همه عاد
الی شرکه اما تسمع الله عز وجل یقول قل ارأیتکم ان اتاکم عذاب
الله او اتتکم الساعة اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین بل
ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء وتنسون ما تشرکون

فقال الله

فقال الله
لعباده ایها الفقراء الی رحمتی انی قد الزمتکم الحاجة الی
فی کل حال وذلة العبودیة فی کل وقت فالی فافزعوا فی کل
امر تأخذون به وترجون تمامه وبلوغ غایته فانی ان اردت
ان اعطیکم لم یقدر غیری علی منعکم وان اردت ان امنعکم
لم یقدر غیری علی اعطائکم فقولوا عند افتتاح کل امر عظیم
او صغیر بسم الله الرحمن الرحیم ای استعین علی هذا الامر بالله الذی
الذی لا یحق العبادة لغیره المغیث اذا استغیث والمجیب اذا
دعی الرحمن الذی یرحم ببسط الرزق علینا الرحیم بنا فی
ادیاننا ودنیانا وآخرتنا خفف الله علینا الدین وجعله سهلا
خفیفا وهو یرحمنا بتمییزنا من اعدائه فی الباطن نقل شیخنا از حضرت
قدس نور حق تعالی عز و جل برسید ثواب آنکس که نام حضرت اقدس رب تعالی را
بر زبان آورد چه باشد و چه دارد آن پیغمبر برگزیده فرمود هر آن بنده مؤمن
که نام خدا بر زبان آورد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ثواب هفتصد سال عبادت
دریابد مؤلف گوید جهة اختصاص ثواب هفتصد سال برای آنست که پیغمبر
در حدیث دیگر فرموده که چون اراده ازلیه و مشیت لم یزلیه بر آن شد که ایجاد
مخلوقات بامر کن فیکون نماید لوح و قلم ایجاد فرمود آن قلم را حیرت بود از هیبت
تا هفتصد سال راه پس خطاب آمد بقلم که بنویس گفت چه بنویسم خطاب
آمد که بنویس هر چه بود و هست و خواهد بود تا روز قیامت قلم بنالید عرض کرد
الهی عنوان المکتوب را چه بنامم خطاب آمد ابتدا کن به بسم الله الرحمن الرحیم قدرت
هفتصد سال قلم بگردید تا این نام نامی را بنوشت آنگاه خطاب آمد
وعزتی وجلالی لا یعلم عبد من امة محمد صلی الله علیه وآله قال بسم الله الرحمن الرحیم مرة

كتبت فى ديوان الجلال ثواب سبعماه سنه يعنى سوگند بعزت وجلال
من وبقدرت وكمال من وبالاء ونعماى من هر بنده از امة محمد يكبار اين كلمه بد نامه
برزبان آرد من كه خداوندم بفرمايم تا در ديوان اعمال او ثواب عبادتى كه
قلم در فرصت نوشتن او بسر برده براو ثبت نمايند تعالى فضله وعم نواله جل جلاله
الم انس بن مالك عن النبى قال لما انزل الله من السماء
بسم الله الرحمن الرحيم هلعت السحاب نحو المشرق وثبتت الرياح ۲ نامت
فى المغرب وسكنت الامواج واصطفت الوحوش مصطفى
معالى فرموده چون حضرت اقدس الهى جل وعلى خواست بندگان خود اعطاى
نامتناهى دهد بلب ودندان مرابطه وترجمان بعنديت كامله مدنى الكه
جارحه فرموده بسم الله الرحمن الرحيم چون بسم الله الرحمن الرحيم رسيده از آنجا
كه مبدا اين هفت قبه فيروزه رنگست تا آنجا كه منقطع اين هفت طبقه
ممهدات واز آنجا كه ممر صباست تا آنجا كه مهب جنوبست هرچه در عالم
نام هستى دارد جامد وجامد وراكد وخامد وساكن ومتحرك وقدسيان
وفتوحان آدمى وشيطان جن وانس نوع وحشى وحوش وسباع بيابان
چون حلاوت نام حقيقت تمام ايشان رسيد يكديگر را گفتند ملك
گوش دارند وبهوش باشيد كه چه مى فرمايد ملك جبار پادشاه عالم تعالى كه
كه بعزت وجلال من هر آن بنده در افتتاح شغلهاى خود از زبان دل وحال
بگويد بسم الله الرحمن الرحيم كه دهنده بى منت وبخشنده بى ضنتم آن شغل وكار را
بر وى مبارك وميمون گردانم ودر حكمت خود حتم كردم كه هر آن بنده كه
بعظماى قيامت آيد از آنجا كه هر كس بعبارت تا آنجا كه قبه خضراست
جرايم وجنايت او بر كرده باشد وگرد گناه وكردار بكينه بيلكون رسانيده
باشد چون بسم الله الرحمن الرحيم را با ايمان بر زبان راند گويبقى وبيكان باش
كه من نامه سياه او را غفران كردم ودر مقابله آن هزار حسنات نوشتم

گناه

گناه كرده است را ساكرده يكسان كنم روى سياهش در قيامت رخشان كنم صراط
تاريك باريك را زير قدمش آسان كنم وبخلد بهان كنم تكيه گاه او را تحفه
بر آنكنم اينهمه را به بركت بسم الله الرحمن الرحيم كنم اى عزيز اسبابهاى مغفرت
ووسيلهاى آمرزش براى ما فراهم است عمده اسباب مغفرت ووسيله آمرزش
الحمد سيد الشهداء ع دارم چون او داريم همه داريم رحمت دانى كه ما اين تنى داريم
تمام عرق گناهيم تحسين داريم جايى كه در روز محشر در فكرها باشد البته در ترود فاكر
عرش رحمن بيشتر فكر عزاداران خواهد كرد فى الرياض عن رياض الشهاده
انه لما كان صلوات الله عليه عهد مع ربه انه اذا اصاب اول
قطرة من دم حلقه الارض ان يتجاوز عن سيئات شيعته ومحبيه
واشهد بذلك رسول الله ص وجبرئيل خامس آل العبا سيد الشهداء با كريم
ازل عهد بسته بود اينكه چون اول قطره خون از گلوى همايون بر روى خاك بريزد
بمحض كرم از گناه شيعيان ومحبان حسين بن على ع در گذرد اين عهد وميثاق پيغمبر
جليل وجناب جبرئيل هر دو گواه بودند آنوقت كه شمر ناپاك روى سينه چاك چاك
سيد الشهداء نشست وبشغول قطع اوداج شد در خيال خون فاطمه روى توجه بحضرت
داور آورده عرض كرد اللهم انى قد وفيت بعهدى وانت قد
عهدت لى فانت اولى بالوفا بما عاهدت لى الهى حسين
تنكه محلوم تو وفا بعهد خود كردم تو هم كه خالقى با من عهدى كردى تو اولى بوفا كردنى
بى وفاكن شيعيان مرا با جرم گناهان محبانم را مى بخش فاذا هتف
هاتف ونادى يا حسين طب نفسا فانا ابضى ديننا بما
عاهدنا وتجاوزنا عن سيئات اشياعك الجلال حتى ترضى

در این هنگام هاتفی ندا داد که یا حسین آسوده خاطر باش که ما نیز بعهد خود
وفا میکنیم و از گناه شیعیان و محبان تو میگذریم الغرض که تو از ما خوشنود شوی ای
شیعه ببین در چه وقت و چه حالت در فکر تو بود تو حالا بیا در این هنگام که آسوده
و [illegible] نشسته جز برای تو آماده بهشت [illegible] وای لب بسوای خود
باش ملاحظه کن مظلومی آقا و قصه ناحرمت اورا بیا از برای تو نقل کنم که
در آنوقت شمر حرامزاده با حضرت چه نحو سلوک کرد و چه کیفیت سر مقدس را برید
اول به سم سر حضرت را بکارد و خنجر برید یا بشمشیر چون هر سه خبر وارد لکن حق آنست
بشمشیر سر حضرت را برید و آنکه مشهور است خنجر به نحر حضرت نهاد [illegible] حواس
به حقیقت شمار [illegible] صوبت ندارد سر کشی به شمشیر جدا کنند و بعد به [illegible]
در اخبار چه آمده انحضرترا ذبح کردند چنانکه متعارف است مثل آنکه گوسفند را ذبح
میکنند یا از قفا سر بریدند بر هر دو اینها روایت است اما ذبح از کلام امام الجهر است
علیه السلام مستفاد می‌شود که ذبح شده چنانکه میفرماید والشمر جالس علی صدرك
وموالج سیفه علی نحرك قابض علی شیبتك بیده ذابح لك بمهنده
اکر عرب [illegible] سینه تو نشسته بود شمشیر خون‌آلود به نحر تو فرو می برد دست
غرقه بخون ترا بدست گرفته بود بشمشیر ترا ذبح می‌کرد این یک روایت ذبح روایت
دیگر روایت حضرت رضا ع که بریان بن شبیب میفرماید که ای پسر شبیب اگر میخواهی
گریه کنی بر جدم حسین گریه کن فانه ذبح کما یذبح الکبش یعنی کشتند
جدم را مثل گوسفند سر بریدند و غیر این اخبار نیز زیاد است که صریح در ذبح است
و اما از قفا نیز روایت شیخ فخرالدین در منتخب و لوط بن یحیی در مقتل
و صاحب [illegible] و دیگران می‌نویسند که فاکبه علی وجهه و قطع رأسه
شمر [illegible] حضرت را برو انداخت و بعد سر را جدا ساخت و فرمایش [illegible]
مکرمه زینب خاتون هم دلالت دارد که جد خود را خطاب میکند و عرض می نماید
یا جداه هذا حسینك مجزوز الرأس من القفا پس حضرت [illegible]

که در کوفه

که در کوفه و شام مشهور [illegible] انا بن مجزوز الرأس من القفا همچنین اخبار دیگر هم
هست پس چه باید کرد و کدام یک را قبول کرد چون از طرفین روایت امام ع
و بهیچکدام را نمیتوان طرد کرد باید میان هر دو جمع کنیم بگوییم ذبح شده هم از
قفا بریده شده است نحو که علامه در ریاض الاحزان می‌فرماید و جمع بین الخبرین
کان اللعین بارکا علی صدره قابضا علی لحیته اخذ رأسه
من التراب واضعا سیفه علی قفاه قاطعا للرقبة والعنق
احنی للرأس علی هذا المنوال یعنی شمر روی سینه حضرت زانو زده و
نشسته و محاسن آقا را هم بدست گرفته و سر مبارک را از خاک برداشته و بعد شمشیر را
از قفا بگردن گذاشته مشغول قطع عروق و شرائین و اوداج شد آه آه آه ای مسلمان
چرا خواب نشستی و بر زمین چگونه آرام گرفتی که شمر در کمال بیرحمی [illegible]
که سر گوسفند را ببرد همان نحو برید و انحضرت در مناجات بود [illegible]

نکار خویش ای شمر مشغول	که دل بر زینب دیگر ندارم
جدا بنمای از پیکر سرم را	که دیگر طاقت خنجر ندارم
[illegible] دیگر از این زندگانی	بدوران جز علی اکبر ندارم
دم مرگست و در دل آرزوئی	بغیر از دیدن مادر ندارم
بکش تیغ خلاصم کن که دانم	خلاصی از تو ای کافر ندارم

فلما اخذ اللعین فی الذبح انتهی عطشه الی الغایة وبلغ مصیبته
الی النهایة چون [illegible] کم کم حواسش کم شد و انفاسش منهدم گشت
بکت حواسه و خفیت انفاسه خطاب یا ایتها النفس المطمئنة
شنید روح مقدسش عروج از قفس شکسته بدن و به سوی جایم قدس پرواز
کرد المجلس الخامس بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله [illegible]

از قبل من یافتم دادن من خدا را با کرم عباد و اقرب خلق است حبیب او که این
مقام مخصوص است بمحمد و آل محمد ص روش دهند تمام مخلوقات است بقابلیت و استعداد
ایشان از رحم [illegible] در صحیح البخاری آورده از حضرت رسول صلعم که فرموده که از برای خدای تعالی
صد رحمت است و نازل نموده است یکی از آن صد رحمت را بر زمین و آن را در میان
خلایق قسمت نموده پس این یک رحمت و عطوفت که در میان خلایق است اثر این
یک رحمت است و نود و نه حصه موقوف است بروز قیامت دیگر را از برای خود که با بندگان
رحم می فرماید بندگان خود را اللهم اجعل لی [illegible] من رحمتک [illegible]

بار عبادت بیعلمان

در کتاب تحفة الاخوان مسطور است که بشر [illegible] را این بود که رقعه را دید
که بر آن [illegible] نوشته [illegible] در آن [illegible]
عالی همت رسید بشر حافی بجهة احترام اسم الله بمقام عالی رسید چنانکه در بسیاری
از کتب معتبره [illegible] و صفات الجنات و زینة المجالس مسطور است که او در اول حال مردی
فاسق بود و توبه او در نزد حضرت کاظم ع واقع شده نه در نزد حضرت سجاد ع چنانکه
در روضات از خط شیخ بهائی نقل نموده چه طبقه بشر تقریبا صد سال از زمان سجاد ع
متاخر است و این مطابق با زمان امامت حضرت موسی ع و سبب توفیق توبه
این شد که روزی براهی می گذشت کاغذ پاره بنظرش آمد که در آن نام خدا و
بسم الله نوشته بود و در زیر قدمها پامال شده پس آن را از خاک برداشته و پاک
نموده و در جای خوب بطیب داده و او را طیب آلود نموده در شکاف دیواری نهاد همان
شب در خواب دید که بجزای آنکه نام خدا را طیب نمودی خداوند ذو الجلال
نام ترا در دنیا و آخرت مطیب ساخت و علت نامیده شدن بحافی [illegible] در
زینة المجالس نقل نموده این بود که همیشه پا برهنه راه می رفت و [illegible]
و گفت زمین بساط پادشاهی [illegible] است و بر بساط سلاطین با
کفش قدم نهادن ترک ادب است و در این مدت که پا برهنه در بغداد
سیر می نمود هیچ حیوانی در کوچه و بازار روث نیفکند تا قدم او ملوث نگردد
و بعد از سی سال مردی سرگین اسب در کوچه دید فریاد بر آورد که بشر وفات یافته چون

تحقیق

تحقیق نمودند او را در ویرانه یافتند که از دنیا رفته بود از او [illegible] پرسیدند که
تو اینها را از کی دانستی جواب داد دانستم که تا او در حیات باشد هیچ حیوان
در کوچه و بازار سرگین نمی‌اندازد و امروز روث اسب در بازار دیدم و موت
او در نزد من محقق گردید ای عزیز برادر مقدار آنکه خاصیت تعظیم اسم الله تعالی را
دانستی که گریزپای عاصی را بدرگاه حق و ناجی ساخت نه در دو دنیا مسعود
پس ای برادر باید که در تعظیم اسماء الله خصوصا لفظ الله جل جلاله سعی و کوشش نمائی
که اینها در جاهائی که مستلزم استخفاف باهانت نوشته یا گذاشته نشود لاسیما
لفظ مبارکه الله را اگر چه جزء اعلام شخصیه باشد لکن شیعه اسماء ائمه ع را
احترام نگذاشتند و جاهائی که لایق شان ایشان نمی‌شود گذاشته شده و در زیر نعال
تحت [illegible] شد جانا ندانم چه داری مراد ای در دل [illegible]

بهاری بلوش خرمی پروری / چو بینی چه دیدی از آن [illegible] آوری
حسینی که از جان [illegible] / در آتش از آن ماتم [illegible]
نزدی رسانی بتاج و کلاه / حسینی فتادن بخاک سیاه
بی که کوتی که باری کنی / بکن تا که نیرنگ سازی کنی
ز بیم از جفای تو شاد / ز [illegible] اسیر [illegible] داد
کشم هرچه فریاد باید [illegible] / صدائی از آن گنبد [illegible]

صاحب [illegible] الادب نقل میکند چون سلطان مظلومان را کشتند و سر آنسرور را
سوا کردند عمر سعد گفت ای لشکر اسب [illegible] آرام ندارد میدانید که فردا با
حسین بن علی ع جنگ داشتیم امامی را [illegible] فتح تا ما بوده یا با حسین [illegible]
سر حسین را بجهة [illegible] برید تا ما نیز [illegible] با اهل و عیال حسین [illegible]
سر آنحضرت گرفت حالا [illegible] و یاد در میان
و سال [illegible] الشیعه جلد [illegible] در [illegible]

نا شاف ال الزبرل هم مذکور است که حجلد فی مخلاة مرینه و در کتاب
ریاض دیگر نوره و علقه علی فرسه خولی او بکوفه نهاد و ماخت تا آخر دو کو علد
بکوفه مسافت بود قریب و فرسخ بود نمیدانم آن سر در آن ملعبه نهاد ذ
بسنجه حالتی داشته ابیقه میدانم که شمر چون منزلی را طی کرد و نایک
شد گفت صدائی شنیدم که زبان صدا رسیدم و برگردیدم بیمین و یسار نظر
نظر کردم کسی را ندیدم آن صدا از سر بریده سید الشهدا بود که بزبان فصیح
میفرمود یا شمر یا شقی الاشقیاء یا عدو الله قد سولت فرقت
بین راسی و جسدی فرق الله بین لحمك وعظمك وجعلك
نكالا للعالمين ای شمر خدا ایدمتی زبرلحیا ای یا شقی الاشقیاء جدائی اندا حتی
میان سر دیگر جز الهی هذا دو سیاه کوشت و استخوان تو جدائی بیندازد
در شرح ... مذکور است راوی شخص حمیری است گفت من همراه شمر بودم
و آن صدا را از سر اطهر شنیدم من فم اللعین سوطا كان معه بيده ولم
يزل يضرب الراس الشريف حتى سكن من الكلام ثم گفت
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم که کو قادر بر قتل اعلون ... جرئه
هم ندارم ...
تا خدا چه حکم کند ... ارزاوی نقل میکند که شمر دلوا ... سر ... خود
بخانه آورد بجهت آنکه وقت گذشته بود ممکن نشد بجهت سر رخانه بردد و سر را
آورد بخانه خود و از آنش بردی خاک وجعله علی اجانة تناری
برد آن سر ... سرپوش نهاد و رفت خوابید زوجه شمر شب را بیرون آمد
فرات نورا ساطعا الی عنان السماء و ضعیفه دید نوری از اطراف آن تغار
متوق میکرد نزدیک سید صدای ناله از زیر تغار شنید سپس ز دیگر آمد گفت
... زیر تغار شنیدم ...
تغار نهاده گفت راس خارجی قتلته ان سر کسی است که خروج نموده

دید

ابا یزید ببرم

بود کشته ام و سر او را میخواهم بسوی یزید ببرم و عطای فراوان بگیرم ضعیفه پرسید نام
آن خارجی را بگو گفت که نزد او ... سر بریده او حرف ... بگو گفت
حسین بن علی ضعیفه یک صیحه کشید و خرقت مغشیة علیها افتاد و غش
کرد وقتی که بهوش آمد گفت یا امة المجوس ای ...
اگر ... سیدی که پیغمبر را کشته اکنون سر او را با این حقه ... زیر تغار
رخت ... نهاده پس با دیده گریان و نالان تغار را بلند کرد و سر را
برداشت وقبلته ووضعته فی حجرها سایر زنهای خانه ...
خبر کرد و گفت که بیائید بر این غریب گریه کنید که اگر مادر داشت ...
همه زنها در گریه با او یاری کردند بالبیت تمام مردان کوفه زن بودند ...
در آخر ای شب ضعیفه که بخواب میرود در عالم واقعه می بیند كان الحائط قد
انشق بنصفين وغشي البيت نور وجائت سحابة فاذا فيها
امرئتان فاخذتا الراس فسئلت عنهما فقيل انهما خديجه
وفاطمة ثم رأت رجالا وفي وسطهم انسان وجهه كالقمر ليلة
تمامه فسئلت عنه فقيل محمد وعن يمينه حمزة وجعفر واصحابه فبكوا
وقبلوا الراس ثم جائت خديجة وفاطمة الى امرئة الشمر وقالتا
تمني ما شئت فان لك عندنا منة ويدا اگر خواهی ...
کارهای خود را اصلاح کن که انتظار بود ... زن شمر از خواب بیدار شد
دید همان نحو سر روی زانوی اوست باز شروع کرد بگریه کردن فجاء الشمر
لطلب الراس فلم تدفعه اليه وقالت يا عدو الله طلقني فانك
يهودي والله لا اكون معك ابدا فطلقها فقالت والله لا ادفع
اليك هذا الراس او تقتلني فضربها ضربة كانت منيتها فيها ...

الله بوجهه الجنة المجلس السادس الحمد لله رب العالمین در معارج النبوة
در باب معجزات حضرت رسول ص نقل کرده که مردی را دست بریده بودند پس آمد نزد آن
حضرت شکایت آمد حضرت دست بریده او را بمحل آن نهاد و آب دهن مبارک بر وی مالید
فی الحال مندمل گشت بعضی شیخ او را بحق خلاف کرد من برای این چیزی زیاده دارم گفتند
چیست گفت دست او درد مند بست شد از آن حضرت پرسید که یا رسول الله چه خواندید
بر دست من فرمود فاتحة الکتاب گفت یعنی فاتحة الکتاب فی العوذ ... و بنفثه
و بعلی خود بنویس تا زنها استشفاف بکلام حق شد در منهج الصادقین آورده که
نامهای متعدده هست فاتحة الکتاب و سورة الحمد و سورة الشکر و سورة الدعاء
و ام القرآن و ام الکتاب و سبع مثانی و وافی و کافی و اساس
و شفاء و صلوة و کنز و تعلیم مسئله و سورة مناجات
و تفویض و رقیه اما فاتحة الکتاب بجهة آنکه افتتاح کتاب باو شده و پنج
پنج قرآن نازل شده و اما حمد و شکر بجهة اشتمال او بر حمد الهی و شکر نعم
پادشاهی و اما دعا بجهة آنکه متضمن رفع دعوات است بر قاضی الحاجات
و اما ام القرآن و ام الکتاب بجهة آنکه این سوره اصل قرآن است بجهة جامع
مقاصد آن و سبع المثانی بجهة آنکه هفت آیه است و در هر نماز خوانده میشود
و اما وافی بجهة آنکه خواندن او در همه نمازها واجب است و اما کافی
زیرا که کافی و مستغنی است از سورهای دیگر و اما اساس
پس از ابن عباس منقول است که هر چیزی را اساسی است اساس دنیا
مکه است و اساس آسمانها آسمان هفتم و اساس زمینها زمین هفتم
و اساس بهشتها بهشت عدن و اساس دوزخ درکه هفتم و اساس
خلقان آدم و اساس پیغمبران نوح و اساس بنی اسرائیل یعقوب
و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه و اساس فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم
و اما شفا زیرا که حضرت رسول ص فرموده که الحمد شفاء من کل داء و اما صلوة

لاصلوة الا بفاتحة الکتاب و اما کنز زیرا که آن از گنجهای عرش است
و اما تعلیم مسئله زیرا که خداوند عز و جل و علا در این سوره تعلیم آداب سؤال کرده
از ثنا و حمد و غیره و اما سوره مناجات زیرا که مصلی با این سوره در نماز با حق تعالی
مناجات میکند
حوز را از من کرده و اما رقیه زیرا که افسون جمیع گزندگان و درندگان است
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم سرور الکونین امام المشرقین
حضرت حسین علیه السلم میفرماید خداوند تعالی بر جدّ من محمد مصطفی ص با همه چیز را
مباح کرد از زنان هر که بخواهد و غنایم از هر جا که بیاورد و تصرف بر دشمنان
و آنچه بجمیع پیغمبران داد بجدّ من داد و بیفزود او را فصاحت و بلاغت و علم
و سماحت و از اینها هیچ مراد نگشت تنها و گفت ولقد آتیناک سبعا من المثانی
بتو فرستادم سبع المثانی را و این سبع المثانی بهتر است ترا و امت ترا از
هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است آنچه
در این سوره است نه در صحف شیث به بیشتر دادیم و نه در صحف ابراهیم به ابراهیم
دادیم و نه در توریه بموسی دادیم و نه در زبور بداود دادیم و نه در انجیل بعیسی
این کرامت خاص تو و امت تست حدیث دیگر قال النبی صلی الله علیه
سورة لو کانت فی التوریة لما تهود قوم موسی ولو کانت فی الانجیل لما
تنصّر قوم عیسی و ما مؤمن و مؤمنة قرءها فکانما قرء القرآن کلّه و کانما
تصدق بیده کل مؤمن و مؤمنة من لدن آدم الی عهدی بدانکه بجهة
قدر بزرگیت قدر پیغمبرها و چه قدر عظیم است شأن امت که خدای تعالی
مخصوص امت گردانیده است هر دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که چون بار بتلاوت سوره فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و قل اللهم مالک الملک ... میخوانی

فرشتگان بعرش در او بگفتند و نالیدند که بار خدایا ما را بسوی گناهکاران
بفرستی که بتو عاصی شدند و ما اینجا باشیم خطاب آمد بعزت و جلال
من و ارتفاع کمال من که هیچ بنده نخواند از سوره حمد آیتی مگر آنکه من آن
بنده را در حظیرة القدس فرود آرم با آن نعمتها که در آنجاست و با آن
کسانیکه در آنجا هستند محشور نمایم و هر روز هفتاد بار نظر رحمت بروی اندازم
و هفتاد حاجت او را بر آورم و در خصال الصدوق می‌نویسد که حسن ابن علی
شهزاده علی اکبر را بمکتب خانه فرستاد و معلم که نامش عبد الرحمن سلمی بود
آن ثمره سینه ذو علاقت را سوره حمد تعلیم نمود چون بخدمت پدر آمد سوره
حمد را قرائت کرد حضرت ابی الحسن کسی بطلب عبد الرحمن معلم فرستاد فاعطاه
الف دینار و الف حلة وحشا فاه درّاً هزار تومان پول مبلغ
مرحمت کرد و هزار حله خلعت عنایت کرد و دهان معلم را پر از جواهر
نمود جائیکه مظهر ذات حق ائمه عطا از برای تعلیم سوره حمد بدهد حضرت احدیت
چه قدر عطا و عنایت خواهد فرمود جان عالمی فدای دست سخاوت
آن عزیز فاطمه با وجود آنکه عطا سبقت نمود از عهده سزای و جزای معلم بر
نیامده ام البنین آقای ما امام حسین اولاد و اطفال خود را با اینگونه
تربیت کرد و باین عزت بزرگ نمود اما همین پسر روز عاشورا می آید
خدمت پدر گردن کج می کند عرض می کند یا ابتاه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید
قد اجهدنی فی جمع الاعدائی قال یا ابتاه اتقلنی الحلی مل و اختنقنی العطش
فبکی الحسین ع و قال واغوثاه یا بنی اصبر قلیلاً سیسقیک
جدک شربة لا تظما بعدها ابدا بلی من ان امام قلب مکرمی
که حضرت رسول خدا از جام خود ترا سیراب می کند ع الحکایة علی اکبر
از شدت تشنگی رو بمیدان کرد عرض کرد یا جداه العطش او کرد ...
خود را خواند یا علی العطش امام غریب تشنگی پسر خود را دید نهایت

رسیده

رسیده و فرمود که الحال بعد از علی محمد و علی علی ابن ابیطالب و علی
ان تدعوهم فلا یجیبون و تستغیث لهم فلا یغیثونک یا
بنی هات لسانک فاخذ بلسانه فمصّه و دفع الیه خاتمه
و قال امسکه فی فیک و ارجع الی قتال عدوّک فانی ارجو
انک لا تمسی حتی یسقیک جدک بکاسه الاوفی شربة
لا تظما بعدها ابدا علی اکبر بار دیگر رو بلشکر آورد و بر گشت ...
رفته و فتح پسر تا انجم آورد اشاره بدان مادر ام **المجلس السابع**
مفسران آورده‌اند که آنچه در قران حمد و ثنا و مدح و شکر است همه در
تحت کلمه الحمد لله رب العالمین است و هر چه در قران بیان اسما
و صفات ربوبیت و الوهیت است همه در تحت کلمه رب
العالمین است و آنچه در قران بیان روزی دادن و رحمت کردن
است همه در تحت کلمه الرحمن است و آنچه در قران ذکر رحمت
و مغفرت و تخفیف عذاب است همه در تحت کلمه الرحیم است و هر
چه در قران بیان قیامت و اسماء قیامت و اوضاع و احوال
و فزع و حسابت و خواندن نامه و بیان دوزخ و درکات آن
و بیان بهشت و درجات آن همه در تحت مالک یوم الدین است
و هر چه بهمه قران ذکر استعانت و لطف و توفیق و نصرت و طاعت
و عصمت از گناه و معصیت است در تحت کلمه ایاک نعبد
و ایاک نستعین است و هر چه در همه قران ذکر هدایت و ارشاد
و ثبات بر دین اسلام و بیان تضرع و دعا و سؤال است همه در تحت
کلمه اهدنا الصراط المستقیم است و هر چه در قران ذکر مشرکان

و بیان حال مستحقان و جهودان و ترسایان است در کلمه
غیر المغضوب علیهم است و هرچه در قران دیگر هفتاد و دو فرقه است
در کلمه ولا الضالین است پس باین معنی اورا ام الکتاب
گفته اند ایضاً بدانکه خداوند تعالی بانبیا علیهم السلام صد و بیست و چهار
کتاب فرستاده از انجمله چهار کتاب است که بچهار پیغمبر فرستاده
موسی تورت عیسی انجیل داود زبور داود فرقان بحضرت محمد مصطفی
مفسران گفته اند توریه هزار سوره است و هر سوره هزار آیه
و هر آیه به برابر سوره البقره است و انجیل هشت هزار و هشتاد
و هشت آیت است بمحمد علی قبل و لکان من الاخر ماة و هشتاد
سورة لیس فیها حکم من الاحکام و انما هی حکم و مواعظ و تمجید و تحمید
ربانی و الاتفاق قرا بر اینست که قران شش هزار و ششصد و شش آیت است
از همه سوره افضل و اعظم از فاتحة الکتاب نیست و هرچه در تمام
صد و بیست و چهار کتاب است در قران است و هرچه در تمام قران است
در سوره فاتحة الکتاب مندرج است و سوره فاتحة الکتاب هفت آیت است
و بیست و چهار کلمه و صد و بیست و چهار حرف دارد هرکه این صد و بیست و چهار
حرف را باخلاص بخواند ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در دیوان عملش
ثبت شود انعمت علیهم مراد از خاص الخاص و اولیاء الله است صلوات الله
علیهم اجمعین زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید من فاتحة الکتاب
من صراط المستقیم الخ در کتب آسمانی است همه در قران مجید است
و انچه در قران مجید است همه در سوره فاتحة الکتاب است و انچه در فاتحة الکتاب
است همه در بسم الله الرحمن الرحیم است و انچه در بسم الله مندرج است
در با و بسم الله است و انچه در با و بسم الله است در نقطه با و بسم الله است
حضرت می فرماید انا النقطة تحت الباء هر حرفی بعالم بروز آمد

از یکنقطه بود

از یکنقطه بود و من ان نقطه ام چنانچه که اول از خامه ابداع بر لوح اختراع
نقش بست همه هستی ها از وجود امام است گیاه سر نزند مگر بفرمان او نفس
بیرون نیاید مگر باجازه او طفل متولد نشود مگر باذن او و عزرائیل قبض روح
نکند مگر بفرمان او و از برای هر یک ازاین اوصاف اخبار است که
دلالت بر مطلوب می کند از انجمله خبری است که در کتاب کنز الواعظین
مسطور است که وقت حارث اعور همدانی مریض شد و صحبه خواب
کرد شاه اولیاء بعیادت او قدم رنجه فرمودند در نزد سر حارث
نشستند تفقد احوال وی نمودند حارث گریان بود امیر علیه السلام فرمود
حارث برای چه گریانی عرض کرد قیامت از سکرات موت و تلخی جان
کندن می ترسم فرمود مترس که من در انوقت حاضرم و بعزرائیل گویم که شیعه
مرا آسان قبض کند باز حارث گریه میکرد حضرت فرمود دیگر برای چه
گریه می کنی عرض کرد از تنگی قبر و تاریکی لحد می ترسم حضرت فرمود غم مخور
نور جمال من قبر شیعیان را روشن و تنگی لحد را فراخ و روضه از روضات
بهشت می نماید باز حارث میگریست حضرت فرمود دیگر چه غم داری
عرض کرد از حساب روز قیامت میترسم فرمود ای حارث حساب من
و حساب تمام خلایق در دست منست عرض کرد از میزان اعمال هراس
دارم فرمود میزان منم عرض کرد از صراط تاریک باریک چهنم میترسم فرمود
صراط منم بر شیعیان سهل و آسان میکنم حارث خوشحال شد گریه
شوق نمود عرض کرد مولا اینها غصه آخرت بود و لیکن دو غصه عظیم

در دنیا دارم فرمود کدام است عرض کرد مقروضم فرمود قرض من و قرضداران
منم عرض کرد فدایت اطفال صغیر خورد سال دارم حضرت فرمود باک
نداری پدر یتیمان شوهر بیوه زنان منم مؤلف عرض میکند عمده غم آدمی
در دنیا از برای اولاد و اطفال است که یتیم و دربدر بیکس گردند و در این باب اخبار
وارد سفارش اولاد خود میکنند که پرستاری نمایند مثل آنکه خاتم النبیین
چون عزم رحیل از این عالم نمود با این حالت رنجوری فرمود زیر بغل مرا بگیرید بمسجد برید
رسولخدا را چون بمسجد آوردند در محراب بایستاد فرمود ایها الناس من از
برای مشاهده پیغمبری نمودم زحمتها درباره شما کشیدم در نجفها دیدم اجر و مزد رسالت
از شما نمیخواهم مگر آنکه یکدختر دارم فاطمه نام کسی او را بیازارد که آزردن او آزردن
خدا است بدن من در قبر می لرزد و فاطمه علیها السلام چون میخواست از این
عالم رحلت کند به پدرم عرض کرد ای پسر عم از دنیا میروم حسرت اولاد خود
همراه می برم جان تو جان حسنین بمن بعد از من کسی ایشان را
نیازارد و شبهای جمعه بسر قبر من روانه کن و یکشب با اولاد من
بسر برم چون امیرالمؤمنین با امام حسن و حسین تلافی مادر جان خود کرد و امام
حسن ع نیز سفارش اولاد یتیم خود نمود ولیکن چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا
غریب بیکس بی کسی نداشت سفارش اولاد یتیم خود را بکه نماید فرمود
اخی ارفق بایتامی در شب عاشورا وصیت کرد روز عاشورا سفارش
اطفال کرد وقت میدان رفتن سفارش و وصیت اطفال کرد وقتیکه جان داد
خواهر را بخیمه فرستاد ارجعی الی الخیمه واحفظی ایتامی یکی یتیمان حسینی

کوفیان

کوفیان انقدر کعب نی و تازیانه زدند انقدر سیلی و لگد بر آن زدند
که سرتاقدم مجروح و کبود شده بودند انقدر بر شترهای عریان سوار کرده بودند
که نزدیک بهلاکت رسیده بودند در خرابه منزل دادند و بر آنها جای دادند یکی
از آن اطفال در خرابه جان داد

المجلس الثامن

کافی عن ابی جعفر ع
ان الله عز و جل لما اخرج ذرية آدم من ظهره ليأخذ عليهم
الميثاق بالربوبية له و بالنبوة لكل نبي فكان اول من اخذ له
عليهم الميثاق بنبوته محمد ص ثم قال الله عز و جل لآدم انظر ماذا ترى
قال فنظر آدم الى ذريته وهم ذر قد ملؤا السماء قال آدم يا رب
ما اكثر ذريتي ولامر ما خلقتهم فما تريد منهم باخذك الميثاق
عليهم قال الله عز و جل يعبدونني لا يشركون بي شيئا ويؤمنون
برسلي ويتبعونهم قال آدم يا رب فما لي ارى بعض الذر
اعظم من بعض وبعضهم له نور كثير وبعضهم له نور قليل وبعضهم
ليس له نور فقال الله عز و جل كذلك خلقتهم لابلوهم في كل
حالاتهم قال آدم يا رب فتأذن لي في الكلام فاتكلم قال الله
تكلم فان روحك من روحي وطبيعتك خلاف كينونتي قال
آدم يا رب فلو كنت خلقتهم على مثال واحد وقدر واحد وطبيعة
واحدة وجبلة واحدة والوان واحدة واعمار واحدة وارزاق
سواء لم يبغ بعضهم على بعض ولم يكن بينهم تحاسد ولا تباغض
ولا اختلاف في شيء من الاشياء قال الله تعالى يا آدم بروحي
نطقت وبضعف طبيعتك تكلفت ما لا علم لك به وانا

الخالق العليم بعلمي خالفت بين خلقهم وبمشيتي يمضي فيهم امري
والى تدبيري وتقديري صايرون لا تبديل لخلقي انما
خلقت الجن والانس ليعبدون وخلقت الجنة لمن عبدني
واطاعني منهم واتبع رسلي ولا ابالي وخلقت النار لمن كفر بي
وعصاني ولم يتبع رسلي ولا ابالي وخلقتك وخلقت ذريتك
من غير فاقة بي اليك واليهم وانما خلقتك وخلقتهم لابلوك
وابلوهم ايكم احسن عملا في دار الدنيا في حياتكم وقبل مماتكم
فلذلك خلقت الدنيا والاخرة والحيوة والموت والطاعة
والمعصية والجنة والنار وكذلك اردت في تقديري و
تدبيري وبعلمي النافذ فيهم خالفت بين صورهم واجسامهم
والوانهم واعمارهم وارزاقهم وطاعتهم ومعصيتهم فجعلت
منهم الشقي والسعيد والبصير والاعمى والقصير والطويل و
الجميل والذميم والعالم والجاهل والغني والفقير والمطيع والعاصي
والصحيح والسقيم ومن به الزمانة ومن لا عاهة به فلينظر الصحيح
الذي به العاهة فيحمدني على عافيته وينظر الذي به العاهة
فيدعوني ويسالني ان اعافيه ويصبر على بلائي فاثيبه جزيل
عطائي وينظر الغني الى الفقير فيحمدني ويشكرني وينظر
الفقير الى الغني فيدعوني ويسالني وينظر المؤمن الى الكافر
فيحمدني على ما هديته فلذلك خلقتهم لابلوهم في السراء
والضراء وفيما اعافيهم وفيما ابتليهم وفيما اعطيهم وفيما امنعهم
وانا الله الملك القادر ولي ان امضي جميع ما قدرت على ما

دبرت

دبرت ولي ان اغير من ذلك ما شئت الى ما شئت واقدم
من ذلك ما اخرت واوخر ما قدمت من ذلك وانا الله
الفعال لما اريد لا اسئل عما افعل وانا اسئل خلقي
عما هم فاعلون

ودر اوراق مجالس مسطور است که خداوند در عالم ذر جام
بلا را مهیا نمود از برای اسلاف انبیاء و اولیاء حضرت آدم لب به کنار این جام رسانید
مبتلا شد نوح اراده نمود که بنوشد برحسب قسم دچار گشت ابراهیم هم ...
... هم چنین موسی داخل ... برحسب ... افتاد
تا عیسی قصد اخذ نمود ... کشیدند خاتم النبیین ... نوشید ...
امیرالمؤمنین جرعه نوشید حضرت ... امام حسن ...
جگر ای ساکین پاره پاره گشت حضرت ابی عبدالله الحسین ع بهمت تمام ...
شفاعت عاصیان جام بلا را گرفتند عازم کربلا شد ... سر در پیش ... دیگر

که در کم ... جام الست بلا اولا
... جرعه ... اولا
... جام بزم الست ... زنجیر عشقه جون ...
... از مطلوم ... لبیک لبیک ...
... که ... اگر ... نمود ...
... اگر ... را اولا
... الجنه ... الله ... الجنه ...
الکربله لبیک لبیک ... وداع حضرت سید الشهدا ...

المجلس التاسع كافی عن ابی عبدالله علیه السلم ان فی الجنة لشجرة تسمی المزن فاذا اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقلة ولا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز وجل من صلبه مؤمنا کافی عن ابی الحسن علیه السلم ان لله نهرا دون عرشه ودون النهر الذی دون عرشه نورا نوره وان فی حافتی النهر روحین مخلوقین روح القدس وروح من امره وان لله عشر طینات خمسة من الجنة وخمسة من الارض طینات الجنان جنة عدن وجنة المأوی وجنة النعیم والفردوس والخلد طینات الارض مکة والمدینة والکوفة وبیت المقدس والحائر ما من نبی ولا ملک من بعده جبله الا نفخ فیه من احدی الروحین وجعل النبی من احدی الطینتین فان الله عز وجل خلقنا من العشر الطینات ونفخ فیه من الروحین جمیعا فاطیب بها طیبا پس از این خبر معلوم می شود هر چیزی که مشغول وهم خود بوده اند حضرت ابا عبدالله علیه السلم نموده از خاصیت خاک کربلا است وخاک کربلا از جاهای دیگر وتربت حایر حسینی را احترام علیحده است چنانکه نهاوندی در عنوان از استاد خود شیخ علی نقل فرموده که یکی از برادران من وارد منزل والد ماجد شده بود در حالتیکه در جیب باین قبایش مهری از تربت حضرت سید الشهدا ع بود پس والد ماجدم او را زجر نموده وگفت تربت را در این جیب نهادن بی ادبی است وموجب استخفاف است وشاید در زیر ران واقع شود وشکسته گردد اخوی عرض نموده بود که تاحال دو دفعه مهر در زیر رانم واقع شده وشکسته پس متعهد شده بود که بعد از این مهر تربت را در آن جیب نگذارد پس والد علامه ام بعد از چند روز دیگر در حالتیکه اطلاع از این قضیه نداشت در عالم واقعه در خواب دیده بود که حضرت ابا عبدالله علیه السلم در کتابخانه ایشان وارد شده ودر نزد او نشسته واظهار ملاطفت

بسیاری با ایشان نموده وفرموده که پسران خود را بطلب تا ایشان را خلعت دهم ووالد ماجد پنج پسر داشت پس همه را حاضر نموده وجلوا وطاق ایشانرا ودر نزد آنحضرت پارچها گذاشته شده بود پس یک یک را حضرت میطلبید وپارچه بان میداد چون نوبه بان برادرم که مهر تربت در جیب گذاشته بود رسید آن بزرگوار قدری غضب آلوده بان نموده ورو بجانب والد نموده وفرموده بود که این پسر تو دو مهر از تربت قبر برادرم در زیر رانش گذارده وشکسته پس آنحضرت آنرا مثل سایر برادرانش در اندرون حجره نطلبیده وخلعتش را نیز بخود خلعت دیگران نداده بلکه قاب شانه از تربه در بیرون حجره انداخته پس والدم از خواب بیدار شده وخواب خود را بمولای اوام نقل نموده والده قضیه خود را تا اخوی او برای او ذکر کرده والد از صدق رؤیای خود تعجب نموده در عده الداعی مذکور است که امام جعفر صادق ع بیمار شد امر فرمود اجیری را بگیرند که بکربلا رود ودعا کند بر شفای آنحضرت واین اجیر در بیرون خانه آن بزرگوار ملاقات نمود یکی از دوستان آنحضرت شد واین اجیر قصه را بوی گفت او اظهار نمود که حضرت صادق خود امامی است مفترض الطاعة مانند حسین علیه السلم چگونه ترا نزد قبر او میفرستند پس اجیر برگشت واین کلام را بآنحضرت عرض نمود جواب فرمود چنان است که او گفته ولیکن ندانسته که خداوند را بقعه هایست که دعا در آن بقاع مستجاب میشود وبقعه کربلا از آن جمله است ودیگر از روایات ظاهر میشود که اهل بهشت را هیچ چیز دیگر مشتهی نمیشود وهرچه بخواهند بمجرد اراده از برای ایشان بالفعل موجود گردد وایضا دیگر ولایت میکند که زمین کربلا در روز قیامت از اعلی غرف جنت خواهد بود در ریاض الاحزان

ازآنها الی ورود از حضرت امام زین العابدین ع روایت شده که فرمودند اتخذ
الله ارض کربلا حرماً قبل ان یتخذ ارض مکة حرماً باربعة وعشرین
الف عام و در حدیث دیگر وارد شده که زمین کربلا در بهشت میدرخشد برای
اهل بهشت مثل کوکب درخشان و ستاره زهره فی التحف
ان الله تعالی لما خلق ارض الکعبة افتخرت وابتهجت و قالت من مثلی وقد بنی
بیت الله علی ظهری ویأتینی الناس من کل فج عمیق وجعلت حرم الله وامنه
فاوحی الله تعالی الیها یا ارض الکعبة کفی وقری فوعزتی وجلالی ما فضلت
به فیما اعطیت ارض کربلا الا بمنزلة الابرة اذا غمست
فی البحر فلولا تربة کربلا ما فضلتک ولولا ما تضمنته ما خلقتک
ولا خلقت البیت الذی افتخرت به فقری واستقری وکونی متواضعة
ذلیلة مهینة غیر مستنکفة ولا مستکبرة علی ارض کربلا والا سخطت
لک وهویت بک فی نار جهنم کل ذلک تعظیماً للحسین واجلالاً لاولاده علیهم السلام
می فرماید جمیع حکمت مثل منی که با سزاوار است خانه خدا در بیت من
یعنی زمزم دارم مقام دارم مشعر دارم حجر دارم عرفات دارم
منا دارم میقات دارم سعی دارم صفا دارم رکن دارم
مقام اصطفا دارم خیف دارم حطیم دارم رضیش دارم مقام ابراهیم دارم
ناودان دارم بیت دارم حرم دارم پرده دارم مشتاق دارم
عشاق دارم که مردم از راههای دور و دراز بزیارت من می آیند
بلد الامینم ارض الامانم بیت المعظم بلد الحرامم مشعر تمام ام القرایم
حاطمام مکه ام کعبه ام امنم امانم قبله زمین و زمانم
وحی الهی رسید ای زمین مکه بس است آرام بگیر و خاموش باش که تو

درجنب

در جنب زمین کربلا چه شأن داری مگر بقدر سر سوزنی که از دریا آب
بردارد شرافت تو بواسطه زمین کربلاست اگر کربلا در بر نمیداشت آنچه را که
من میدانم هرآینه ترا و آنچه که تو با او فخر میکنی نمی آفریدم ای زمین مکه قرار بگیر
دم از افتخار مزن مثل سرافکندگان سر بزیر باش سرکشی و تمرد مکن تکبر و
تکبر منما و الا هر آینه ترا در زمین فرو برم و اگر ترا غضب کنم و بشکنم
و در آتش دوزخ براندازم [illegible] سبحان الله زمین کربلا چه در بر دارد حسینی که
حسین نخل رسای عباس سرو قامت بر خون غلطیده است اگر شهزادگان رسانای برف
در بر دارد اگر در اطراف و جوانب مکه [illegible] در کربلا قبور شهدا
دارد [illegible] قبر عباس [illegible] دارد حرم ابا الفضل دارد قربانگاه
دارد مقام حبیب دارد خیمه گاه دارد قتلگاه دارد [illegible] دارد [illegible] دارد
سائس الحسینی دارد حرم دارد رواق دارد خادمی مثل [illegible] جاروب
کشی مثل [illegible] زائری مثل [illegible] دارد آه

چه کربلاست که آدم بهوش می آید | همینه [illegible] بگوش می آید
برای [illegible] | [illegible] آدم [illegible] خروش می آید

این مکه اگر ترا [illegible] کربلا بیشتر است [illegible] عرش [illegible] است ارض [illegible] است
ارض المبارکه است ارض المقدسه است ارض الطف است ارض الاصطفاء است
طور سینا است مهبط فیوضات ربانی است محل نزول ملائکه مقربین شهید
ملائکه است ذات حق است [illegible] است [illegible] فاقرءه
وتقنی [illegible] است کربلاست

المجلس الثامن ... عن امیر المؤمنین علیه السلم انه قال کان الله ولا شیء معه فاول ما خلق نور حبیبه محمد صلی الله علیه وآله قبل خلق الماء والعرش والکرسی و السموات والارض واللوح والقلم والجنة والنار والملائکة وآدم وحواء باربعة وعشرین واربعمائة الف عام فلما خلق نور نبینا محمد ص بقی الف عام بین یدی الله عز وجل واقفا یسبحه ویحمده والحق تبارک وتعالی ینظر الیه ویقول یا عبدی انت المراد والمرید وانت خیرتی من خلقی وعزتی وجلالی لولاک ما خلقت الافلاک من احبک احببته ومن ابغضک ابغضته فتلألأ نوره وارتفع شعاعه

حاصل آنکه خداوند جل علا ابتدا فرمود بخلق کردن افضل مخلوقات و مشتق فرمود از نور وی نور علی و حسن و حسین علیهم السلم را و قرار داده برای آنها محلهای متعدده و جاهای مختلفه چنانکه ظاهر میشود از جمع روایات معتبره که این انوار یکی قبل از ایجاد عرش و یکی بعد از ایجاد عرش و یکی قبل از خلقت آدم و دیگری بعد از خلقت آدم و در او گاهی انوار بودند و گاهی اشباح انوار بودند و گاهی ظلال بودند و ذوات بودند و گاهی نورانی بودند در هیئت و گاهی عمود نور بودند و گاهی در ظهر آدم قرار گرفتند و گاهی در انگشتان دست وی و گاهی در جبهه شریفش و گاهی در ساق عرش قرار گرفته بودند و گاهی بپشت آن حضرت منتقل شده بودند از آنکه آن بزرگوار در صلب او بوده و از حضرت حوا گرفته تا مادر حضرت پیغمبر و فاطمه بنت اسد که مادر امیر المؤمنین ع باشد [illegible] و برای انوار مقدسه آنها محلهای متعدده میباشد گاهی پیش روی عرش و گاهی بالای عرش و گاهی در زیر عرش و گاهی در اطراف عرش و در [illegible] ارحامهای دوازده گانه و در دریاهای نور و در سرادقات و در برای [illegible] و در هر کدام مدتی معین مخصوص بوده مدت وجود مبارک آنها قبل از خلق شدن عرش چهارصد و بیست و چهار هزار سال و در میان بودن آنها در اطراف عرش پانزده هزار سال

[illegible]

بیش از آفرینش

بیش از آفرینش جناب آدم و زمان توقف آنها در زیر عرش دوازده هزار سال قبل از حضرت آدم و چون این مقام مقام بیان این تفاصیل نیست مقصود کیفیت خصوصیت نور حضرت حسین علیه السلم و بیان این مطلب است که در وقت اتحاد نور واحد بوده و در وقت افتراق نور حسین ع را خصوصیتی داشت که باعث حزن و اندوه میشد بآنکه رؤیتش ملاحظه می نمود چنانکه ظاهر گشت برای حضرت آدم علیه السلم انوار که در انگشتان وی دید پس انگشت ابهام بقره منظر بود حضرت حسین علیه السلم بود بی باعث این تاثیر باقی است برای هر کسی که ضحک و خنده غالب آید بمحض نظر کردن غمگین گردد حزن و هم چنین از برای جناب ابراهیم الخلیل اتفاق افتاد حزن و اندوه زمانیکه دید اشباح او شبح آنجناب را که در انوار بود و چنانکه بمحض تنطق و زبان آوردن اسم آنحضرت ماشنیدنش موجب اندوه او شد بلکه در عرض زمان از خبر آنکه شکست داده بود جوز آنجناب این از شبیهات چنانکه در حدیث سماء نباته که جبرئیل آنها را بحضرت نوح آورد تا بزند باطراف کشتی خود که هر یک اتصال باسم یکی از انوار خمسه طیبه بود پس وقتیکه مسمار منسوب بحسین علیه السلام را برداشت بوئی از وی نمایان گشت دار او در طلابی ظاهر شد بر رنگ خون سر تا پا رسید جواب شنید که این مسمار منسوب بحسین ع است و سبب ظهور خون شهادت وی است و از جمله خصوصیات نور آنحضرت حبیبه نورهائی که ظاهر میگشت از جبینهای مادرهای پیغمبر سابق بود که آنها حاجب نور بودند زمانیکه حامل آن انوار میشدند نور از جبین آنها ظاهر میگشت لکن فاطمه زهرا سلام الله علیها چون خودش صاحب نور بود پنهان ظاهر گشت نور بیرونش از آنحضرت در وقت حامل بودن بحضرت امام حسن ع لکن از خصوصیت حسین ع بود که زمانیکه حامله گشت بحضرت حسین ع حضرت پیغمبر ص بان مخدره فرمود انی اری فی مقدم وجهک ضوأ ونورا وستلدین حجة

[illegible]

لهذا [illegible] بچه در پیش بودی تو چشم و روی می بینم بودی [illegible]
برای مخلوق پیوند خواهد شد و حضرت فاطمه می فرماید انی لما حملت به
کنت لا احتاج فی اللیلة الظلماء الی مصباح و حرارتی [illegible] می فرماید
که چون نه ماه ایام حمل تمام شد در خود حرارتی باوج دیدم بحضور پیغمبر خدا عرض کردم
آنحضرت بزرگوار [illegible] ولی [illegible] را با و داخل بوده و فرمودند
که این را بپوش حضرت فاطمه می فرماید پوشیدم پس خداوند [illegible] حرارت را
از من دور کرد تا زمانیکه چهل روز گذشت در خود حرکتی یافتم مثل حرکت مورچگان
که [illegible] حرکت میکند [illegible] پوست و گوشت بیرون من با این احوال دوم
ماه دوم داخل شد پس در خودم اضطراب و حرکتی یافتم و منی از اکل و شرب فارغ بودم
[illegible] تا سه ماه گذشت برکت از منزل [illegible] زمانیکه چهار ماه گذشت
ایام حمل وحشت مرا [illegible] مسجد بودم [illegible] از برای [illegible]
فکنت فی الزیادة والخفة فی الظاهر والباطن تا پنج ماه گذشت
زمانیکه به شش ماه داخل شدم کنت لا احتاج فی اللیلة الظلماء الی مصباح
وجعلت اسمع اذا خلوت بنفسی فی مصلای التسبیح والتقدیس
فی بطنی [illegible] که ماه [illegible] در آن [illegible] غریب [illegible]
روداده [illegible] حمل رسول [illegible] حرارت وجود مبارکش را [illegible] لب
[illegible] پسر را در گودال قتلگاه
دید [illegible] حرارتش را تب
[illegible] غرق [illegible]

بنت النبی رسول الله فاطمة تبکی الا واحسیناه آه وا ولدی
حضرت [illegible] فاطمه زهرا گریان است [illegible] ای وای [illegible] حسین آه
از مصیبت فرزندم

ربیته وجرت الدموع ساهرة فراح عنی وحل اناد فی کبدی

حسین خود را

حسین خود را تربیت کردم بجهة پرستاری او روزها [شبها بروز] شب آوردم و عاقبت
او را دست بی رحمی دادند و آتش حسرت او را در جگر من گذاشتند

ما ادری شمر یحز السیف نحره ارض الطفوف علی الرمضاء

فی تمکین من حسین خود را تربیت کردم و نمیدانستم که آخر شمر ملعون او را با دم شمشیر ذبح
خواهد نمود و در صحرای کربلا بدن او را بر روی ریگهای گرم خواهد انداخت

حسین ضاقت علیه الارض [illegible] وجئت الی کربلا [illegible]

و ای حسین [illegible] تمام روی زمین [illegible] تنگ [illegible] که آمدی بسوی کربلا که سر تو را جدا نمایند اهل
اعادی یا لیتنی کان شمر الرجس یذبحنی ویترک السبط حیا
فالله مقصدی ای کاش شمر بجای [illegible] مرا ذبح می نمود و فرزندم را زنده
میگذاشت و این نهایت مقصود من بود [illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible]
بجسد [illegible] یا ولدی
قتلوک [illegible] وما اشد جرأتهم
علی الله تعالی ثم التفت الی من کان عنده فقال یا ابی آدم ویا ابی
ابراهیم ویا ابی اسماعیل ویا اخی موسی ویا اخی عیسی اما ترون ما صنعت
الطغاة بولدی لا انالهم الله شفاعتی یوم القیامة [illegible]
هو رسول الله [illegible] یبکون ویعزون النبی [illegible]
طویلا وهو یحثو التراب علی راسه وشیبته الطاهرة والحسین ع
یقص علیه ما [illegible] وما عملوه فیه حتی غشی علیه من البکا فانا

اسمعهم ما شاهدهم ففارقوه وانطرح كما كان اولا اصبتنا الفاضل ... الكرار

عن رجل من اهل البادية فلما اعتكر الظلام فاذا بغلبة عظيمة ولهم بكاء (بوحا صاح والبرية)
ونحيب ومن بينهم رجل بين منزل اسود يمسح دموعه وهو
يقول واحزناه علیك یا ولدی یا حسین فتقدم الی الجثة الشهيد
ورجل منه علی نحره ويقول يا ثمرة فؤاد المصطفی ويا سرور قلب
الزهراء ويا حسنا شرف تکلمنی انا ابوك علی المرتضی فجعل يقبل الجثة
الشهيد ودموعه كالدم تتساقط عليها من عينيه فنادی نادی فصرخ
صرخة عظيمة وبكاء عاليا اهتزت الارض منها وهم رجال
ونساء تراهن من بين تلك النساء ناشرة شعرها وعليها ثياب
سود ومشبكة اصابعها علی راسها وهي تصرخ من قلب حزين و
الرجال والنساء يبكون لبكائها ثم تعقت الی الجثة الشهيد فوقعت
بنفسها عليها ثم اتی رجل من الرجال وهي منفرد علی الجثة ا
الشهيد وهو ينادی وا اخاه السلام علیك يا غريب الغرباء
السلام علیك يا مقتول وحامی القفا انا اخوك الحسن المجتبی والاخر
يقول وا ابناه وامقتولاه واعطشاناه يا ولدی قتلوك وصار فؤادك
ومن شرب الماء منعوك ومن القفا ذبحوك ولا راقبوا حرمتك
واباك يا ولدی کلمنی انا امك الزهراء وهذا شقيقك الحسن المجتبی
تکلم الحسين ع وكلامه يخرج من نحره وهو يقول يا اماه فاطمة ويا اخاه
يا حسن قتلونی ومن القفا ذبحونی وعن حقی قلبونی ومن شرب
الماء منعونی فعليكم منی السلام

۷ در روایت الرجال یا ... العرب ... الشریف ...

المجلس الحادي

المجلس الحادی عشر علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر کریمه و وصینا
الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها
که مراد از احسان رسول خداست و مراد والدین حسن و حسین است بنا بر این تفسیر
چنین میشود که وصیت کردیم انسان را باکرام حسن و حسین از برای خاطر رسول خدا و نیکی
کردن به رسول و وصیت کردن رسول را عاقبت کردن اش ... در کتاب اشاره بکار
زمانیکه صدیقه طاهره سلام الله علیها بحضرت حسین ع حامله شد جبرئیل بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نازل شد عرض کرد یا محمد تو را بشارت میدهد خداوند رب سلام بر سلام بشارت
میدهد برای مولودی که از فاطمه ع متولد میشود که میکشند او را امت تو
بعد از تو حضرت در جواب فرمود بر پروردگار سلام بر او احتیاج نیست مرا بمولودی
از فاطمه متولد شود و بکشند او را امت من بعد از من پس آنان عروج نموده نازل شد
و بهمان تفصیل سابق تبلیغ رسالت نمود و همان جواب شنید پس از آن بار دیگر
عروج نموده باز نازل شده عرض کرد پدرت بتو حقیقت سلام رسانید میدهد ترا بآنکه قرار خواهد
داد در ذریه او امامت و ولایت و وصیت را پس فرستاد رسول خدا بسوی فاطمه سلام الله علیها
چیزی را که جبرئیل آورده بود او را از حضرت فاطمه عرض کرده احتیاجی نیست مرا
بمولودی که بعد از تو امت تو او را بکشند بعد از آن خبر رسید داد او را بشارتی که
داده شده بود ...ل عرض کرد راضی شدم پس حامله شد در حالتی که او را بکشته
شدن داشت و وضع حمل نمود در حالتیکه اکراه داشت یعنی با حزن و اندوه و مشقت
بود بعضی حضرت صادق ع فرمود آیا در دنیا هیچ مادری دیده اید که پسری از او
متولد شود و کراهت داشته باشد ولکن فاطمه کراهت داشت از جهت اینکه میدانست که
شهید خواهد شد و در امالی صدوق از صادق ع مروی است که همسایه ام ایمن که ...

حضرت رسول صلعم آمدند حدیث الکوکب این ام ایمن کنیز آنحضرت بود که از مادر آنحضرت
بمیراث بآنجناب رسیده بود و در تربیت حضرت رسالت زحمت کشیده بود و نام او برکه بود پس انحضرت
او را در مکه آزاد کرد و بعبید خزرجی تزویج نمود پس ایمن از او بهم رسید و چون عبید وفات
نمود انحضرت او را بزید تزویج نمود و اسامه از او بهم رسید پس ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده
بروایت معتبر همسایه‌های ام ایمن عرض کردند یا رسول الله ام ایمن در شب گذشته تا
تا طلوع صبح مشغول گریه بود و یک خواب نکرده پس حضرت کسی را فرستاد و طلب
ام ایمن چون حاضر شد حضرت فرمود خدا چشمهای ترا بگریه نیاورد همسایه‌های
تو آمده‌اند نزد من و میگویند که تو دیشب تا صبح گریستی چه چیز ترا بگریه درآورده
است عرض کرد یا رسول الله خواب عظیم شدیدی دیدم و پیوسته در آن شب
در گریه بودم حضرت فرمود بیان کن خواب خود را برای رسول خدا که خدا و رسول
خدا و رسول اعلم‌اند ام ایمن عرض کرد عظیم است بر من که تکلم نمایم بآن حضرت
فرمود که خواب تو چنین نیست که دیده بیان کن پس ام ایمن عرض کرد
که دیشب در خواب دیدم که گویا بعضی از اعضای تو انداخته شده است در
خانه من رسول خدا صلعم فرمود خواب تو نیکو است ای ام ایمن از فاطمه مولودی
متولد شود و تو او را تربیت میکنی پس بعضی از اعضای من در خانه تو خواهد بود چون از حضرت
فاطمه سلام الله علیها متولد شد حسین علیه السلام روز هفتم شد امر کرد حضرت رسول صلعم تا سر
او را تراشیدند و بوزن موی سرش نقره تصدق فرمود و بجهة او عقیقه کرد
پس ام ایمن امام حسین علیه السلام را پیچیده در برد رسول خدا صلعم و او را نزد انحضرت آورد
حضرت رسول فرمود مرحبا بحامل و محمول ای ام ایمن این است تاویل خواب
تو پس ام ایمن گفت که روزی حضرت رسول صلعم بدیدن حضرت فاطمه علیها السلام آمد و من
حریره بجهة انحضرت ساختم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق خرما آورد و من

کاسه

کاسه از شیر و مسکه آوردم و انحضرت با امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین از آنها تناول
نمودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آب آورد و حضرت رسول دست مبارک را شست و
بر روی خود کشید و نظری از روی سرور و شادی بسوی آن بزرگواران افکند پس نظر
باسمان کرد پس رو بجانب قبله آورد و دست بدعا گشود پس بسجده رفت و صدای
گریه انحضرت بلند شد و چون سر از سجده برداشت مانند باران اشک از دیده مبارکش
میریخت و انحضرت سبب ملالت اهلبیت گردید پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و حضرت فاطمه از انحضرت از سبب ملالت سؤال نمودند حضرت فرمود که چون من بر
اجتماع شما شاد گردیدم جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی بر شادی تو مطلع گردید نعمت را
بر تو تمام گردانید و مقرر فرمود که ایشان با فرزندان و شیعیان ایشان در بهشت باقی
باشند و میان تو و ایشان جدائی نیفکند و لکن بلاهای بسیار بایشان خواهد
رسید و مقابر ایشان را خواهد در اطراف زمین جماعتی که ادعا میکنند که
از امت تواند و خدا و رسول از ایشان بیزارند و اهل بیت ترا بقتل رسانند هر یک را
در مکانی و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشند و حق تعالی این مصائب را برای
ایشان اختیار کرده است پس خدا را حمد کن و بقضای او راضی شو پس جبرئیل
عرض کرد ای محمد برادر تو علی مظلوم و مغلوب امت تو خواهد گردید تا آنکه بدست شقی
ترین اهل روزگار بدرجه شهادت خواهد رسید و این فرزند را که تو دوست میداری بدست
خود بسوی حسن کشته خواهد شد در میان گروهی از فرزندان و اهلبیت تو و نیکان امت
تو در کنار نهر فرات در زمینی که او را کربلا گویند و بسبب آن اندوه و بلا بر دشمنان تو
دشمنان ذریه تو بسیار خواهد شد در روزیکه کرب و شدت آن روز نهایت ندارد
و آن زمین کربلا پاکترین بقعه‌های زمین است و حرمت آن از همه بقعه‌های زمین
بیشتر است و آن از زمینهای بهشت است و چون برسد آن روزی که سبط
تو حسین علیه السلام و اهل او در آن زمین شهید شوند و احاطه کنند بایشان لشکرهای اهل کفر

ولعنت جمیع اطراف زمین بلرزه درآید وکوهها بحرکت آیند وبسیار کردد اضطراب
انها ودریاها بتلاطم وتموّج خواهند کردید وآسمانها واهل انها بلرزه واضطراب خواهند
آمد از روی غضب نمودن از برای تو وذریهٔ تو واز برای عظیم شمردن هتک
حرمت تو واز برای بدی مکافاتی که خواهند داد بسبب هتک حرمت ذریهٔ و
عترت تو وهر یک از آسمانها وزمین ودریاها ومخلوقاتیکه در انهاست اذن می
طلبند از خدا در یاری اهل بیت مظلوم وضعیف تو که حجت خدایند بر خلق
بعد از تو پس حقتعالی وحی کند بسوی آسمانها وزمین وکوهها ودریاها وهر چه
در انهاست که منم خداوند وپادشاه قادری که گریزنده از دست من بدر نمی
رود وامتناع کننده مرا عاجز نمیکرداند واز هر که خواهم انتقام توانم کشید
بعزت وجلال خودم سوگند که عذاب کنم کسی را فرزند پیغمبر وبرگزیده مرا کشته
وهتک حرمت او نموده است وعترت او را بقتل آورده است وعهد وپیمان
او را شکسته است وستم بر اهل او کرده است چنان عذابی که احدی از عالمیان را
چنان عذاب نکرده باشم در آنوقت بخروش آید هر که وهر چه در آسمانها وزمینها
باشند ولعنت کنند بر کسیکه ظلم بر عترت تو کرده است وهتک حرمت ترا حلال
شمرده است وچون آن گروه سعادتمند بسوی شهادت شتابند حقتعالی
بدست خود قبض ارواح ایشان را نماید واز آسمان هفتم ملائکه چندی فرود
آیند با ظرفهائی از یاقوت وزمرد که مملو از آب حیات باشند وبا خود آورند
حلّه از حلّهای بهشت وعطرهای بهشت را واجساد ایشان را بآب
بشویند وبآن حلّهها کفن کنند وبآن عطرها حنوط نمایند وملائکه صف صف
برایشان نماز کنند پس حقتعالی گروهی را برانگیزد که آن کافران ایشان را نشناسند
وبآن خونها بلکفتار وکردار ونیت شریک نباشند آن بدنها را دفن کنند وعلامتی
برای قبر سید الشهداء در آن صحرا برپا کنند که نشانه باشد برای اهل حق وسبب باشد
برای رستگاری مؤمنان ودر هر شبانه روزی صد هزار ملک از آسمان فرود آیند

دادند

و بر دور آن قبر احاطه می کنند وصلوات فرستند براو وتسبیح کنند
خدا را نزد آن قبر وطلب آمرزش گناهان نمایند برای زیارت کنندگان
او ومی نویسند نامهای اشخاصی را که بزیارت او می آیند از امت تو برای
تقرب جستن بسوی خدا وبسوی تو ومی نویسند نامهای پدران ایشان
وعشایر وبلاد ایشان را وداغ می گذارند بر روهای ایشان بداغی از
نور عرش رحمن که اینست زایر بهترین شهدا وپسر بهترین انبیا وچون روز
قیامت شود روهای ایشان را میدرخشد از اثر این داغ بنحویکه دیدهها از نور
آن فرو میگیرد وبشناسند اهل محشر ایشان را بآن نور وگویا می بینم یا محمد
که تو در میان من ومیکائیل وعلی در پیش روی ما میباشند وعدد ایشانی
از ملائکه خدا با ما می باشد وما بر می چینیم از میان اهل محشر اشخاصی را که
آن داغ در روی ایشان میباشد تا آنکه حقتعالی نجات دهد ایشان را
از هول آن روز وشدائد آن واین است حکم خدا وعطای او از برای کسیکه
زیارت کند قبر ترا یا محمد یا قبر برادر تو یا قبر دو سبط ترا بجهت محض رضای خدا
وگروهی که لازم گردیده است بر ایشان لعنت وسخط حقتعالی سعی خواهند
نمود در محو نمودن نشان آن قبر ودر برطرف کردن علامت آن وخدا نخواهد
گذاشت پس رسول خدا فرمود این مطالب مرا بگریه درآورد زینب خاتون
فرمود چون ابن ملجم ملعون بر پدرم ضربت زد واثر مرگ را در آنحضرت مشاهده
نمودم عرض کردم یا ابه حدیث کرد مرا ام ایمن بکذا وکذا میخواهم
ام ایمن بمن چنین وچنان گفت دیگر اینم که از جناب شما بشنوم فرمودند

بابنیتا الحدیث کما حدثتک ام ایمن ای دختر من حدیث
نحوی است که ام ایمن بتو خبر داده است وکانی بک وبنیات اهلک
لسبایا بهذا البلد اذلاء خاشعین گویا می بینم ترا و دختران اهل
بیت ترا در این شهر کوفه بمذلت و خاری اسیر باشید تخافون ان یتخطفکم
الناس و می ترسید که تمام مردم بربایند فصبرا صبرا پس در آن وقت
جر کشید صبر کشید قسم بخداوندیکه دانه را شکافته است و خلایق را آفریده است که
در آن وقت بر روی زمین دوست خدا یعنی غیر از شما و شیعیان شما نخواهد بود
و در وقتیکه حضرت رسول این حدیث را با نقل بود فرمود که شیطان نیز در آن
روز از روی شادی پرواز خواهد کرد با شیاطین و اعوان خود که ای
گروه شیاطین آن چه میخواستم از فرزندان آدم بعمل آوردم و رسیدم در هلاک
ایشان به نهایت آرزوی خود و ایشان را به آتش رسانیدیم دیگر نجات
نمی یابد از ایشان مگر کسیکه دست بدامان ولایت اهلبیت رسالت
زند پس مشغول شوید بتشکیک مردم در حق ایشان و تحریص مردم بر عداوت
ایشان و عداوت دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود
و هیچ کس از ایشان نجات نیابد و راست کرد ابلیس بر ایشان گمان
خود را و حال آنکه دروغ گو بود و نفع نمی بخشد با عداوت شما عمل نیکی و ضرر نمی
رساند با محبت شما و دوستی شما گناهی غیر از کبایر این حدیث را عینا گرم
زینب خاتون سلام الله علیها در معرکه قتال در حالتیکه نظر مبارک امام بیمار بر
اجساد و خون آلود پدر بزرگوار و اعمام و اهلبیت خود افتاد که در میان خاک
و خون افتاده اند و کسی متوجه دفن ایشان نشده است بر آن بزرگوار
بنیان عظیم دلگیر و قلق و اضطراب آنحضرت شدید شد و حالتی بر آن

بزرگوار

بزرگوار
عارض شد نزدیک بود که روح از بدن مفارقت نماید چون نایبه زهرا
این حالت را از آن بیمار و تب دار مشاهده نمود عرض کرد ما لی اراک تجود
بنفسک یا بقیة جدی وابی واخوتی ترا چه رسیده است
که می بینم روح از بدنت نزدیک است مفارقت نماید ای یادگار جد
و پدر و برادران من سجاد عرض نمود چگونه جزع و اضطراب نکنم و حال
آنکه می بینم پدر بزرگوار و سید عالیمقدار خود را با برادران و اعمام و فرزندان
اعمام و خویشان برهنه در میان خاک و خون افتاده اند کسی کفن
نمی کند ایشان را و نه کسی دفن می کند ایشان را و نه احدی به نزد ایشان
می آید گویا ایشان را مسلمان نمی دانند و از جمله کفار دیلم و خزر
می شمارند چون زینب عذرا اینها را شنید بمقام تسلی بیمار آمده از زبان
خیر الامم عرب فقالت لا یجزعنک ما تری فوالله ان ذلک لعهد
من رسول الله الی جدک وابیک وعمک ولقد اخذ
الله میثاق اناس من هذه الامة لا تعرفهم فراعنة
هذه الارض وهم معروفون فی اهل السموات انهم یجمعون
هذه الاعضاء المتفرقة وهذه الجسوم المضرجة بدمائها
فیوارونها وینصبون لهذا الطف علما لقبر ابیک سید
الشهداء لا یدرس اثره ولا یعفو رسمه علی کرور اللیالی
والایام ولیجتهدن ائمة الکفر واشیاع الضلالة فی محوه
وتطمیسه فلا یزداد اثره الا ظهورا وامره الا علوا این کلام
فرمود این عهد چیست حدیث ام ایمن را مفصلا عرض نمود و تسلی کرد

سر برادر زاده را که حدیث گفتن و خبر نقل کردن گرم کرد که تا از آن قلق و
اضطراب باز دارد و درد و مصیبتهای زینب یکی دو تا نیست که کسی بتواند
ذکر کند با این حالت در فکر تسکین قلب برادر زاده خود بر می آید زیرا که
که او حجت خدا است و خلیفه او است اگر خدای نکرده از دست بیرون رفت
زینب و زمان از دست بیرون رفت این قطب عالم امکان را سخن گفتن سرگرم
کرد و صحبت کنان تا به دروازه کوفه رسید دیگر از طاقت از کف زینب
رفت چرا زیرا که از روز عاشورا سر برادر را بر سر نیزه دیده و صوت برادر نشنیده
ناگاه صدای قران خواندن برادر شنید دل زینب از جا کنده شد الحذر ای
صدای قران خواندن چنین می نهد سر راست کرد که به بیند کی است
ناگاه چشمش به سر بریده برادرش افتاد که بالای نیزه مشغول تلاوت
قرآن است
ان من که سر مصحف ام الکتاب داشت
در ترجمان محاسنش از خون خضاب داشت

المجلس الثانی عشر در بیان تولد مولای ما فاطمه زهرا از زنان دنیا به تربیت و قابله که حضرت حق

مشغول شده حضرت صفیه خاتون عمه پیغمبر و اسما بنت عمیس و ام ایمن [2] از
کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب منتخب از ابن عباس که حق تعالی اراده نمود که علی
علیه السلام را کرامت فرماید به حضرت فاطمه سلام الله علیها چون هنگام وضع
حمل آنحضرت شد وحی فرستاد پروردگار بسوی لعیا که او حوری است از
حوریان بهشت و اهل بهشت هر وقت که خواهند نظر نمایند بچیز نیکوئی نظر
میکنند بلعیا دار ای او بهشت هفتاد هزار کنیز و هفتاد هزار قصر
و هفتاد هزار مقصوره و هفتاد هزار غرفه که مکلله با نواع جواهر و مرجان
و قصر لعیا اعلا است از هر قصری که در بهشت است و در وقتی که

[2] و ام الفضل زوجه عباس ۱۲ منه

جی

لعیا در قصر خود مشرف شود بر بهشت همه اهل بهشت جمیع انچه در بهشت است
می بینند و بهشت روشن می شود از روشنی خط و جبین او و وحی پروردگار
در حین وضع حمل فاطمه بسوی لعیا این بود که فرود آی بسوی دنیا
و مونس فاطمه دختر حبیب من باش و وحی نمود پروردگار به رضوان خازن
جنان که بیارایش در آر بهشت را و زینت ده او را بجهة کرامت مولودی
که متولد می شود در دنیا و وحی نمود بسوی ملائکه بایستید و صفهای خود
بیارائید بتسبیح و تقدیس و ثنا بر خدای عز و جل و وحی نمود بسوی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که فرود آئید بسوی زمین با قندیلی
از ملائکه که عبارت از هزار هزار ملک است [7] پس لعیا فرود آمد از آسمان
و بخدمت حضرت فاطمه علیها السلام مشرف گردید و عرض نمود مرحبا بتو
ای دختر محمد چگونه است حال تو فرمود که بخیر است و آن
حضرت از لعیا شرم میکرد و نمیدانست که چه چیز فرش نماید بجهة او
در همین فکر بود که ناگاه حوریه از حوریان بهشت فرود آمد با فرشی
از فرشهای بهشت و پهن نمود آن را در منزل آنحضرت و لعیا در بالای
آن فرش نشست و در وقت صبح وضع حمل آنحضرت شد پس لعیا قابله
آن گردید و ناف آن فرزند مبارک را برید و خشک نمود او را بمندیلی از
مندیلهای بهشت و چشمهای او را بوسید و آب دهان در دهان مبارک او انداخت
و گفت مبارک گرداند پروردگار تو را و مبارک گرداند بر والده تو تولد تو
تهنیت گفتند پیغمبر و جبرئیل تهنیت گفت به پیغمبر تا هفت روز و بعد
از روز هفتم جبرئیل عرض کرد یا محمد فرزند خود را بیاور تا به بینم او را حضرت

والطفولة والمعرفة واوحى الله الى [illegible] ان اصبحى ازهرتی ... ان اخرجى الزکوة ... [illegible]

[7] وحی نمود ... الیکم ان تنزلوا ... نکرو مولود ولد لمحمد

[3] خول بلوحتر ... جنة ... علیها ... والیاقوت ... ملائکة ... اطباق ... ان هذا ... محمد ... بر بود

داخل منزل فاطمه شد و حضرت حسین را پیچیده بودند بخطوة از پشم زرد ان
جناب را کرفته نزد جبرئیل آورد جبرئیل کشود آنجناب را و میان دو دیده او را
بوسید و آب دهان خود را در دهان او انداخت و کفت خدا مبارک کرداند مولد
نورا و مبارک کرداند برد الده تو یا صریع کربلا پس نظر کرد بامام حسین ع
و کریان شد و حضرت پیغمبر نیز بکریه در آمد و ملائکه نیز بکریه در آمدند و جبرئیل
عرض کرد که سلام بدختر خود برسان و بکو که اسم این مولود را حسین بکذارد که
خداوند جل اسمه نامیده است او را باین اسم و وجه نامیدن اینبود که زدن سایک
آنجناب در آنزمان از اسم الحسن بهتر بود پس حضرت رسول فرمود یا جبرئیل مرا تهنیت
میکوئی و کریه میکنی عرض کرد بلی یا محمد ع خدا ترا اجر کرامت فرماید درین مولود
حضرت فرمود یا حبیبی یا جبرائیل و من یقتله جبرئیل عرض کرد شقی ترین امت حضرت
امتت بزرگ ات که امید شفاعت از تو دارند خدا ایشانرا نرسانند شفاعت
ترا برای این حضرت فرمود خابت امة قتلت ابن بنت نبیها
جبرئیل عرض کرد خابت ثم خابت من امر الله وخاضت فی عذاب
الله پس آنحضرت داخل منزل فاطمه شد و از جانب پروردکار بر ان مخدومه
سلام رسانید و فرمود ای دختر من اسم این مولود را حسین بکذار که خداوند
او را حسین نامیده است پس حضرت فاطمه کفت من مولای السلام والیه
یعود السلام والسلام علی جبرائیل پس تهنیت کفت پیغمبر ع فاطمه را
و شروع نمود بکریه کردن حضرت فاطمه کفت ای پدر تهنیت می کوئی مرا و
کریه میکنی آنحضرت فرمود بلی ای دختر من خدا ترا اجر کرامت فرماید درین
مولود پس حضرت فاطمه شهقه زد و شروع نمود بکریه و بعد دیکران اندر

کریه

الکاف ... ان ... و یکثر ... وکان ... فی وسط الاذن ... الاذن ... فی آخر الاذن ...

... جبرئیل ... فی ... ماسمه

گریه می کرد ثم قالت فاطمة یا ابا من یقتل ولدی وقرة عینی
قال شرار امتی من امتی یرجون شفاعتی لا انالهم الله ذلک قالت
فاطمة خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قالت لعیا خابت
من رحمة الله وخاضت فی عذاب ابد یا اباه اقرء جبرئیل
منی السلام وقل له فی ای موضع یقتل قال فی موضع یقال له کربلا
فاذا نادی الحسین لم یجب احد منهم فعلی القاعد عن نصرته لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین الا انه لم یقتل حتی یخرج من صلبه تسعة
من الائمة ثم سماهم باسمائهم الی آخرهم وهو الذی یخرج
فی آخر الزمان مع عیسی بن مریم فهولاء مصابیح الرحمن وعروة الاسلام
محبهم یدخل الجنة ومبغضهم یدخل النار

لهف نفسی علی الذی قد نعاه — جبرئیل الامین یوم ولاد
وبکاه محمد وعلی — صفوة الله من جمیع العباد
وبکته البتول یا للرزء — لا یری مثله بکل البلاد

ابن عباس کوید عروج نمود جبرئیل و ملائکه و لیا تا در آسمان چهارم ملاقات نمودند
با صلصائیل پس صلصائیل بجبرئیل کفت یا حبیبی اقامت القیامة علی اهل
الارض قال لا ولیکن بنا بشارت کفت نه ولکن نزول نموده بودیم بجهة مبارکباد
به محمد ع بولادت حسین کفت صلصائیل خواهش میکنم نزول کنی بروی زمین و نزد حسین
بنیمبر رسانی تا شفاعت کند که خدا از من راضی شود که او صاحب شفاعت است قال
فقام النبی و دعا بالحسین فرفعه بکلتا یدیه الی السماء وقال اللهم بحق
مولودی هذا علیک الا رضیت علی الملک فاذا النداء من قبل العرش

یا محمد ص قد قلت وقد رأیت عنی عظیم   محمد خیر الصفا

وفقه دیگر جبرئیل نزول نمود با هفتاد هزار ملائکه بجهت مبارکبادی مولود مبارک به پیغمبر ص
پس در اثنا فطرس نام ملکی را دیدند این فطرس در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
توقف نموده بود برهای او شکسته وافتاده بود وخداوند او را مخیر نموده در اختیار
عذاب دنیا وعذاب آخرة پس عذاب دنیا را اختیار کرد فکان معلقا باشفار
عینیه پس او بجنه نه بود از یک جانبی در جزیره در دریا حران
به نزد او نمی توانست رفت وتحته دخان منتن غیر منقطع
زمانیکه احساس نزول ملائکه را نمود پس سؤال کرد بکجا میروید وبچه مامورید
گفت بتهنیة ازانکه ولد للحاشر النبی الامی احمد من بنته
ووصیه ولد یکون منه ائمة الهدی الی یوم القیامة یعنی بجهت تولد
ازبرای پیغمبر حاشر امی احمد ص از دختر او فاطمه ووصیش علی ع بدنیا آمده
که از او بوجود آید پیشوایان هدایت تا بروز قیامت پس سؤال نمود از آن ملک
که این خبر داده بود که تو از جانب فطرس هم مبارکباد گوی واحوال فطرس را
بحضور مبارک پیغمبر خدا رسان پس بعد از مبارکبادی حال فطرس عرض چون پیغمبر ص
حال فطرس را دانست سؤال نمود از خداوند که فطرس را آزاد نماید پس خداوند
تبارک آزاد نمود جبرئیل بر جناح خود سوار نموده بحضور پیغمبر خدا آورد پس مبارکبادی
کرده پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله یلتفت وبین فطرس اخوة فطرس از من
التماس نموده که سؤال کنم از جناب شما که باینجا بیاید دعا کنید تا برهای او بجای
خود عود کند پیغمبر خدا فرمود یا فطرس اتفعل قال نعم فاعرض علیه ولایة
امیر المؤمنین علیه السلام فقبلها پیغمبر خدا ولایة امیر المؤمنین علیه السلام را بفطرس اظهار
نمود فطرس قبول کرد پس رسول الله فرمود شانك المهد فتمسح فیه وتمرغ
فیه یعنی خود را بمهد وگهواره حسین برسان برهای خود را با او مسح کن وخود را با او بچسبان
فطرس بطرف گهواره برفت پیغمبر دعا می نمود قال رسول الله ص فنظرت
الی ریشه وانه لیطلع یجری فیه الدم ویطول حتی لحق بجناحه

الآخر

جبرئیل

جبرئیل

الآخر می فرمایید می دیدم که برها روشنا یکدیگر متصل می شوند ودر وقت بالا
رفتن عرض کرد یا رسول الله از روی است که کشته امت تو او را واو را بر من حقی
است هر که او را زیارت کند یا سلام کند سلام او را باو می رسانم وصلوات
نمی فرستد باو احدی مگر اینکه صلوات او را بآنحضرت می رسانم وچون بآسمان
رفت میگفت کیست مثل من که من آزاد کرده حسینم مخزن فطرس از ملائکه
آسمان هشتم بود وسرکرده هفتاد هزار ملک و ببرکت امام حسین ع خداوند از
سر تقصیر او گذشت وبمکان خود عود نمود چون حضرت حسین علیه السلام شهید کرد شد
فطرس بران مطلع شد عرض کرد الهی چه بودی که مرا خبر شدی تا با رفیقان
خود رفته وبا دشمنان حضرت حسین علیه السلام محاربه می نمودم خطاب رسید
اگر آن فرصت وقوع نیافت حالا با هفتاد هزار فرشته که با من توانند بروید
بر سر قبر وی ملازم شوید وهر صبح وشام برای گریه بکشید وثواب گریه خود را
بآن جماعتی که در مصیبت وی گریانند ببخشید پس فطرس با تابعان خود بزمین
کربلا فرود آمدند وبا آنچه او را بآن امر فرموده اند تا روز قیامت مشغول
خواهند شد از تتبع اخبار مستفاد میشود که جبرئیل بجهة تهنیة وتعزیت رفتن نازل
شده با جمله حیل نازل شده وبار دیگر بدلیل آمده وبار دیگر بحضرت نبی آمده وباملک دیگر
آمده لکن در دیگر جاها هم یکدفعه به سراغ آن نبی آمد دید تنها عقب اطفال رفت
نموده مرزا سروش شمس الشعراء بگویید که امام ع فرمود

جبرئیلا عاشقم من بر بلند   بزم ... برم ... بر من گرببد
جبرئیلا من هم پیمان عشق   وانگه دم از سر عهد کهن
تو همی بینی صفات اندر صفات   من همی بینم حیات اندر حیات
تو همی بینی سنان اندر سنان   من همی بینم جنان اندر جنان
تو همی بینی سپاه اندر سپاه   من نبی علم غزا را
من نشانی از میان برداشتم   من علم بر بام عشق افراشتم

المجلس الثالث عشر قال رسول الله اولادنا اكبادنا صغرائهم امرائنا وكبرائهم اعدائنا فان عاشوا فتنونا وان ماتوا فحزنونا ايضا خمسة في قبورهم وثوابهم يجري الى ديوانهم من غرس نخلا ومن حفر بئرا ومن بنى لله مسجدا ومن كتب مصحفا ومن خلف ابنا صالحا الخ اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث ولد صالح يدعو له وعلم ينتفع به وصدقة جارية الخ الولد ريحانة وريحانتا الحسن والحسين اذا مات من اطفال المؤمنين نادى مناد في ملكوت السموات والارض الا ان فلان بن فلان قد مات فان كان قد مات والداه او احدهما او بعض اهل بيته من المؤمنين دفع اليهم يغذوهم والا دفع الى فاطمة تغذوه حتى يقدم ابواه او احدهما او بعض اهل بيته من المؤمنين

من لا يحضره الفقيه تزوجوا فاني مكاثر بكم الامم يوم القيامة حتى ان السقط ليجيء محبنطئا على باب الجنة فيقال له ادخل الجنة فيقول لا حتى يدخل ابواي قبلي در اطوار الاطفال اگر پدر و مادر از اهل معصیت باشند دو نفر ملک بصورت ابوین طفل بیایند و گویند برخیزید تا داخل جنت شویم طفل ایشان را می بیند و می گوید الهی اینها پدر و مادر من نیستند زیرا که سوزش قلب واحتراق جگر که در فراق اولاد پدر و مادر می رسد در ایشان نمی یابم پس خداوند پدر و مادر ایشان را بخاطر طفل بخشیده داخل بهشت نماید پس معلوم شود که اطفال پدر و مادر را بهر کیفیت که باشد می شناسند حتی از قصه حضرت موسی کلیم که شیر زنان حضر را نخورد زیرا که بوی مادر نیافت و شیر مادر را گرفت دیگر نیست مخصوصا حضرت سید الشهداء ع بنا بر بعضی اخبار هیچ شیر زنانی نخورد چه شیر فاطمه

بعد از الله الفضل رجحان وی بر ما جمیع الاشیاء

عن الصادق ع
وچون فاطمه ع در زمان ماجرا لم يرضع الحسين ع من فاطمة ولا انثى من كان يؤتى به النبي ص فيضع ابهامه في فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين والثلث فنبت لحم الحسين من لحم رسول الله ص ودمه عن الرضا ع ان النبي كان يؤتى به الحسين ع فيلقمه لسانه فيمصه فيجتزي به ولم يرضع من انثى می فرمایند که حسین علیه السلام را می آوردند حضرت رسول ص وحین الكمثت ابهام مبارک را در دهان می مکید از روز و سه روز کفایت می نمود و در بعضی وقت زبان مبارک را مکید و سید مظلوم می مکید کفایت از شیر می نمود پس گوشت حسین ع از گوشت و خون رسول الله ص نمو نمود امالی الصدوق

صفیه عمه پیغمبر می گوید زمانیکه بوجود آمد حسین ع از فاطمه من مباشر بودم پیغمبر ص فرمودند بیاور نزد من فرزندم را عرض کردم یا رسول الله هنوز او را نشسته ام فرزند مرا تو او را تنظیف نکنی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی او را تنظیف و پاکیزه گردانیده پس دادم او را برسول الله ص پس زبان مبارک را بدهان وی گذاشت و آن بزرگوار می مکید گمان کردم که شیر یا عسل می داد یا و پیغمبر ص پس چشم گریه کرد پس بوسید پیغمبر میان دو دیده او را بمن داد در حالتیکه گریه می کرد و می گفت لعن الله قوما هم قاتلوك يقولها ثلثا قلت فداك ابي وامي من يقتله قال بقية الفئة الباغية من بني امية لعنهم الله ساقطات شهر اشوب

الحسن فاطمة علا ولادت الحسين ع وحبس لبنها فطلب رسول الله ص مرضعا فلم يجد فكان يأتيه فيلقمه ابهامه فيمصها ويجعل الله له في ابهام رسول الله رزقا يغذوه ويقال بل كان رسول الله ص يدخل لسانه في فيه فيغره كما يغر الطائر فرخه فجعل الله في ذلك رزقا ففعل ذلك اربعين يوما وليلة فنبت لحمه من لحم رسول الله ص

پیغمبر ص دهان مبارک را در دهان حسین ع گذاشت و بوسیدی می نمود از شیر

فرخه غذا الطائر اى رزقه

ثاقب المناقب ام ایمن گوید روزی بزیارت سیده ام فاطمه سلام الله علیها
رفتم در ایام تابستان که روز بسیار گرم بود آمدم به خانه و در بسته بود
در بسته است پس از شکاف در نظر کردم دیدم خوابیده فاطمه زهرا و جناب
است و دستاس خود بخود حرکت می کند و آرد می ریزد و گهواره ای هم
حسین ع خود بخود حرکت و جنبانیده می شود و ندیدم کسی که او را بجنباند
و دیدم کفی در ترتیب صورت فاطمه زهرا سلام الله علیها تسبیح می کند
پس ازاین مطلب بسیار تعجب کردم میان قرار گذاشته بحضور پیغمبر رفتم
آمدم و واقعه را عرض کردم فرمودند یا ام ایمن امروز فاطمه روزه است
و خسته شده است و روز گرم است خداوند تبارک و تعالی خواب را بر او گماشته
ملکی را مقرر فرموده که دستاس از طرف او و بعوض او بگرداند که قوت
عیالش باشد و ملکی دیگر مقرر فرموده که گهواره حسین را بجنباند تا بیدار
نکنند او را از خواب و ملکی دیگر مقرر فرموده که تسبیح کند در ترتیب صورت فاطمه
و ثواب را به فاطمه داده زیرا که فاطمه سست نشده است از ذکر خدا
پس در زمان خواب هم تسبیح کننده باشد ام ایمن عرض کرد یا رسول الله
بمن خبر دهید که دستاس کننده کیست و گهواره جنبان و لالای گوینده
کیست و تسبیح کننده کیست فرمودند دستاس گردان جبرئیل لالای گوینده
میکائیل تسبیح کننده اسرافیل بدین مطلب اشاره نموده علیه الرحمه
بیت و در اشعار گفته در خبر که ابو قطان شیخ حسن بن شیخ ع
از یکنفر شیعه روایت می کند که من وارد کربلا گردیده شدم و عالم موقوفه
جائیکه بحضرت حسین ع واقع شد در بازار کوچه نشسته بودم و دهشت عارض
بمن از آنچه میدیدم از تغییر شب و روز و میدیدم که دیوارهای کربلا گویا خون

و در بعض نسخ [illegible] لالای گو گفته

خانقی

خانقی تیره افزوده اند و نواحی عالم تاریک و اطراف غبارآلود بود و هر نفعی
که میدیدم او را که گویا لبها و روی او خون آلود شده است و مردم در حیرت سخت
و سراسیمه بودند و نمی دانستم که چیست سبب این و در این حال بودم ناگاه صدای
تکبیر و تهلیل و آوازهای بلند و مرا بیندف بزرگ را پس برخواستم که ببینم این چه
امر است نگاه دیدم چند سر بلند شده بر سر نیزه‌ها و چند نفر زنهای طلعات بر
بر شترهای بی پرده و روپوش بی بستر سوار و در میان از زنان چند نفر دخترهای
کوچک هستند که حالت آن مانند روشنائی قندیل است و هر یک بربالای شتری
لاغر و رویهای ایشان پریشان بود و سرها از حیا بزیر انداخته اند و در میان
ایشان جوانی بر شتری سوار در حالتیکه پاهای او را بزنجیر بسته بوده در زیر شکم
ناقه و پاهای ساقش خون سرازیر شده و عاری از جانش بود و در میان
بردارنده سرها یکنفری بود که بر سر نیزه ریش سری بود که از سایر سرها درخشنده
و نورانی بود گویا که این سرگشته نحیف المرد حرامزاده اظهار رجعت میکرد
و میگفت انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب السیف الصقیل
انا قاتل ذی الدین الأصیل من صاحب نیزه بلندم من صاحب تیغ صیقل شده
من قاتل صاحب دین محکم و بعد ساکت شد پس دیدم زنی از میان زنان
بهول برپای بان حرامزاده گفت بگو یا ویلک و من ناغاه جبرائیل فی المهن
و من جعض خفا مهد میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من عتقا ئه
صلصائیل بگو ای نزدم کشنده کسیکه جبرئیل در گهواره او لالای گفته
و من کشنده کسیکه بفتق خدام او هست میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و آن
آزاد کرده های او هست صلصائیل و من اهتز لقتله عرش الجلیل
من کشنده کسیکه بحرکت آمد و لرزان گشت بجهة شهادت او عرش خداوند جلیل
وقل یا ویلک انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا

بگو ای وای برتو عزم کشنده محمد و علی و فاطمه والحسن المجتبی و کشنده حسن مجتبی و
الامام الهدی و ملائکة السماء والانبیاء والاوصیاء تو عزم کشنده
پیشوایان هدایت و ملائکه سماوات و انبیاء و اوصیاء را پس نزدیک یکی از آن
زنان طاهرات رفتم و گفتم اینها چه سرها هستند و اینها چه اسیرانند پس گمان
بمن رو کمان کردم که برق بود بقلب من رسید در حالتیکه آن زن می گوید
اما تستحیی من الله تنظر الینا آیا حیا نمی کنی از خدا که چنین بسوی ما
با کمال نگاه میکنی پس فسقطت علی وجهی مغشیا علی پس بروافتاده
غش بودم زمانی که از بیهوشی برخاستم دیدم از من دور شده اند پس سیلی
بروی خود زده و گفتم هلاک شدم فهم پروردگار کعبه پس برخاستم و از
پی ایشان شتافتم تا رسیدیم بابا زن پس باادب ایستادم و سر بزیر افکنده
می گریستم و آن زن هم می گریست و من با وی می رفتم و جرئت نمی کردم که از
وی سوالی نمایم پس توقف فرمود بسوی من و فرمود که سبب گریه ای ابرد و من
گردم شمای خراوتن من و در مصائبکه جاری شده است بر شما نگین خرده
بمی شاکشیده و اینها چه سرها است که بر نیزه های بلند زده اند من در شام پیغ
و شان بزرگ می یابم و دل من پاره می شود از دیدن شما و چشم من گریان
است از غصه شما و ندیده ام مثل شما اسیری و بر شما گشتگان شما که بی
اختیار آب دیده ها جاری میشود برای شما و نمی شناسم که شما از کدام دیار
ای شده من پس سر از خجالت بزیر انداخته و فرمود انا زینب بنت علی
ابن ابیطالب علیه السلم و هذه السبایا بنات رسول الله صلعم و بنات علی علیه السلام
و فاطمة الزهراء و ذلک الرأس للازهر المتقدم علی الروس رأس اخی الحسین
الذی ذبحوه فی ارض کربلا و ذبحوا اولاده و بنی اخیه و اصحابه
عن آخرهم و هذه رؤسهم یعنی دختر علی زینبم و این اسیران دختران پیغمبر خدا و فاطمه است

وای

واین سرهوران که در پیش همه سرها است سر برادرم حسین است که در کربلا
شهید کرده اند و اولاد و پسران برادرش و اصحابش را از دم جدا کرده اند این سرها
سرهای ایشان است این جوان بسته بزنجیر از زیر شکم ناقه علی بن الحسین است
برادرزاده من امام زمان است پس زمانیکه کلام آنمخدره را شنیدم سیلی بر سر
خود زدم و سیلی بروی خویش و گفتم ای آشنیده من باشما باد آن چشمی که
بر شما بجنایات نظر کنند من از دوستان و موالی شما هستم و دشوار است
بر من آنچه رسیده و نازل شده است بر شما فبالله فتاه علیکم و بالله
طول تاسفی علی ما اصابکم پس آنمخدره فرمودند اگر دوستی با ما بودی
چرا یاری و حمایت نکردی عرض کردم بد بختیم و روی حظم مرا از یاری کردن
بر شما باز داشت پس اهل بیت را داخل قصر نمودند و جری ما جری علیهم

چه زینب آنکه اورا نور حق در آستین باشد | چه زینب آنکه خورشید سرانداز نهانی دارد
حیا بند نقاب او بود عصمت حجاب او | معطف آفتاب او حطان در نهانی دارد
زنی با اینهمه عفت سر نیزه دیده دوران | زنی با این همه شوکت به نیاکی نان دارد

انتهی کلام مادرم

المجلس الرابع عشر مجمع البحرین از جواهر القرآن روایت شده که بدرستی بنی آدم
عشر جن است و جن با بنی آدم عشر حیوانات دریا است و تمام اینها عشر ملائکه
موکلین بر زمین است و تمام اینها عشر ملائکه آسمان دنیا است و تمام اینها
عشر ملائکه آسمان دویم است و علی هذا الترتیب تمام اینها ملائکه آسمان هفتم در مقابل
ملائکه کرسی اندک است پس تمامی اینها عشر ملائکه سرادق است از سرادقات
عرش که شش صد هزار سرادق است که عرض و طول و سقف هر یک از سرادقات زمانیکه بآنها
و زمینها مقابل کنی جزئی قلیل و قدر جزئی بیک ... باشد نیست جای قدمی از آنها

والهوا و مابینها
و در پائین آنها

بکرانیکه ددان یکی ملک دیاب حید دبا قائم است ایشان را صلاة تسبیح و تهلیل
علیه است پس تمامی اینها در مقابل ملائکه که اطراف عرش را گرفته اند
بمنزلهٔ قطره است در دریا نمی دانند عدد اینها را بجز خدا پس اینها تمام ملائکه
لوح که ایشان تابعین اسرافیل است و ملائکه که ایشان جنود جبرئیل است
اندک نیست سبحانه ما اعظم شأنه و اظهر برهانه و در روایت است در الکتاب
که پیغمبر صلعم می فرماید در شب معراج دیدم ملائکه را در جائی مثل سوق می
رفتند مواجه یکدیگر از جبرئیل پرسیدم اینها کجا می روند جبرئیل عرض کرد
نمی دانم جز اینکه از اول خلقت جهان دیده ام هیچیک را که سابقاً دیده ام
دوباره نمی بینم پس جبرئیل از یکی از ایشان سؤال کرد چند وقت است
که خلق شده گفت نمیدانم جز اینکه خداوند خلق می کند ستاره ای را
در هر چهار صد هزار سال چهل خلق نموده مثل این کوکب چهار صد هزار
ستاره سبحانه ما اعظم شأنه و اما اصناف ملائکه از آنجمله است
حاملان عرش و ملائکه حافین در حول عرش و ملائکه روحانیین
انانی است که درک نمی کند خلقت و صفت ایشان را مگر خداوند تبارک و تعالی
و ملائکه کروبیین صادق ع می فرماید کروبیین قومی است از شیعه ما از خلق اول
جعلهم الله خلف العرش اگر قسمت شود نور یکی از ایشان بر تمام
اهل زمین هر آینه کفایت کند ایشان را ... موسی سؤال کرد
از حضرت ... آنچه سؤال کرد ... تجلی کرد ... پس آمد
بکوه طور پس کوه را پاشیده کرد و ملائکه صافین و ملائکه ...
ملائکه آسمان اول در صورت گاو ... رنگشان سیاه و سفید است ...
ایشان کبود است و ... او سیاه است ... و حرکت کننده ... سیاه است

و باقی سفید است ملائکه آسمان دوم در صورت عقاب است سیاه
رنگ با پرهای ... منقارش زرد است و سینه و اطراف پرهایش طلا است
ملائکه آسمان سیم در صورت کرکس است رنگش مثل گل سرخ لکن سرخی
او مایل بسیاهی است اطراف پرهایش سیاه سینه او و سینه پرهای او از
طلا است نقطه کرده ... منقار ... کبود است ملائکه آسمان
چهارم در صورت اسب است در حالتیکه برمیخیزند دستی را برداشته و دستی
گذاشته بر زمین رنگ ایشان کبود است ملائکه آسمان پنجم در صورت ...
... از جمیع الوان حسنه است و در روی ایشان ...
دو چشم دارند و دو پر دارند و دو قصبه چون مرکب سیاه و مثل ...
هم سیاه است پرهای ایشان ... رنگ است احمر و ازرق و ذهبی
قصبهای او از ... ملائکه آسمان ششم در صورت ولدان است
لباس ایشان سرخ طلا است و در زیر آن لباس دیگر کبود است و قصبه دارد
در سر عمامه سفید و دو پر دارند سبز رنگ و کنارهای طلا است ...
مثل ... سیاه ملائکه آسمان هفتم در صورت انسان است لباسهای
ایشان ... کالشعله ...
سیاه دارد دو پر دارد سرخ و کبود و بر سر عمامه سفید والله العالم بحقیقته
و ملائکه مدبرات است که تدبیرات امور ... و ملائکه موکل بر باد
و ملائکه موکل ... و ملائکه رعد و برق و ملائکه موکل بکوهها و ملائکه
موکل بدریاها ... ملائکه ها را ... ملائکه ...
حضرت سلطان الثقلین ... روایت نموده نازل
کرده از فردوس اعلی ... ندا نموده که یا اهل البحار
البسوا ثیاب الاحزان واظهروا الفجع والاشجان

فان

فان نوح محمد صلی الله علیه وآله نوح مظلوم مقهور گرای دریاها ماهیهای
ماتم وانده بپوشید واظهار رحمت وتفجع ونالها بهای مناسبه بنیه سکینه
فرزند پیغمبر آخر الزمان مقتول مظلوم ومقهور بهت از تتبع اخبار معلوم میشود که ای
ملک بعد خود نازل یکی وقت ولادت که قبضه از خاک کربلا برسول خدا داد
ومهم خود فشرد آن تربت مطهره برنگها نیلی گذاشته عرض حال نمود نماز
در آسمانها ملکی مگر انکه ان تربت مطهره را بوسید وتبرک جست دیگر بعد از
شهادت حسین ع رنگاخی چون عزیز فاطمه را کشتند وسرش را بالای نیزه
زدند یکی از ملائکه فردوس برین سر وسینه زنان از آسمانها بزمین آمد
ودر دریا فرو رفت ودر بحار بر وبال بهم زد وفریاد کرد یا اهل البحور
البسوا ثیاب الحزن فان فرخ الرسول مقتول ای ساکنان دریاها لباس
ماتم در بر کشید بدرستیکه پسر پیغمبر آخر الزمان را ذبح کردند والله اعلم ترقی
رگها خود را به تربت خونین سید الشهداء مالید برد، بال خود را بخون کرد
باسمان رفت در هر آسمانی که رسید نعره وفریاد برکشید خبر مرگ سید الشهداء
داد وبعضی نیز بزمین آمد ورفت سر قبر رسول خدا انجا نیز خبر مرگ حسین را به آن
پیغمبر داد چنانکه امام زمان میفرماید ای جد بزرگوار وتمام ناعیک عند
قبر جدک الرسول صلی الله علیه وآله فنعاک الیه بالدمع الهطول قائلا
یا رسول الله قتل سبطک وفتاک واستبیح اهلک
وحماک اهلک که پایمال گردید عرض کرد یا رسول الله دیا فرزند برسر
دخترت را کشته جوانانش را کفن نکرده اهل بیت ترا غارت کرده اسیر نمودند
فانزعج الرسول وبکی قلبه المهول از این خبر وحشت اثر رسول خدا نگران
گشت واز این واقعه دلش شکست پس انبیاء ومرسلین واصناف ملائکه بخدمت
واله گرامی بتعزیت خاتم رسول خدا آمدند وبرسر سلامتی به پیغمبر دادند چنانکه میفرمایند

وعزاه ملک الملائکة والانبیاء این خبر بفاطمه رسید ای جده غریب فجعت
بلسان فاطمة الزهراء چه قدر مادرت زار ونالان شد وعزای ترا گرفت امیر
امیر المؤمنین هر یک مجلس ماتم داشتند که مدتها واین سخن را حاضر این می
رفتند چنانکه می فرماید واختلفت جنود الملائکة المقربین تعزیت
اباک امیر المؤمنین واقیمت لک الماتم فی اعلی علیین ولطمت
علیک الحور العین ای جد بزرگوار تنها پیغمبر خدا وعلی مرتضی وفاطمه عزای
ترا نگرفتند بلکه در تمام آسمانها عزای تو بر سر پا بود وبکت السماء وسکانها
والجنان وخزانها والهضاب واقطارها والبحار وحیتانها
ومکة وبنیانها والجنان وولدانها والبیت والمقام والمشعر
والحرم والحل والاحرام ایها همه گریستند پیغمبر وعلی وفاطمه علیهم السلام ارسالی
دادند سادات ای شیعیان می فرمایند چرا یکنفر در جشن طاهر نیامد الحیف
امام حسین را یا امام زین العابدین را سر سلامتی بدهد همه بایست بروند به
پیغمبر وامیر المؤمنین وفاطمه زهراء تسلیه وسر سلامتی دهند چرا یکنفر سر سلامتی از زینب
نیامد خواهر وتمودجرا آمدند نهایت از دوستان نیامدند از دشمنان ان
که آمدند از برای تسلیه وتعزیه نیامدند اما بجهت ایذا واذیت آمدند مثلا وقت
امام بیمار آمدند با زنجیر بعده حسین آمدند با غل جامعه آمدند بجهت زیارت آمدند
حضرت علیا مکرمه زینب آمدند با کعب نیزه آمدند با تازیانه آمدند چنانکه امام ع
میفرماید وسبی اهلک کالعبید وصفدوا فی الحدید
فوق اقتاب المطیات تلفح وجوههم حر الهاجرات یساقون
فی البراری والفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق یطاف
بهم فی الاسواق الی آخر الزیارة الهاهر الطاهر المجلس الخامس عشر
وسع کرسیه السموات والارض فوق از کرسی یا بمضمون اخبار

دعا

عرش حکومت بود و لهاست و فیما بین عرش و ملائکه هفتاد هزار حجاب است
پیغمبر خدا فرماید در حدیث معراج بعین که از سدرة المنتهی گذشته بحجابی
رسیدم که اول حجابات حجاب عزت است جبرئیل واپس ماند گفتم یا جبرئیل تو با من نیامدی
عرض کرد یا رسول الله نیست مرا اذن مکان بیش بودم در حدیث دیگر در جواب
سؤال یهودی پیغمبر فرمودند کان ما بینهما حق الله بین العظمة العلیا والملکة الادنی حمل الکرسی
ما بین عظمة علیا و بعد که در دور عرش هفتاد حجاب از نور است و هفتاد حجاب
از ظلمت است و هفتاد حجاب از قارب اشرفی است و هفتاد حجاب از برف
سندس است و هفتاد حجاب از در ابیض است و هفتاد حجاب از در احمر است و هفتاد
حجاب از در اصفر است و هفتاد حجاب از در اخضر است و هفتاد حجاب از ضیاء است
و هفتاد حجاب از نم است و هفتاد حجاب از آب است و هفتاد حجاب از برف است و هفتاد
حجاب از عظمت است که وصف نباید علی امر الله ... اول حجب هفت است
غلظت هر حجاب پانصد ساله راه است و ما بین هر دو حجابی هم پانصد ساله راه است و حجاب ثانی
هفتاد حجاب است ما بین هر حجابی پانصد ساله راه است حاجب هر حجاب هفتاد
هزار ملک است قوه هر ملکی قوه ثقلین است بعضی از آنها ظلمت است بعضی
نور بعضی نار بعضی دخان بعضی سحاب بعضی برق بعضی رعد بعضی موج
بعضی رمل بعضی جبل بعضی عجاج بعضی ماء بعضی انهار و انها حجب
مختلفه اند غلظت هر حجاب هفتاد هزار سال است بعد سرادقات جلال است
آن سرادقات نود سرادق است در هر سرادق هفتاد هزار ملک است ما بین
سرادقین پانصد سال است پس بعد از آن سرادق عزت است پس سرادق کبریاء است
پس سرادق عظمت است پس سرادق قدس است پس سرادق جبروت است
پس سرادق فخر است پس سرادق نور ابیض است پس سرادق وحدانیت است
و سرادق وحدانیت هفتاد هزار ساله راه و در هفتاد ساله راه است پس حجاب اعلا است

بی اندازه

پس آن بزرگوار ساکت شد جل جلاله عظم شانه وما العرش قال رزق
بزرگی که خداوند جل وعلا حین خلق عرش را خلق کرد او سیصد و شصت هزار رکن
خلق کرد در نزد هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک الکروبین خداوند تبارک و تعالی
کوچکترین ایشان تمامی هفت آسمان و هفت زمین را اگر در میان ابهامش
که بگذارد نمیشود مگر آنکه گویا سنگریزه در بیابان بسیار وسیع
افتاده شده پس فرمود خداوند ... که بردارید عرش مرا پس آمدند که بر
دارند نتوانستند و قادر نشدند که عرش را بردارند و نه حرکت دهند پس خلق
در حق هر یک یکنفر دیگر پس باز نتوانستند که حرکت دهند پس خلق نمود در مقابل
هر یک ده نفر پس قادر نشدند به حرکت دادن عرش الهی پس خلق نمود در مقابل
یکنفر تمام قدر ایشان را پس باز قادر نشدند که حرکت دهند عرش الهی را
پس فرمود خداوند عزوجل خلوا علی امسکه بقدرتی بگذارید که با قدرت
کامله خود حفظ می نمایم پس گذاشتند خداوند با قدرت خود عرش را حفظ کرد
و فرمود به هشت نفر از ملائکه که از آنجمع بردارید عرش را عرض کردند یا ربنا ما از این جمع کثیر
نتوانستیم عرش را برداریم چگونه ما طاقت باشد که بدون ایشان عرش را برداریم
خطاب رسید انی انا الله المقرب للبعید والمدنی للمجیب و
المخفف للسبین والمسهل للعسیر افعل ما اشاء واحکم ما ارید
تعلیم می کنم شما را کلمات چند که بگویید آنها را سبک و آسان باشد برداشتن
عرش عرض کردند الهی آن کلمات چه چیز است فرمودند بگویید بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین پس بجهت گفتن
این کلمات طیبات برداشتند عرش الهی را و در کف ایشان چه بی بود شد

که درشت نه رجل فوق بودیا باشد فقال الله عزوجل یا سایر ملائکة الاملاک
بگذارید عرش را تا این هشت نفر شما طواف نمایند در دور عرش و تسبیح و تحمید
و تقدیس نمایند فانا الله القادر علی ما اشاء و علی کل شیء قدیر
و در خبر دیگر است که چون ملکان عاجز شدند از برداشتن عرش که بکتف حاملان
عرش بگذارند پس امر نمود جبرئیل بطرفی و گفت سبحان الله و از یکطرف
میکائیل و گفت الحمد لله و از طرفی دیگر اسرافیل گفت لا اله الا الله و از طرف
دیگر عزرائیل و گفت الله اکبر پس برداشتند و بر کتف حاملان عرش گذاشتند
در روز ولادت با سعادت حضرت سید الثقلین ابا عبد الله الحسین علیه السلام ملکان سماوات
که بجهت تهنیت و زیارت مولود مبارک می آمدند و عروج بمقام خود می نمودند حاملان
عرش الهی هم مشتاق زیارت و مبارکباد گوئی گردیدند مراتب ایشان بودی — و معروض بودند که
حضرت رسالت پناه در حجره نشسته بود که حضرت فاطمه علیها السلام گریان از در
در آمد حضرت فرمودند که گریان نباشد چشم تو ای فاطمه چرا گریانی عرض کرد ای پدر
بزرگوار صبر و قرار از من رفته است دو دم از آتش محبت سوخته ساعتی بسبب
آتش کشیدن مشغول شدم چون بسر گهواره رفتم حسین خود را در گهواره ندیدم
و چندانکه تفحص کردم از او اثری نیافتم ای پدر کریم بحرمت تو ای امام زودتر مرا از غم
خلاص کن که نهایت جگرم سوخته است و آرام ندارم مقارن این حال جبرئیل
در رسید و عرض کرد ای سید بشر فاطمه را از حق سلام برسان و بگو که خاطر مبارک را
فارغ دار که حسین ستد است و حق رب و داد که حسین از مقربان درگاه الهی
است حضرت رسول فرمود که برادر حسین از گهواره بکجا رفته بود قصه آنرا
برای من بیان کن تا خاطرم قرار گیرد جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله روزی
که من بتهنیت حسین آمدم گروهی از ملائکه نیز برفاقت آمده بودند و چون

اقرنهند

شرف ملازمت آنحضرت را ادراک نمودند بمحل خود مراجعت کرده مقربان ملأ اعلی
تفاخر و مباهات فرمودند مقربان بارگاه کبریا گفتند خداوندا هرگز ما اهل
بالا را اتفاق نکرده ما را نیز رخصت ده تا بشرف زیارت آنحضرت مشرف شویم
حق تعالی فرمود شما را رخصت نیست که از محل خود قدم بردارید پس مرا امر فرمود
حسین را از گهواره گرفتم و بملأ اعلی بردم تا مقربان درگاه الهی او را زیارت
کنند پس ایشان او را زیارت کرده و مبارکباد و تسبیح و تهنیت گفتند قرار
یافتند من در این ساعت حسین علیه السلام را آوردم و در گهواره خوابانیدم
با صد هزار روح و راحت بود و سرور اکنون چون قرص قمر در خانه است فاطمه از
استماع این خبر بهجت اثر نهایت مسرور و خوشحال گردید و در ساعت بخانه خود
مراجعت نمود حسین را چون ماه شب چهارده در جای خود دید خفته پس
او را در بغل کشید و روی وی را بوسید و شکر الهی را بجای آورد و گفت
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
اما آنکه ذکر روح مجرد حسین ع را بملأ اعلی بردند نه تنها روح بلکه بدن با جسم
چنانکه در ریاض می فرماید چون سرور اولاد آدم و اشرف بنی آدم را دیدند
عاشق او را از بدن جدا کردند و روح مقدس حضرت را با تنها بردند تنها نه روح اشرف او
بردند بلکه جسد خاکی آنحضرت هم باسمان بردند فلما عرج بروحه
صلوات الله علیه الی السموات انقلب الحال علی اهلها هنگام
روح پر فتوح و جسد مجرد آنحضرت از برج سموات عروج دادند ملائکه عالم
و سکان عالم بالا بگریه افتادند حال همه ملکوتیان منقلب گشته باسمان که رسید
اهل آن استقبال می کردند و هر دو دسته تسلیم می کردند و هر آسمانی هفتاد

هزار ملک در فزع و واهم افتادند و تا روز قیامت سیلی زنند فلما بلغ

الی العرش المجید اخذت قوائمه فی الرعدة الشدیدة

همینکه بعرش کبریا رسید قوائم و ستونهای عرش هنگام لرزه در آمد

و اهتزّت من دهش عرش الجلیل فلو لا الله ما سکن

او دی بذا المیل جلّ الاله فلیس الحزن بالغد

لکن قلبنا هواه حزنه جلل روح امام حسین در عرش ماند هر

والطاف سبحانی و عنایات ربانی گشت بعماز زیارت کردن جسد امام ع

ملائکه عظام آن بدن پاره پاره را بر زمین برگردانند که تا چند مصیبت دیگر باقی

ماند آن مصائب امام عم بهینه از بردن لباس و تاختن افراس و بریدن انگشت

و بردن انگشتر و جدا کردن از دست و سپردن بکاک سه روز هم میان خاک بماند

و بعد از روز سیم بنی ابان بردند چنانکه در عیون الیون مجلسی نقل کند که امام ع

فرمودند مانند آنکه بماند اول روز و دیگر بماند بعد از سه روز بنی ابان بردند و الهکوی

[illegible]

المجلس السادس عشر مناقب جلیل بنی هاشم گوید ظاهر کرد

با حضرت رسول فرمودند روزی جمال جمال از آسمان نزول ماه شب چهارده بود

پس عبد الرحمن بن عوف برخاسته عرض کرد که یا رسول الله

جبین تو در کدام حال نمایان است فرمود نه بخت که از

جانب سدرة رسید و حقوق برادر و ابن عم علی بن ابی طالب و دختر فاطمه

و بود سکی خداوند تبارک تزویج نمود و فاطمه را امر کرد و رضوان حاکی خانه ای را

داد بشجره طوبی را پس حالیکه بر ورقهای مکتوب بنام محبین اهلبیت حق

وای بر مرد از شجره طوبی ملائکه از نور آورد هر یک گیرد قیمین را تا قیامت

[illegible]

بربالو

ربایند شما که ملائکه در میان خلایق پی می بندند محبان ملل هستی مگر انکم

تا بخیمه داده میشود و در آن مکتوب است ازادی رقبه او از نار جهنم بسبب

برادرم علی و پسر عمم و دختر فاطمه است ازادی مردها و زنهای امت من از آتش

جهنم و در روایت دیگر در او مکتوب است براته من الله الجبار لشیعة علی و فاطمه از نار

و دیگر حدیث که مشهور که اتفاق افتاد در مجلس می آید دیگر از کتاب شارح المصطفی

که وقتی رسول خدا ع داخل خانه امیر المؤمنین شد در حالتی که خوشحال بود

و سرور از روی مبارکش ظاهر بود و سلام کرد بر آنجناب پس حضرت

امیر المؤمنین ع عرض کرد که هرگز ندیدم شما را که بر من وارد شوید و

چنین مسرور و خوشحال باشید پس حضرت رسول ص فرمود بشارت دهم

یا علی بدانکه در این ساعت جبرئیل نازل شد بر من و گفت حق تعالی ترا سلام

میرساند و میفرماید بشارت ده علی را که شیعه مطیع و عاصی او را اهل

بهشتند چون حضرت امیر المؤمنین ع این بشارت را شنید بسجده در آمد

و دست خود را بطرف آسمان بلند نمود و عرض کرد ای خدای من گواه

باش که من نصف حسنات خود را بشیعه خود بخشیدم پس حضرت فاطمه

سلام الله علیها عرض کرد ای پروردگار من شاهد باش بر من که نصف

حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم پس حضرت امام حسن ع نیز مثل این

کلام را فرمود و حضرت امام حسین ع نیز مثل این کلام را فرمود پس رسول خدا ع

فرمود شما کریم تر از من نیستید ای پروردگار من گواه باش بر من که

من نصف حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم پس خداوند عالم جل

[illegible]

جلاله فرمود شما از من کریم‌تر نیستید من آنچه دیدم کردم آن را بسته و بخشید

علماء را و چند مرتبه در دیدار حسین علیهما السلام چنان محبت بود در آن بزرگوار

این را بازه‌گان حضورها بر حسین چنانکه ترمذی از بریده روایت می‌کند که رسول

خدا خطبه می‌فرمود پس حسین علیهما السلام تشریف آوردند و در بر ایشان دو پیراهن

سرخ می‌آمدند و می‌افتادند پس پیغمبر از منبر نازل شد از منبر ایشان را برداشت

و گذاشت ایشان را در مقابل خود و فرمود صدق الله انما اموالکم واولادکم فتنة

فنظرت الی هذین الصبیین یمشیان ویعثران فلم اصبر حتی

قطعت حدیثی ورفعتهما یعنی نظر کردم باین دو طفل می‌آمدند و

سکندری می‌خوردند صبر نکردم تا حدیث خود را قطع نموده و این دو را برداشتم

ابن مسعود روایت می‌کند که دیدم پیغمبر خدا را دو دست مبارک خود بر کتف

حسین علیهما السلام گرفته و قدمهای شان بر قدم رسول الله بود و حضرت

می‌فرمود ترق عین بقة پس برخاست تا پای مبارک بسینه رسول الله

گذاشت پس فرمود بگشا دهن خود را پس گشود و آنحضرت بوسه گاه در ...

دیگر فرمودند حزقة حزقة ترق عین بقة

گویا مراد این است که کوچک قدمهای کوتاه بالا بیا ای نور چشم فاطمه بالای سر گرفته ...

و حضرت فاطمه سلام الله علیها ایشان را بالای دست مبارک گرفته برقص می‌آورد

امام حسن علیه السلام می‌فرمود اشبه اباک یا حسن واخلع عن الحق الرسن

واعبد الها ذا منن ولا توال ذا الاحن

و بحسین علیه السلام می‌فرمود انت شبیه بابی و به روایت دیگر انت شبیه علی

لست شبیها بعلی و امیر المؤمنین می‌شنید و تبسم می‌فرمود فهل انکم

محبت اولاد که معلوم است بر همه بالاتر از همه محبت پیغمبر و فاطمه بود بر حسین علیهما السلام

من ام الی واهی ومهان کریم

[illegible]

جنانکه ... و علما بجا جلد در کتب خود شان نوشته‌اند و از جمله شفقت حال

پیغمبر حدیث ابن عباس است که میگوید روزی در مدینه نماز صبح را در عقب پیغمبر

بجا آوردیم در مسجد آنجناب که الان هست چون آنحضرت از تعقیب فارغ شد

روی مبارک خود را بطرف ما گردانید و پشت بمحراب داد و ما نیز نشسته

بجا در ده ... پس موعظه فرمود با حادیث چندی که گویا آب سرد

بر جگر تشنه میریزند و ما را اشتیاق به بهشت می‌نمود و از جهنم می‌ترسانید

و ما بسیار مسرور و خوشحال بودیم ناگاه آنحضرت سر بالا کرد و صورتش شکفته

گردید پس نظر نمودیم به در مسجد دیدیم که حسین علیه السلام می‌آیند و دست را

امام حسن علیه السلام بدست چپ امام حسین علیه السلام و می‌فرمایند من مثلنا

وقد جعل الله جدنا افضل اهل السموات والارضین

وابانا خیر اهل المشرق والمغرب وامنا اهل الجنة سیدة

نساء العالمین وجدتنا ام المؤمنین ونحن سیدا شباب

اهل الجنة اجمعین ابن عباس گوید زیاد شد سرور و خوشحالی ما

و هر یک از ما بشارت و تهنیت داديم اندکی را که در پهلوی او

بود بدوستی آل محمد علیهم السلام و بیزاری از دشمنان ایشان پس مرتبه دیگر

نظر نمودیم بر رسول خدا ناگاه دیدیم که اشکهای دیده آنحضرت بر

رخساره مبارکش جاری است گفتم سبحان الله این وقت

فرح و سرور است این گریه از کجا است خواستم عرض کنم که در آن

حال پیغمبر فرمود که خدا صبر دهد مرا برآنچه بتمامی رسد ای دو فرزند

من بعد از من پس آنحضرت التفات خود بسوی ما و فرمود که خدا
صبر دهد هر که را از شما که باقی بماند و ببیند آنچه را با ایشان واقع می
شود پس گریه و ناله آنحضرت بلند شد و فرمود که خدا صبر دهد زیاد د
آن شیعیان مرا و شیعیان پدر و مادر ایشان را که بعد از من می آیند
از آنچه این دو نور دیده دلم ملاقات میکنند پس ما اراده نمودیم که از
آنحضرت سؤال نمائیم که ناگاه آنحضرت حسین را یکبار خود خواند و امام
حسن را بر ران راست نشانید و امام حسین را بر ران چپ و فرمود
بابی انتما و امی امکما پس دهان مبارک خود را بر دهان جناب
امام حسن گذاشته و مدت طولانی می بوسید و می بوئید و اشکهای او
بر روی شریفش میریخت پس گلوی امام حسین را بوسید و مدتی
دهان خود را بر گلوی او گذاشته بود و گریه می کرد و اشکهایش بر روی
مبارکش جاری بود و ما از گریه آنحضرت بگریه در آمدیم و سبب آنرا
نمی دانستیم پس حضرت امام حسین گریه کنان بنزد مادر خود فاطمه
وی گریست و ناله می نمود و چون خاتون قیامت آن جناب را گریان دید
از جا جست و اشکهای دیدهای آنحضرت را با آستین پاک کرد و فرمود فداک
امک ما یبکیک ای سر دلهای تو باد چرا گریه میکنی پس گریه آنحضرت
بیشتر شد و حضرت فاطمه از گریه او بگریه در آمد و فرمود ای نور چشم من و
ای میوه دل من و ای جان من و ای روح روان من چرا گریه میکنی خدا چشمهای
ترا گریان نکند مرا خبر ده از سبب گریه خود حضرت امام حسین جواب داد خاتون

قیامت

قیامت فرمود بحق تو برتر و بحق جد بزرگوار و بحق پدر عالیقدر ای نور دیده
بگو که چرا گریه میکنی آنحضرت گفت یا اُمّاه حسنی مکتمی حتی
کشته تو دید الیه بار جان جد من از من ملول شده بجهة کثرت
تردد من براو حضرت فاطمه فرمود فدای نفسی لما قال مادرت فدای
تو باد برای چه از تو ملول شده آنحضرت گفت ای مادر بدان که من
با برادرم حسن رفتیم به نزد جد بزرگوار خود و اصحاب دور گرد او بودند
پس برادرم حسن را طلبید و بر ران راست خود نشانید بعد مرا
طلب کرد و بر ران چپ خود نشانید باین هم راضی نشد تا آنکه
دهان او را بوسید و دهان مرا نبوسید و گلوی مرا بوسید اگر جدم
از من ملول گشته میبایست مثل برادرم دهان مرا ببوسد ای مادر دهان
دهان مرا ببین که آیا در آن چیزی هست که جدم از آن کراهت داشته
حضرت فاطمه فرمود بخدا قسم که در دهان تو چیزی ناخوشی نیست و در
دل جد تو بقدر خردلی از بغض تو نیست آنحضرت گفت بلکه باشد مگر
دیگر نه این اعراض از چیست خاتون قیامت آن حضرت را باین کلمات
تسلی میداد که ای نور دیده مگر نشنیده ام که جدت میفرمود حسین
منی و انا من حسین و من اذی شعرة من حسین فقد
آذانی و مکرر دیده ام که ترا بدوش خود سوار کرده میفرمود الا
و من احب حسینا فقد احبنی ای فرزند قسم بخدا که تو
روزی در گهواره گریه میکردی و آنحضرت بر در حجره من گذشت و شنید

صدای گریه تو را پس داخل حجره من شد فرمود یا فاطمه سکتیه فانی
فان بکائک یؤذینی و روزی آنحضرت دید که تو گریه می کنی فرمود
یا فاطمة سکتیه لان الملائکة تتاذی من بکائه و وقتی
دو قفی تو بیمار شدی از جبرئیل درخواست نمود که تو دین بجهة تو بیاورد
ابو بکر دیده ایا بخاطر نداری روزی را که تو و برادرت با یکدیگر در بچگی
آنحضرت کشتی میگرفتید و آنحضرت فرمود ایها یا حسن من گفتم ای
پدر بزرگوار چگونه جرات میدهی بزرگتر را بر کوچکتر فرمود این جبرئیل
جبرئیل است می گوید ایها یا حسین پس چگونه ای فرزند از تو ملول شده
لکن بیا بجهة زیارت جدت برویم پس حضرت فاطمه دست حسین را گرفت و
هر دو میگریستند و چادر عصمت بر سر کرد و از حیا جامه او از زیر پای
او کشیده میشد و متوجه مسجد گردید ابن عباس میگوید ما چون حضرت فاطمه را
دیدیم هر یک از ما بنا حجره از نواحی مسجد پنهان کردیم که امیر المؤمنین علیه السلام
چون پیغمبر حضرت فاطمه و امام حسین را دید آه سرد از دل بر آورد و گشید
و اشک از دیده های حضرت فاطمه روان بود و با آستین مبارک خود پاک
مینمود گفت السلام علیک یا ابتاه حضرت فرمود و علیک السلام
یا فاطمة و رحمة الله و برکاته حضرت فاطمه عرض کرد ای سید فاطمه
حسینم را شکسته خاطر فرمودی ایا نفرمودی که حسین ریحانه من است
که از بوی خوش او لذت میبرم ایا نفرموده که الحسین زین السموات
والارضین ایا نفرموده اشتم وانجز الجنة من الحسین پیغمبر فرزند
بلی عرض کرد پس چرا او نرسیده او را ماننده برسیدن حسن و الحال

او از این

او از این حجره گریه میکند هر چه او را ساکت میکنیم ساکت نمی شود
و هر چه او را تسلی میدهم تسلی نمی یابد و هر کار میکنیم از گریه خاموش نمیگردد
حضرت فرمود یا بنتاه هذا سر اخاف علیک اذا سمعته تبکی
علیه و تنکیس قلبک فاطمه عرض کرد بحق تو ای پدر بزرگوار که این را
از من مخفی مدار پس رسول خدا گریست و فرمود انا لله و انا الیه
راجعون ای دختر مرا جبرئیل از جانب رب جلیل خبر داده است که ان
الحسن یموت مسموما تسمه زوجته جعدة بنت
الاشعث بن القیس الکوفی پس مرض زهر را نرسیدم آه و الحسین یموت
مذبوحا بالسیف الشمر بن ذی الجوشن الضبابی الکوفی لعنهم فشمعت
بعد تقبیل موضع نحره پس فاطمه گریست گریستن شدیدی و از زده
جگر ناله و فریاد بر آورد و ما بگریه در آمدیم و فاطمه طپانچه بر روی خود میزد و خاک
مسجد را بر سر نمود و زنان مهاجر و انصار جلیک بر دور او جمع شدند و صداهای
خود را بگریه بلند نمودند و چنان شیونی در مسجد بر پا شده که مسجد با هر که در او بود
بلرزه در آمد و ما چنان خیال نمودیم که صدای گریه جنیان نیز می آید
شیونی چه زده بود این پیغمبر خبر داده بود یا فاطمه اگر در کربلا بودی میدیدی حسین را
با بدن مجروح در خاک کربلا افتاده تشنه [illegible] فاطمه عرض کرد که ای پیغمبر
بای ارض یصید هذا فی الملا بنتی ام غیرها قال فی ارض
تسمی کربلا حضرت فاطمه عرض نمود بیان فرمائید که سبب قتل او چه
خواهد بود پس حضرت پیغمبر گریست و فرمود ای فاطمه بمصیبت و عظیم [illegible]

از هر مصیبت بدان که اهل کوفه نامه‌های بسیار باو می نوشتند که بیا به نزد
ما که تو جانشین رسول خدا و فرزند اوئی چون بنزد ایشان رود او را
تکذیب نمایند در حالیکه او غریب و تشنه باشد او را بقتل آورند و
لشکر ایشان را ندا کند که هل من ناصر ینصرنا هل من مجیر یجیرنا
پس احدی از ایشان او را جواب ندهد فیذبح ذبح الشاة و
فرزند و فرزندان برادر و حسن و اعوان او را بقتل آورند ثم توخذ ن
وسهم علی الجمال و زنان و دختران و خواهران او را سر برهنه و پا
برهنه در اقطار عالم بگردانند پس حضرت فاطمه صیحه زد و فریاد بر کشید
که واحسیناه واغربتاه واولداه وامهجة قلباه وافواداه
پس هر که در بیت بود بگریه در آمدند پس فاطمه عرض کرد ای پدر جان آیا
اجهزه واکفنه وادفنه یعنی من زنده باشم که تجهیز و تکفین او را
بنمایم حضرت فرمود این عمل وقتی باشد که نه من باشم و نه تو و نه پدر
علی و نه برادر حسن حضرت فاطمه عرض کرد یا ابه فی ای شهر یقتل
فرمود در ماهی که او را محرم می نامند در روز عاشورا حضرت فاطمه عرض کرد
من یغسله ومن یکفنه ومن یدفنه ومن یصلی علیه
حضرت فرمود یا فاطمه یبقی جسده ملقی علی التراب تصهره
الشمس وهو فی العراء ورأسه فی القناة پس حضرت
فاطمه نعره کشید و فریاد واولداه واحسرتاه بر آورد و حضرت امام حسن
چون مادر را باین حال دید و این کلمات را از حضرت بزرگوار شنید صیحه زد و
بگریه در آمد عرض کرد یا جداه رزیة عظیم وخطب جسیم
پس پیغمبر و امیر المؤمنین و امام حسن علیهم السلام و هر که در بیت بودند همه بگریه در آمدند و از گریه

فاطمه

فاطمه و گریه و ناله زنان و مردان بخروش در مجلس بر پا شد که مقارن این
حال جبرئیل نازل شد و بر پیغمبر سلام کرد و عرض نمود یا محمد خدا ترا سلام
میرساند و میفرماید فاطمه را ساکت کن قسم بخدا همه ملائکه آسمانها بگریه
در آورد و بگو بفاطمه عزیزم ساخلق شیعة طاهرین مطهرین
ینفقون اموالهم علی عزاء الحسین ویتعبون ابدانهم ویبذلون
ارواحهم علی زیارته ویتخذون المجالس لیبثوا الاحزان و
لیبکون الدموع ویطیلون الجوع لیس لهم من ذلک رجوع
ویتناکحون ویتزوجون المطهرات ویوثقون بکل طاهر صالح اما
مجاور له او مائل الرجوع الی مشهده تا آنکه حضرت صاحب الزمان ع
ظاهر شود و انتقام او و سایر مظلومین از انبیاء و اوصیا بکشد الا انهم
الزائرین له ومن زاره بعد مماته له بکل خطوة حجة
مقبولة و کسیکه انفاق نماید درهمی در عزای او و در زیارت او تا آنکه
تا روز قیامت بان تجارت میکنند و بازای هر درهمی هفتاد حسنه باو
می دهند و حقیقتهم فقرای و رحمت برای او بنا می کنند و آگاه باشید
هر که یاد نماید مصائب او را بگریه اشکهای او را ملائکه در شیشه
ضبط نمایند و چون روز قیامت شود این شیشه را بنزد او آورند
و گویند ای دوست خدا بگیر این اشکهای چشم تو است که در دار دنیا به
حضرت امام حسین گریه میکردی پس اگر آتش دوزخ نزدیک آید قطره‌ای
از آن را بر آتش بریز تا آنکه با فاصله سال آتش از تو دور شود پس پیغمبر
مسرور شد و روی مبارکش شکفته گردید و این اخبار جبرئیل با آنحضرت

بفاطمه فرمود او بسیار خوشحال شد و سجده شکر نمود پس حضرت امام حسین ع متوجه
جد بزرگوار خود گردید و عرض نمود یا جداه جناب تو چه چیز با بیان شفقت
می فرمائی فرمود ای فرزند حقتعالی شفاعت را بمن داده بهشت من و در روز
قیامت گناهکاران ایشان را شفاعت می نمایم پس نظر بجانب امیرالمؤمنین ع
کرد و عرض نمود ای پدر عالی تبار تو چه بابیان میدهی فرمود حقتعالی مرا
ساقی حوض کوثر نموده بهشت من در روز عطش آب کوثر بخشیم مگر آنرا
بعد متوجه برادر خود گردید و عرض نمود ای برادر جان حسن تو چه چیز بابیان
لطف میفرمائی امام حسن ع فرمود که تو قسم ای برادر که من داخل بهشت
نمی شوم مگر آنها با یکی متوجه مادر گردید و گفت ایمادر تو چه چیز بابیان
عطا میفرمائی حضرت فاطمه فرمود بعزت پروردگار قسم که قدم بدر بهشت هرگز
که بر در بهشت می ایستم موی پریشان و اشک ریزان و طلب نمی کنم از
پروردگارم مگر اینکه اینها را از متعاقب ایشان داخل بهشت می
شوم پس حضرت امام حسین ع فرمود که چشم بزرگوارم دیده عالی تبارم
که طلب نمی کنم از پروردگارم مگر آنکه فقرای اینها را در بهشت برابر قصر من
گرداند شیخ نوری قدس سره در دار السلام [illegible] که فیض قدسی روایت نموده از بیت الحسینیه
از یکی از فضلای معاصرین خود میرزا یحیی نام از اهل ابهر گفت که یکی در
خواب دیدم که علامه مجلسی در صحن شریف کربلا مشغول تدریس است
در طاق الصفا که سمت مشرق حرم است و ازدحامی از اهل علم
حاضر هستند بعد از درس شروع بوعظ نمود و چون خواست شروع
بذکر مصائب سید الشهداء نماید شخصی نزد مجلسی آمد گفت صدیقه کبری

فاطمه

فاطمه زهرا سلام الله علیها امر فرمایند که از وداع فرزند شهیدم ذکر کنید و
پس از آن صدیقه کبری با جمعی مجلس بزمین زوار تشریف بردند
در کاروانسراها و خانها حزن و احتراق باز فراق اشتد تمام
مصائبت یقولون ان الموت صعب علی الفتی
مفارقة الأحباب والله اصعب

اشعار جناب راجی قمی

بلبلی بر شاخ گل در بوستان / شرح میداد از فراق دوستان
گفت چیزی تلختر در این جهان / از جدائی نیست نزد آگهان
از جدائی میشود دلها خراب / آتش هجران کند مارا کباب
در زمین کربلا شاه شهید / چون وداع کودکان سختی ندید
چونکه نومید آمد از بد اختران / روی برگرداند سوی دختران
دختری را زآنمیان نزدیک خواند / چونکه بانو بود بر زانو نشاند
زآتشین مهر اشکش پاک کرد / زآتش دل رخنه بر افلاک کرد
گفت ای جان جهان شیون مکن / آتش دل را بآب غم روشن مکن
بعد من چندی تو خواهی زیست / بایدت الحق که خونها گریست
بی پدر را گریه و زاری خوش است / سوگواران را عزاداری خوش است

بشنو از نی چون حکایت میکند / وز جداییها شکایت می کند

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی

المجلس السابع عشر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا زکریا انا نبشرک
بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا از بین الحسینیه حضرت صادق ع
فرموده باید زیارت کنید حسین را و جفا نکنید او را که او سید الشهداء
و سید جوانان بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است در جمیع اینان

عن السجاد زین العابدین ع قال خرجنا مع الحسین ع فما نزل
منزلا ولا ارتحل عنه الا وذکر یحیی بن زکریا و قال
یوما ان من هوان الدنیا ان راس یحیی اهدی
الی بغی من بغایا بنی اسرائیل ۵ در زیارت حضرت حجت
وارد است السلام علی یحیی الذی ازلف الله بشهادته
یعنی سلام باد بر یحیی آنچنانکه صاحب منزلت نمود او را خدا بجهة
شهادت او ۱ مطابق شدن حالات حضرت سید الشهداء با حضرت
یحیی بن زکریا در امور چند اول آنکه هر دو قبل از ولادت ایشان بشارت
داده شد یا زکریا انا نبشرک بغلام یا محمد ان الله یبشرک بمولود تکون
هر بشارت یحیی موجب سرور و شادی شد بشارت حسین باعث حزن
و اندوه زیرا که مادرش حملته کرها و وضعته کرها ۲ جناب یحیی
و حضرت حسین هر دو شش ماهه متولد شد ۳ بر حضرت یحیی و حضرت حسین
هر دو خداوند اسم گذاشت غلام اسمه یحیی بزبان جبرئیل فرمودند او را حسین
نام کن ۴ حضرت یحیی و حضرت حسین هر دو از پستان شیر نخوردند بلکه
اوقات چنانکه راوندی در قصص می فرماید که حضرت یحیی را خدا از ولادت
تا زمان بردند و غذا داده شد بنهر بهشتی و حضرت حسین از انگشت ابهام
پیغمبر می خورد که غذایت باشد از زبان پیغمبر ۵ حضرت یحیی و حضرت
حسین را خدا از ولادت تا زمان بردند و حسین ع را خدا از شهادت هم بر دند
۶ حضرت یحیی در خانه تاریک که می نشست خانه را بنور جمال خود
روشن می نمود و حضرت حسین ع هرگاه در مکان تاریک می نشست روشنی
جبهه او و نحر او راهنمائی میبود با او ۷ تحقق مقام خوف از پروردگار
که در تمام عمرشان مسرور ندیدند و اگر سروری از برای ایشان اتفاق
می افتاد بسیار باندوه و حزن میگشت ۸ قاتل هر دو ولد الزنا بود

یحیی بن ز

راوندی در قصص

۱۳۹

و نعم ... در حق قاتل ایشان فرمودند انه فی النار منزل لا
یلحقهما الا بقتل یحیی والحسین ۹ گریستن آسمان و زمین فما
بکت علیهم السماء والارض ۱۰ سر هر دو را به طشت طلا گذاشتند
و برای زناکاران و زنا زادگان هدیه بردند و خون یحیی را در طشت
ریختند که مبادا بزمین برسد و باعث غضب الهی شود
بجای من اجازه که ظلم باو دهم حضرت خون گلو بریده بر زمین خاک
و این رعایت در خون سید الشهداء نشد ۱۱ سر بریده ایشان بعد از شهادت
تکلم نمود یحیی با پادشاه فرمود اتق الله و حضرت حسین مکرر
تلاوت قرآن می نمود و از وی شنیده میشد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
۱۲ هر دو بزرگوار جدا کشته شد یعنی اول یحیی آنکه داشتند بدو سر او را بریدند
اما حسین ع باقی مانده از برای وی حرکت وقت بریدن سرش از
کثرت جراحات یحیی را رفته در میان سر یک سربریدی و دستها کنار
آن جدا کردند یحیی بی آنکه با بدن مجروح بردی خاک ها افتاده دید
سر او را جدا کردند یحیی بن زکریا عداوت قاتلان وی ... کار
کشیدن از حلقوم ... از اول تا آخر آرام گرفت یحیی با بدن را از ایام
تشنه عداوت ایشان را آشکار کردند چهار هزار زخم تیر دار صد و هفتاد
زخم شمشیر دار صد و سی و چند زخم نیزه و سر بریدن و عریان کردن و
اسب دوانیدن و لعن ... بریدن و سر بر نیزه کردن و ادور صفت اهل
و شهر گردانیدن با چوب به لبهای مبارک وی زدند در وقت قتل
یحیی بن زکریا حالت قاتل وی متغیر شد و آنکه امر بقتل یحیی نمود از آن
نزده بود در وقت بریدن سر حسین خنده می نمود که باد حشرش با او تا ... در

بهتمام قتل

۱۴۰

شنیدن این مصیبت یحیی بن زکریا را از مسجد بیرون آوردند و حکم
اراده کردند کشتن او را او حصور بود نه علاقه داشت نه عیال
و نه اطفال اما یحیی بن زکریا را از خیمه بیرون آمد سیصد و چهار
طایفه نسوان و سیصد و چهار نفر از اطفال هم چنان تشنه‌کام و تنها
ایشان را در میان جماعت بسیاری از دشمنان گذاشت
هر یک فریاد می‌نمود و عرض می‌کرد بابا کجا می‌روی ایشان را
ساکت می‌نمود بعد از آنکه بمیدان قتال آمد دختر نازپرور
بتربیت زنان از دنبال برسید بر روی پاهای وی می‌افتاد
و رشته‌هایش را می‌بوسید و فریاد می‌کرد واویلاه تا ه
واغوثاه وا امتهاک ستراه تا آنکه آنحضرت رفت و او را
در آن ذبح کشید و پای دشمن بر روی جواز سلطنت بوی
یحیی بن زکریا را در طشت ذبح کردند و چون افتاد از خون وی بر
روی زمین یک قطره که او هم سالهای چند جوشید تا آنکه بنی
اسرائیل را هلاک نمود اما حسین مظلوم بر روی زمین کشتند
او را و بخاک آلوده گشت خون مطهر بلکه خون او بر روی
زمین ریخت یک قطرات چند که او را بدست مبارک گرفته
و بهوای روی خود ... نمود فی آن بسوی آسمان انداخت
و قطره از آن بزمین برنگشت و اگر می‌چکید بر زمین هر آینه اهل عالم
هلاک می‌نمود یحیی بن زکریا را بیگفت ... سر او را جدا کردند
سای عریب را به ... هدیه فرستادند سر یحیی را بزنی ... گذاشتند
سر حسین را به یزید ... لعین کشف هذا یحیی و حسین علیهم السلام
چنانکه در ... حضرت ... و قد قیل السلم

آورد

فرمود که تحسین و شفقت خدا بر یحیی بمرتبه بود که هر گاه می‌گفت
یا رب می‌شنید لبیک یا یحیی (عن انس بن) و حضرت عیسی هم راه می‌رفت با
انس بن مالک تا آنکه بنهر خدیجه گری رسید و از انس کناره جست و
انس گفت من خود را از وی پنهان کردم و او طولانی نمود نماز خود را
و شنیدم او را که مناجات می‌کرد و می‌گفت

یا ربِّ یا ربِّ انتَ مولاهُ — فارحم عُبَیدًا الیکَ ملجاهُ
یا ذا المعالی علیکَ معتمدی — طوبی لمن کنتَ انتَ مولاهُ
طوبی لمن کان نادمًا ارقًا — یشکو الی ذی الجلالِ بلواهُ
وما به علّةٌ ولا سقمٌ — اکثرُ من حبّه لمولاهُ
اذا اشتکی بثّه وغصّته — اجابهُ الله ثمّ لبّاهُ

فنودی علیه الصلوة والسلام

لبّیکَ لبّیکَ انتَ فی کنفی — وکلّما قلتَ قد علمناهُ
صوتکَ تشتاقهُ ملائکتی — فحسبکَ الصوتُ قد سمعناهُ
دعاکَ عندی یجولُ فی حُجُبٍ — فحسبکَ الستر قد سفرناهُ
لو هبّتِ الریحُ من جوانبهِ — خرّ صریعًا لما تغشّاهُ
سلنی بلا رغبةٍ ولا رهبٍ — ولا حسابٍ انّی انا اللهُ

المجلس الثامن عشر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین
آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون

ما یؤمرون

مع الصادقین در حدیث آمده رحم الله رجلاً قال یا اهلاه صلوتکم
وصیامکم وزکوتکم مسکینکم یتیمکم جیرانکم لعل الله یجمعهم معه
فی الجنة رحمت خدای بر مردیکه بگوید اهل بیت خود را که ای اهالی وعیال
برشما باد که نماز بگذارید وروزه بدارید وزکوة بدهید ودر حق یتیم ومسکین وهمسایهای
خود احسان نمائید ودرباره ایشان مرحمت وشفقت مرعی دارید شاید که
حق سبحانه ایشان را باو در بهشت جمع کند ودر روایت دیگر وارد شده ان
اشد الناس عذاباً یوم القیامة من جهل اهله سخت ترین عذاب
در روز قیامت کسی راباشد که اهل وعیال او جاهل باشند گویا
بهمین جهة در صدر اسلام زنان برای آرامیدن اطفال وخوابانیدن
ایشان لا اله الا الله میگفتند تا بجائی که در بعض ولایات که در اصل
عرب بوده اند والحال عجمند در میان ایشان متعارف است که میگویند از
برای اولاد لا تکو ولا الا الله بگو تا بخواب رود که اول نغمه عبارت
از شعار توحید کفایت میکند در فضیلت کلمه طیبه لا اله الا الله حدیثیکه روایت
میکنند در کتاب الاحیاء که حضرت سلطان سریر ارتضی علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیه وعلی آبائه وابنائه در وقتیکه عازم خراسان بودند در شهر نیشابور بزرگان ببرکت
بر استر اشهب سوار بوده بودند در بازار ابو زرعه ومحمد بن اسلم که اصحاب حدیث بودند
عرض کردند ایها الامام وابن الائمة بحق آبائک الطاهرین الا
ارویتنا حدیثا توراقسم میدهیم بحق آباء واجداد طاهرین که جمال مبارک خود را
بما بنمائی وروایت کنی حدیثی از آباء طاهرین وجد بزرگوارت پس فرمودند که
استر را نگاه داشتند وپرده کجاوه برداشته شد خلق بر پا ایستاده گریه وبعضی فریاد
وفریاد وبعض رو بر خاک نهاده وبعضی لجام استر را گرفته تا نصف النهار رسید

الطفلان

داشته‌اند تا جاری بود فصاحت القضاة معاشر الناس
اسمعوا فاملی هذا الحدیث وشماره آنها از نویسندگان بیست وچهار هزار نفر
برای ابو زرعه ومحمد بن اسلم فقال علیه السلم حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم
قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی ابی محمد الباقر
قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین
بن علی شهید ارض کربلا قال حدثنی ابی علی بن ابی طالب ع
قال حدثنی اخی وابن عمی محمد رسول الله صلعم قال حدثنی جبرئیل
قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول کلمة لا اله الا الله حصنی
فمن قالها دخل فی حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی
وحضرت ثامن الائمه فرمود در تفسیر حروف تهجی که لام الف
لا اله الا الله ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة والیاء
ید الله فی خلقه باسطة بالرزق سبحانه وتعالی عما یشرکون فایده
در دو ماه که از غروب آفتاب اول ماه تا چهل روز تربیت اولاد چنانکه مقرر فرموده اند
از تعلیم قرآن وکتب وغیر مباح میسر نشود بر آنان لازم است که بنتیجه ایمان دین کافی
فی المنتخب روی انه کان فی الصلوة والی جانبه الحسین علیه السلم فکبر
رسول الله فلم یحر الحسین التکبیر ثم کبر رسول الله فلم یحر الحسین فلم یزل رسول الله
یکبر ویعالج الحسین التکبیر فلم یحر حتی اکمل رسول الله سبع تکبیرات فاحار الحسین التکبیر
فقال ابو عبد الله علیه السلام فصارت سنة
ودر ایام عید لباس نو بر اطفال پوشانیدن وهر دو را شاید چنانکه ام سلمه روایت
نموده رایت رسول الله یلبس ولده الحسین علیه السلم حلة لیست
من ثیاب الدنیا فقلت له یا رسول الله ما هذه الحلة فقال
هذه هدیة اهداها الی لولدی الحسین وانی لاحبهما فرغب

جناح جبرائیل وها انا البر اباها و اذنیر بها فان الیوم
یوم الوعد کما الغه نتب در بعضی اعیاد حسنین ع نزد جد خود
آمدند و عرض نمودند یا جداه امروز روز عید است و اطفال عرب لباس
نو دارند و ما که زینت نو ندیده‌ایم و عیدی می‌خواهیم از جناب شما می‌خواهیم که
لباس نوی بود در آن وقت نبود نزد آنحضرت لباس نو که لایق ایشان
باشد پس آنحضرت متفکر گردید جبرئیل در آن حال نازل شد و دو حله سفید
از بهشت آورد و آنحضرت بسیار مسرور شد و فرمود ای سید جوانان اهل
بهشت بیائید که خیاط قدرت بدست خود در عالم غیب جهت شما جامه
دوخته پس چون دیدند که آن حله‌ها سفید است عرض کردند یا جداه
اطفال عرب جامه‌های رنگین دارند و ما جامه رنگین می‌خواهیم حضرت
بفکر فرو رفتند ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت تا طشت و ابریقی حاضر کردند
پس جبرئیل آب می‌ریخت و پیغمبر دست مبارک می‌مالید تا آنکه حله امام حسن
سبز شد چنانکه خواهش کرده بود و حله امام حسین مانند یاقوت سرخ
شد چنانکه خواهش کرده بود و ایشان پوشیدند و نزد مادر خود رفتند
و پیغمبر بسیار مسرور شد در روایت دیگر حسنین عرض کردند یا جداه اطفال
عرب ناقه‌ها دارند که بر آن سواری میشوند و ما نداریم و ما ناقه می‌خواهیم
حضرت فرمود که ای نور چشم بیائید من ناقه شما میشوم پس یکی را
گرفت بر دوش راست خود نشانید و یکی را بر دوش چپ پس گفتند
یا جداه ناقه‌های اطفال مهار دارند که آنها را در دست میگیرند
کو مهار ناقه ما رسول الله یکی از گیسوهای خود را بدست امام حسن داد و
یکی را بدست امام حسین هم فرمود این مهار ناقه شما عرض کردند ای جد بزرگوار
شترهای اطفال عرب عو عو میکنند حضرت روی مبارک با نام

حسن هم

حسن هم کرد و گفت العفو العفو و رد نمود با امام حسین هم و فرمود العفو العفو
پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا رسول الله یا محمد صلعم اگر یکدفعه دیگر حسین بگفتی
آتش خاموش میشود آه یا رسول الله همین حسین را که مرکب دست تو است
غریب است با برادران و یاران که خاطر مبارکش مسرور باشد اما همین حسین
را بهمین کربلا کوفی و شامی احتراش نمودند اطراف او و اهل و عیالش گرفتند
تا شب عاشورا اصحاب و اقارب را جمع نمود و با ایشان فرمود یا اهلی و شیعتی
اتخذوا هذا اللیل جملکم وانجوا بانفسکم فلیس المطلوب
غیری ای کسان و پیروان من بگیرید این شب را شتران سواری
و برهانید جانهای خود را از مرگ این لشکر که این گروه نمی‌خواهند جز من نیست
و هرگاه بکشند مرا اندیشه نکنند درباره شما پس برهانید خود را جهد کنید
خدا شما را مانتم فی حل و سعة من بیعتی و عهدی الذی
عاهدتمونی پس برادران و اهل و انصار بگریان گفتند
والله یا سیدنا یا اباعبد الله لا نخذلک ابدا
بما لو کنند ای عزیز فاطمه هرگز ما ترا خوار نگذاریم والله لا قال الناس
ترکوا امامهم و سیدهم و کبیرهم وحده حتی قتل ونبلو بیننا
وبین الله عذرا ولا نخذلک او نقتل دونک و انه خیق
نگویند که امام و بزرگ و سید خود را تنها گذاشتند تا کشته شد و معاذ الله ما
میان خود و خدا بهانه خود را و فرو نگذاریم ترا تا کشته شویم در مقابل تو فقال
لهم یا قوم انی غدا اقتل وتقتلون کلکم معی ولا یبقی منکم
واحد پس با ایشان فرمودند ای قوم بدرستیکه فردا مرا میکشند و شما را جمیعا
به همراه من و یکی از شما باقی نمی‌ماند از آن یکنفر عرض کردند الحمد لله

الذی اکرمنا بنصرك وشرّفنا بالقتل اولا ترضی ان
نکون معك فی درجتك یابن رسول الله گفتند
حمد مر خدای را که گرامی داشته ما را بیاری و نصرت تو و نیز بکشته
ما را بکشته شدن با تو ایا ما خوشنود نباشیم که با تو در درجه تو باشیم
یابن رسول الله پس حضرت بایشان فرمود جزاکم الله خیرا پس نوباوه
گلشن سید مجتبی قاسم بن حسن عرض کرد یا عم من از کشته شدگان خواهم
بود فاشفق علیه پس مهربانی کرد حسین علیه السلام با او فرمود ای فرزند
یابنی کیف الموت عندك ای پسرک من مرگ در نزد تو چگونه است
قال یا عم احلی من العسل عرض کرد عموجان از عسل شیرین تر فقال
ای والله انك لاحد من یقتل من الرجال بعد ان
تبلو ببلاء عظیم فرمود بلی قسم بخدا بدرستیکه تو هر آینه یکی از کشتگان خواهی
بود بعد از آنکه مبتلا شوی ببلای بزرگ وابنی عبد الله پسرم
عبد الله هم کشته شود عرض کرد یا عم ویصلون الی النساء حتی
یقتل عبد الله وهو رضیع ای عم بزرگوار مگر لشکریان بزنها خواهند
رسید که کشته شود عبد الله با آنکه شیرخوار و در نزد زنان است فرمود فداك
عمك یقتل عبد الله اذا جفت روحی عطشا وصرت
الی خیمنا فطلبت ماء و لبنا فلا اجد قط فاقول ناولونی
ابنی لاشرب من فیه فیأتونی به فیضعونه علی یدی
فاحمله لادنیه من فی فیرمیه فاسق بسهم فینحره وهو
یناغی فیفیض دمه فی کفی فارفعه الی السماء واقول
اللهم صبراً واحتسابا فیك فتعجلنی الاسنة منهم والنار

تشعل

تشعل فی الخندق الذی فی ظهر المخیم فاکرّ علیهم فی امرّ اوقات
فی الدنیا فیکون ما یرید الله عم بنهایت عباره از وقت کشته
شود که خشک شود روح من از تشنگی بسوی سراپرده خود برگردم و بخواهم
آب و شیری و نیابم هرگز پس گویم پسر مرا بمن دهید تا بیاشامم از دهان
او و بیاورند او را و گذارند در دست من و بردارم او را تا نزدیک دهان
برم پس تیر زند او را فاسقی که عقبة بن بشر نام دارد و گلوی او را پاره نماید
و آن کودک ناله کند و روان شود خون او در دست من و بلند کنم او را بسوی
آسمان و گویم بار خدایا شکیبائی کنم و چشم داشت مزد بتو دارم پس شتاب
کنند پیکانهای لشکریان بسوی من و آتش افروخته شده در خندق پشت
سراپرده و باز گردم بسوی ایشان در تلخ ترین هنگامهای جهان و شود آنکه
خدا خواسته سجاد علیه السلام فرمود پس گریست پدرم حسین ع و گریستیم ما و بلند شد
گریه و فریاد ذریه پیغمبر خدا در سراپرده ها امام زین العابدین ع فرمود پس تیر بن قیس
وحبیب بن مظاهر پرسیدند ای سید ما پس سرور ما علی ع چه رسد بعد از ما حال
او چگونه باشد فرمود در حالتیکه چشمهای حسین گریان بود ما کان الله لیقطع
نسلی من الدنیا فکیف یصلون الیه وهو ابو ثمانیة ائمة
خدا نسل مرا از دنیا قطع نمی کند چگونه بوی دست رس یابند و او پدر هشت
تن پیشوای مردم است شعر یا باکیاً یطول لمقاوین حسرة
بالله هل تدری مکانة نزولکا شمس وقمر من
قبل حظك فی الثری فی حضرة تبکی بطول حلولکا

التماس دعا دارم

المجلس التاسع عشر السلام علیک یا حسن المجتبی ع در صفحه روضه
آورده که اسماء بنت عمیس خرداد عمیس بن سعد بن حارث
بنی تیم سه دختر داشت یکی سلمی نام که زوجه جناب حمزه بن عبد المطلب
بود و از حمزه دختری آورد امامه نام بعد از شهادت حمزه سید الشهداء
شداد بن اسامه تزویج نمود و از او دو پسر وجود آمد یکی عبدالله و آندیگر نجبه
دیگر سلامه نام داشت زوجه عبدالله بن کعب الخثعمی بود در شب زفاف
فاطمه زهرا سلام الله علیها بمنزله خادمه بود و خدمت خاتون مکرمه نموده دیگر
دیگر اسماء که زوجه جعفر ابن ابی طالب بود که با زوجش هجرت کشته نموده
و بعد از فتح خیبر بمدینه آمد و از جعفر سه پسر داشت عبدالله و عون و محمد
بعد از شهادت جعفر ابابکر او را تزویج نمود محمد بن ابابکر از او بوجود آمد و بعد از
ابابکر امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع تزویج نمود و از او پسری بوجود آمد یحیی نام
داشت هر سه دختر زنی بود هند نام کنیه ام عمیس زن حارث هلالیه
بود و از حارث نیز سه دختر داشت یکی میمونه که به تزویج رسول خدا درآمد
یکی لبابة الکبری و مادر ام الفضل میباشد که در خانه عباس عم پیغمبر بود
دیگری لبابة الصغری که زوجه ولید بن عبدالله بن مالک [illegible] بود و مادر خالد
اسماء که از جمله خادمات فاطمه زهرا سلام الله علیها بود میگوید که چون وقت
ولادت با سعادت حضرت حسن مجتبی سلام الله علیه رسید من در خدمت فاطمه زهرا
بودم وقت آن شد که آن حضرت پا بعرصه وجود آمد امام مجتبی از برج ولایت
طلوع نماید و گوهر ذات صافی از درج صدف عفت و طهارت ظهور
فرماید پرده پیش چشم من کشیده شد بعد از ساعتی عالم منور و جهان را

مطلع نامم

(۱۵) [illegible]

مطلع نامم چون پرده یکباره رفت طلعه نوری دیدم سر بسجده نهاده
مشغول ذکر خدا و تکبیر و تهلیلات پاک و [illegible] نوری از غره عرش
رخسارش درخشان بود که عنان بطرف آسمان میکشید من نیز
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شعر
پر از بوی سنبل و [illegible] زلف گل قدش عطف طوبی و خدش نو بهار
اتفاق ارباب خبر است که آنسرور از سر تا سینه شبیه جدش صاحب الوقار
والکتاب بود چون بدوران جوانی که تربت کامرانی بود رسید ناظران
جمال حسنش حسن او را طاقت دیدار نبود در المناقب [illegible]
از محمد بن اسحق روایت میکند کان الحسن ع یبسط بساطا
[illegible] داره وانا خرج وجلس انقطع الطریق فما مر
احد من خلق الله اجلالا له وانا علم قام ودخل بیته
مرت الناس [illegible] از راه کوچه [illegible] سبز پوش [illegible]
امام مجتبی علیه السلام در درب خانه [illegible] فرش میگسترد
آنسرور با جمال محمدی و جلال حیدری بیرون تشریف می آورد و بر آن تخت
حبیب الله می نشست [illegible] طلعت آنحضرت مجتمع میشدند که [illegible]
و راه بر خلق مسدود میشد چون سید مجتبی [illegible] طریق میکرد از
جا بر میخاست بخانه وارد میشد مردم متفرق میگشتند شعر
عذار [illegible] کالطراز علی الطراز [illegible] فی الحقیقة لا الملی [illegible]
برقع از روی بر افکن که [illegible] جهان [illegible]
تو سخن گویی و [illegible]

[illegible] الشاط

رحمه الله

محمد بن اسحق گوید امام مجتبی را در راه مکه دیدم که پیاده عزم حرم خدا کرده بود
با یک دنیا شکوه و یکجهان جلالت و یکعالم وقار جمعی حجاج بیت الله الحرام
که بر قد رعنا و جمال دل آرای آنحضرت می افتادند بی اختیار خود را
از رواحل و محامل بزیر می انداختند و بجهة تجلیل از آن سلالهٔ خلیل پی
نمودند و از رفقای آن سرور پیاده می آمدند

شعر

می بی از آن جمال که جم زمانه کور — به به از آن جلال که کرسی [illegible]

ایضا

ابو هریره گفت والله هیچ وقت حسن بن علی را ندیدم الا آنکه از شوق دیدار
ملاقات جمال عالم آرای او آب از چشمان من ریخت

شعر

بر جبهه ماه بسته و بر چهره آفتاب — بر گل بنفشه هشته و بر لاله مشک چین
بر روی مه کشیده دو ابروی دلکمان — بر شکر نگشته در آهوی او کمین

کمال حسن جمال لب لطف کردار خوش رفتار فصاحت گفتار
مکارم اخلاق محاسن اعمال شمایل مطبوع حرکات موزون تمام
محسنات در وجود مبارکش جمع بود بدین جهة بود که محتشمات و بزرگان
و خواتین محترمات بهمسری آن سرور اشتیاق تمام داشتند بذل مال
و اموال را می نمودند که افتخار نوردیدهٔ صاحب المعراج ایشانرا در عقد
وازدواج خود در آورد اگر چه یکشب بود قانع بودند بنابراین آنحضرت
صاحب زوجات متعدده بود که بعضی بحد فراق و طلاق مبتلا گردید
لیکن شوهر اختیار نکرده بودند همان در گوشهٔ خانه بهجران آنحضرت
بسوختند و می ساختند اما امان از آن شبی که حضرت امام حسن علیه السلام زهر
دادند صدای شیون از خانهٔ امام مجتبی بلند شد خبر محنت اثر در میان مدینه منتشر
شد گوئی زنهای فراق دیده و هجران کشیده تمام از خانها سر و پای برهنه

دلهم زنان

و سینه زنان رو بخانهٔ امام مجتبی آوردند آه از آن ساعت که چشم ایشان
بر شکل و شمایل حضرت افتاد که لبها سبز و صورت زرد گشته همه سینه
خراشیدند و از دل حزین شیدا افغان بلند کردند و دویدند بی نهایت
از هر جا دوا و درمان تحصیل کردند حتی بعضی سینه چینی جام شیر خام
حاضر و التماس می نمودند شیر را نوش کن آقا فدایت گردم قدری از این شیر
میل فرمائید شاید که شیر نفع کلی دارد حضرت فرمودند که ای کنیز حسنی
از دنیا رفت درد من دیگر درمان ندارد جگرم آتش گرفته [illegible] دم
پاره پاره عرض کردند قربانت گردم [illegible] بیابان [illegible]
حضرت فرمود جگر پاره دارید اورا بجناب اگذارید [illegible] بیکبار در
در وقت رفتن بان عزت و احترام که زنان و خواهران از برای
جگر سوزان امام مجتبی درمان و دوا و جامهای شیر حاضر می کنند حضرت
میل نمی فرماید اما برادرش حسین که در کوه قتلگاه با چهار هزار زخم کاری
روی خاک جاری افتاده یک نفر پیدا نمی شود که جرعهٔ آب بلب عطشانش
برساند هرچه فرمود اسقونی شربة کسی نداد راضی شد بقطره
فرمود اسقونی قطرة کسی نداد فرمود لقد تشققت کبدی
یعنی جگرم کباب شد و سوخت کسی محل نگذاشت فرمود لقد
تفتت کبدی تفتت [illegible] این سنگدلان [illegible] که از تابش آفتاب
گداخته و شکاف شکاف شده و پوست انداخته مرا حضرت گویا
این بود ای ظالمان جگرم [illegible] طاقت [illegible] از حرارت

دارد آخر روح از تنم میرود و بدتر آنکه محنت آب سید مهنی هم
به همه حضرت را طعنه میزدند و استهزاء میکردند که حسین بیمروت
جامها پر میکردند میآوردند که از کوزه روی خاک میریختند و می رباعی
گفتند ای حسین این آب را ببین چگونه بهت نخواهی خورد
و عبارت دیگر هم میگفتند آنچه از برای حسن ع دوا و جراح
می آوردند از برای حسین نقل است الا لعنة الله على القوم الظالمين

المجلس العشرون

إنّ السّخاءَ على العِبادِ فريضةٌ ... لله يقرأ في كتابٍ محكمِ
وعدَ العبادَ الأسخياءَ جِنانَه ... وأعدّ للبخلاء نارَ جهنّمِ
من كان لا تندى يداهُ بنائلٍ ... للراغبين فليس ذاك بمسلمِ

بحار ابو اسحق میگوید که تزویج
نمود حسن بن علی علیهما السلام جعده بنت الاشعث بن قیس کندی را بر مهر سنت و
فرستادند باو هزار دینار زر سرخ محمد بن سیرین میگوید حضرت امام حسن ع
زنی را تزویج نمود پس فرستاد برای او صد جاریه با هر جاریه هزار درهم حسن
بن سعید از پدرش روایت میکند که حضرت امام حسن علیه السلام را دو زن
بود یکی تمیمیه و دیگری جعفیه پس طلاق داد هر دو را و فرستاد مرا به جزوه
نزد ایشان و فرمود بگو با ایشان که عده نگاه دارند و خبر ده بمن که چه از
احسان تو چه میگویند و فرستاد با ایشان ده هزار و بهر یکی عسل و روغن
چیزی چند پس آمدم نزد جعفیه و گفتم عده نگاه دار یک آه سرد
کشید بعد گفت متاعٌ قليلٌ من حبيبٍ مفارقٍ
و اما تمیمیه نفهمید تا نهانها فهمانیدند پس هیچ نگفت بحضرت آمدم که

گفتگوی جعفیه

گفتگوی جعفیه را خبر دادم حضرت سر بزیر انداخته بعد فرمودند اگر میبودم رجوع
کننده بزنی هرآینه بجعفیه رجوع میکردم انس میگوید کنیزی بحضرت امام
حسن ع طاقه ریحان تحیه نمود فرمودند باو انت حرة لوجه الله پس عرض
کردم باو در این خصوص فرمودند ادبنا الله هم فقال واذا حييتم بتحية
فحيوا باحسن منها الآیه احسن از تحیه او آزادی اوست عمر بن ابی طالب
میگوید خوله بنت منظور بن زبان ابن محرزه و جلیله زوجه محمد بن طلحه بن
عبید الله بود محمد بن طلحه که در جنگ جمل کشته شد خوله دختر منظور بیوه
ماند از آنجایی که در حسن و جمال طاق و در حریت و ملاحت شهره آفاق بود
حضرت امام حسن ع خواستگاری او فرستاد و با آنکه خواتین روزگار و مخدرات
نیکو رخسار آرزوی وصلت و تمنای مواصلت حضرت مجتبی علیه السلام
داشتند بذل مال و صرف اموال مینمودند تا بکتب با حضرت حسن ع بسر برند
با این وضع چون آوازه حسن و جمال خوله را شنید که منظور را دختری است
سعد اختر و ماه روی مسلسل مو و عصمت و عفت یکتا و در نجابت یگانه
بیهمتا حضرت بدون اطلاع منظور دختر وی را عقد کرد و بخانه آورد X
صاحب عمده میگوید چون منظور از این معامله باخبر شد در غضب رفت
که چرا بدون اطلاع من این امر واقع شده و من مردی هستم صاحب
ایل و قبیله دختر جمیله مرا بی اذن من چرا عقد نموده لهذا جمعی از اعراب
و طایفه خود را جمع نموده وارد مدینه شد وركز رايةً على باب
مسجد رسول الله ص علم خصومت در در مسجد هجوم بر پا کرد

وجمعیت مدور خود جمع نمود هروله میکرد و با زمین میزد از هر طبقه قومی
و از هر طایفه فوجی مخصوصا قبیله قیسی باقی نماندند الا آنکه حاضر
شدند منظور فریاد میکرد مردم آه صیقلی یُغْتالُ عَلَیْهِ فی ابْنَتِهِ
آیا مثل من شجاع با تدبیر و دلاور با چنین مطایفه را در کمین دخترش
می‌نشینند و پای او را از راه بدری برند چه میکنم و چها خواهم کرد
این هنگامه و غوغا بسمع مبارک حضرت امام حسن ع رسید از بابت آنکه
مبادا فتنه و آشوب بر سرپا شود امر فرمود خوله را بر هودجی می‌نشانند
و تسلیم پدرش نمایند   تو نخواهی ما نخواهیم ابر را در جنگ نیست
منظور آسوده شد دختر خود را برداشت از مدینه بیرون رفت اما خوله
از فراق امام مجتبی علیه الاف التحیة والثناء مثل باران اشک می‌بارید و زار
زار مینالید بلی اقا هجر داغی است اگر بر جگر کوه نهند
سنگ با سینه زنان آید و فریاد کند فلما صاروا بالبقیع چون
محمل خوله ببقیع رسید حال خود را دگرگون دید نزدیک بود از فراق امام
آفاق هلاک شود بیت فراق یار اگر اندک است اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیار است لاعلاج پدر خود را نزدیک محمل
طلبید گفت ای پدر تو را چه میشد اگر بسر پیغمبر و نوردیده فاطمه ع
اطهر فرزند علی مرتضی حسن مجتبی داماد تو میبود در همه عالم مثل او کجا
و همسری کجا خواهد بود که هم بزرگی در حسب هم پادشاهی در نسب
تمام بزرگان آرزوی مصاهرت او را دارند و همه مخدرات منتظر حضرت

لظفر

مصاحبت او را می‌برند منظور دید دختر از فراق پسر پیغمبر ص دامن
خود را از اشک خونین گلناری کرده سکه لب گزیده و آه کشیده و لب
کبود و آه با هم دود شده منظور دلش سوخت گفت ای دختر کاری
از دست و تیر از شست برفت و من خود از فعل خود پشیمانم لیکن مهربانی
خوب است که از دو طرف باشد این نوع که تو از حسن بن علی ع دوست
میداری اگر او هم تو را دوست داشته باشد یا خود و یا کسی به نزد تو
خواهد فرستاد و الا زنکیر مهربانی درد سر است فلما ساروا من
نخیل المدینة اتانا بالحسن والحسین وعبد الله بن جعفر
قد لحقوا همینکه هودج خوله با آه و ناله از نخلستان مدینه گذشت
در آن هنگام از سمت مدینه کوکبه جلال و طلیعه موکب همایون حضرت امام
حسن و امام حسین علیهما السلم نمایان شد حضرت بعلم امامت میدانست که منظور
از کرده خود نادم و پشیمان خواهد شد لهذا با برادر امام حسین ع و شوهر خواهر
عبدالله بن جعفر از قفای خوله روانه شدند خبر بمنظور دادند که امام زمانی
و شوکت همدانی از قفای ما می‌آید منظور صبر کرد تا امام مجتبی رسید
از شتر بزیر آمد رکاب حضرت را بوسید معذرت خواست عرض کرد
قربان وجود مبارکت شوم دختر من کنیزی از کنیزان خانواده شما است
ابی متهما آشتی منظور عرض کرد یابن رسول الله عرض از آنکه نمیخواستم
این صورت بگیرد برای آن بود که میدانستم شما با دختر من صبر نخواهید برد او را
مثل سایر زنان برده فراق و طلاق مبتلا خواهید ساخت و این از

سل مهی تنگ بود اکنون از کردهٔ خود پشیمانم برای آنکه در عالم کفوی بنیا
نمی‌بینم اکرم الناس بیتاً و اشرف العرب نفساً حتی افتخار
میکنم که تو داماد من باشی فاعطاه ایاها فرددها الی
المدینة پس منظور حکم کرد جلوگیری او را با بلد زمان حضرت مجتبی
دادند خوله دو مرتبه به صحبت اشرف افتاب وجود حسنی علیه السلام
انتقال نمود فولد منها الحسن بن الحسن ع از خوله حسن مثنی
متولد شد انوار نجابت از ناصیه او تابان و شعاع سعادت از صفحات
حال وی درخشان چون بحد کمال رسید کفایت تربیت نمود مردی
شد جلیل القدر عظیم المنزلة علامه در کتاب میفرماید اما الحسن بن الحسن فکان
جلیلاً رئیساً فاضلاً ورعاً میفرماید حسن مثنی مردی جلیل القدر
عظیم المنزلة فاضل پارسا با ورع بود رئیس و امین و والی صدقات جد خویش
امیر المؤمنین علیه السلام بود جناب امام حسین ع دختر خود فاطمه را که بسیار
شبیه بفاطمه زهرا علیها السلام بود در عقد ازدواج وی در آورد و باتفاق عم مکرم
بکربلا آمد عازم جان نثاری شد مرحوم سید در لهوف میفرماید الحسن
بن الحسن المثنی قد واسی عمه و امامه فی الصبر علی الرماح
کیفیت مبارزت و جنگجوئی وی را در کتب مقاتل نیافتیم همان قدر
مرحوم مجلسی و ابن شهر آشوب و صاحب عمدة نوشته میفرماید که حسن مثنی
در وقعهٔ کربلا در ملحمهٔ کبری و حادثهٔ عظمی بجان مواسات عم بزرگوار نمود
و جهاد کرد تیر و شمشیر بجان خرید در چشیدن [illegible] تصبر و شکیبائی ورزید

[illegible] ضرب السیوف و طعن الرماح

از کتاب مصابیح سید صاحب ریاض الاحزان نقل مینماید که حسن مثنی
در میان معرکه هفده نفس خبیثه را کشت و هجده جراحت بر بدنش
رسید از کثرت جراحت و ضعف قوت بحالتی شد پهلو بخاک نهاد
همان نحو حمی علیه در میان قتلی مدهوش افتاده بود صاحب عمدة مینویسد
فلما ارادوا اخذ الرؤس وجدوا به رمقاً هنگامیکه لشکر شیطان از پسر سعد بعد
از اتلاف نفوس خواستند قطع رؤس شهدای آل محمد نمایند چون ببالین
حسن بن الحسن آمدند در او رمقی یافتند خبر به پسر سعد دادند که پسر بزرگ
امام حسن ع که نام وی حسن است با زخم و جراحت بحالت اغماء در میان
قتلی افتاده و جان دارد چه باید کرد اسماء بن خارجه فزاری که با حسن
بیگانه بود در نزد عمر سعد حاضر بود گفت ایها الامیر حسن بن الحسن همشیره زاده
من است مادرش با ما هم قبیله است او را بمن ببخش دعوه لی
جوان را بمن واگذار عمر سعد قبول کرد و فی البحار همینکه اسماء وساطت
حسن مثنی نمود و مقبول شد فریاد کرد والله لا یوصل الی ابن خولة ابداً
بات خدا نباید احدی دست تعدی بسوی پسر خوله که همشیره زاده من است
گشاید ابا مصعب [illegible] گفت که مجال دهید ابن عم قبیله است مراد را اعدا
نسازید دستبرد او را نبرید با آنکه سید الشهدا [illegible] حاصل آنکه
صاحب عمدة مینویسد که او چنان گفت پسر سعد حسن مثنی را بمن ببخشید
تا او را بکوفه برم نزد ابن زیاد هم اگر شفاعتم را قبول کرد [illegible]
سر او را ببرید پسر سعد [illegible] قبول کرد گفت دعوا لابی حسان ابن اخته

حسن مثنی را بابن حسان بسپارید ابن حسان آن را با همان حالت بر جراحت
بخیه خود آورد از کثرت زخم کاری بشقت افتاده بود که از ضعف مدهوش بود و از
از آن زمان که از امام زمان اذن گرفت عمر را زنده با سایر اعمام را سالم گذاشته و به
که میدان رفته بود و چون از کثرت جراحت از پای درافتاد و مدهوش ماند دیگر
بهوش نیامد مگر در کوفه از برای این عرض اول عرضه میدارم که حسن مثنی چشم باز
کرد دید تمام عمومه سایر اعمام دانه جوانان دیگر پرسید این کجاست و سلطان دین و
دنیا عمویم چه شد گفتند این کوفه است سلطان دنیا و آخرت را کشتند سر
برادر و اعمام کشتند سرهای ایشان را با زنان و دختران بشهر کوفه آوردند نظم

شعر

پیکر هزار پاره و بر نوک نی سرش — گویم ز سرگذشت سرش یا ز پیکرش
گویم گر از سرش سر او را برید شمر — در پیش چشم زینب غمدیده خواهرش
گویم اگر ز پیکر او گردان سعد — با خاک ره ز ضرب سم اسب همسرش
بس تیر کین به پیکر او جای کرده بود — گردیده بود خانه زنبور پیکرش

و چون ابن حسان در حضور پسر زیاد شفاعت کرد ابن زیاد ازنا گفت منظور
قتل خارجی بود حسن مثنی در شفاعت تست حسن را ببر حسین را بیاور
تا دل خود را از کینه حسین خالی کنم سر امام مظلوم را در میان طشت
نزد در حضور را دلها خر گذاردند پیدا از سخنان نامربوط ناکرد با چوب بر لب
دندان امام زمان الخ و تتمه احوال حسن مثنی آنکه حسن از جمله اسرا بود بشام
رفت و در مدینه وفات یافت فی البحار فاطمه بر سر قبر حسن یکسال خیمه
زد و عزاداری کرد و در سر سال امر کرد غلامان چادر دیگر ترتیب
چادر کهنه را برداشتند در آن اثنا ندائی بگوش فاطمه رسید که گوینده

می گفت

می گفت هل وجدوا ما فقدوا آیا یافتند آنچه گم
کردند هاتف دیگر از طرف دیگر جواب گفت بل یئسوا فانقلبوا آیا
نکردند بلکه مایوس شدند فاطمه از شنیدن این ندا امر کرد که بمدینه مراجعت
کنند و این شعر را خواند الی الحول ثم اسم السلام علیکما
ومن یبک حولا کاملا فقد اعتذر فاطمه بانی فاطمه است
که دختر جد بفاطمه و عروس شوهرت شیخ فخرالدین که در منتخب مینویسد قاست
فاطمه گفت و اقفه ... ازان مجروحه مکررست الا انها ...

المجلس الحادی والعشرون

هم النقد نور الله جل جلاله — هم التین والزیتون والشفع والوتر
مهابط وحی الله خزان علمه — میامین فی ابیاتهم نزل الذکر
واسمائهم مکتوبة فوق عرشه — ومکنونة من قبل ان یخلق الذر
ولولاهم لم یخلق الله آدم — ولا کان زید فی الانام وعمرو
ولا سطحت ارض ولا رفعت سماء — ولا طلعت شمس ولا اشرق البدر
ونوح بهم فی الفلک لما دعی نجا — وغیض بهم طوفانه وقضی الامر
ولولاهم نار الخلیل لما غدت — سلاما وبردا وانطفی ذلک الجمر
ولولاهم یعقوب ما زال حزنه — ولا کان عن ایوب ینکشف الضر
ولان لداود الحدید بسرهم — فقدر فی سرد یحیر به الفکر

سری

ولما سليمن البساط بهم يسري اسيلت لهم على يفيض له القطر
وسخرت الريح الرخاء بامره فغدو ولها شهر وروحها شهر
وهم سر موسى والعصا عند عصى اوامر فرعون والتقف السحر
ولولاهم ما كان عيسى بن مريم لازر من طي اللحود له نشر
سرى سرهم في الكائنات وفضلهم وكل نبي فيه من سرهم سر
علا بهم قدري وفخري بهم غلا ولولاهم ما كان في الناس لي ذكر

في البحار حضرت امام مجتبی در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان مبارز شهادت مولای
امام المتقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطبه فرمودند مشتمر بر حمد و ثنای الهی و فضایل امیر المؤمنین
و فرمودند انا ابن البشير انا ابن النذير انا ابن الداعي الى الله باذنه
انا ابن السراج المنير انا من اهل بيت اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهيرا انا من اهل بيت فرض الله على عنهم مودتهم في كتابه فقال
قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن
يقترف حسنة نزد له فيها حسنا فالحسنة مودتنا اهل البيت
پس آن بزرگوار نشست عبدالله بن عباس بر پا خواسته در حضور مبارک آن حضرت گفت
ایها الناس این پسر پیغمبر شما است و وصی امام شما است با وی بیعت نمایند پس خلق
اجابت نمودند و گفتند که پسر پیغمبر محبوبترین خلق است و حق او بر عهده ما واجب است
بیکدیگر پیشی و سبقت می نمودند در بیعت کردن بر خلافت آن حضرت ... و
در سنه چهل از هجرت پس ترتیب عمال نمودند و امراء تعیین فرمودند و عبدالله بن
عباس را بحکومت بصره نامزد فرمودند و در ارشاد مفید قدس سره مذکور است
چون خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بمعاویه علیه اللعنه الهاویه رسید دو نفر
خفیه از شیاطین شام یکی را به بصره و یکی را بکوفه فرستاد که حقوق را از جانب
حق منحرف و اخبار را بمعاویه برسانند پس امام مجتبی این را دانسته

نفی جری

شخص حمیری را در کوفه از خانه حجامی بیرون آوردند و فرمودند که گردنش را بزنند
و نوشت ببصره که شخص قینی را از بنی سلیم اخراج نموده و گردن او را هم زدند
و بعد فرمانی بمعاویه نوشت که اما بعد فانک دسست الرجال للاحتيال
والاغتيال وارصدت العيون كانك تحب اللقاء الى آخره پس از آنکه
چند طوری کار به فیما بین حضرت امام حسن علیه السلام و معاویه ... بجنگ کردید معاویه
ملعون در این وقت مکتوبات بهر یکی از عمال آن حضرت نوشت که چون حضرت
قاتل خلیفه شما امیر عثمان را کشتند و اصحاب او متفرق و پراکنده و حیران مانده اند
و ما شما را از شما امان می طلبیم از برای خود و اقارب و عشیره ... خود را
با ورود مکتوب بجمعیت تمام بیائید که خون شما گرفته شد و بآرزوی
خود رسیده اید و اهل عراق بلاکشته مظلوم پس باجمعیت شام روی بآوردند
معاویه با لشکر انبوه عزم عراق نمود و معاویه خفیه بعمرو بن حریث و اشعث
بن قیس و حجر بن الابجر و شبث بن ربعی نوشت جداگانه بهریک وعده داد
که هرگاه حضرت امام حسن بن علی علیه السلام را بکشید دویست هزار درهم و سرداری
لشکری از شام و یکی از دختران خود را بشما میدهم پس این مطلب بحضرت امام حسن علیه السلام
رسید و درع از زیر لباس بر بدن مبارک پوشید و خبر رسید بحضرت مجتبی سلام الله علیه
که معاویه از شام خارج شد با جسر منبج رسیده پس فرمان صادر شد به حجر بن
عدی که خلق را آماده و مهیای رو بر حرکت پس منادی حضرت ندا کرد الصلوة
جامعه خلق رو داده در مسجد جامع و چنانکه باید و شاید و امام حسن علیه السلام فرمودند
بود زمانیکه خلق جمع شدند اجابت ... سعد بن قیس همدانی آمد و
بحضور مبارک رسانید که ... خلق حاضرند پس امام مجتبی ... بر منبر برآمده

بمسجد تشریف آوردند و بر عرشه منبر قرار گرفتند و بعد خطبه ادا فرمودند متوجه جهت بر اهل اما بعد فان الله کتب الجهاد علی خلقه وسماه کرها خداوند تبارک و تعالی نوشته جهاد را بر بندگان خود و او را مکروه نامیده ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنین اصبروا ان الله مع الصابرین پس از آن فرموده مر اهل جهاد را از مؤمنین صبر کنید بدرستیکه خداوند با صبر کنندگان است فلستم ایها الناس نائلون ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون پس شما ای مردم آنچه دوست می دارید نمی رسید مگر بصبر بر آنچه مکروه میدارید بلغنی ان معاویة بلغه انا کنا ازمعنا علی المسیر الیه فتحرک لذلک اخرجوا رحمکم الله الی معسکرکم بالنخیلة رسیده بمن که معاویه شنیده که ما قصد حرکت بجانب او داریم حرکت نموده خارج شوید بسوی لشکرگاه خود که نخیله است حتی ننظر و تنظرون وننظر و نری و ترون تا ببینیم و رای دهیم و شما هم نگاه کرده رای خود را اظهار نمائید چون آنحضرت کلام را تمام کرد خلق را می دانست بهذا یعنی خاموش کلم فرمودند پس از یکنفر صدائی نیامد زمانیکه عدی بن حاتم طائی این را دید گفت منم بن حاتم سبحان الله چه قبیح است این مقام که جواب نمی دهید امام و پسر دختر پیغمبر خود را کجایند خطبای مصر آنانکه زبان ایشان مثل برقها است در زمان ترک جهاد همینکه جهاد مهیا شد مثل روباه ترسناک میشوند آیا نمی ترسید از غضب خدا حضرت امام حسن علیه السلم رو بعدی گردانیده و فرمود اصاب الله بک المراشد وجنبک المکاره خداوند ترا برشد رسانیده و از مکروهات حفظ نماید و ترا توفیق دهد بود و صدق پسندیده و گفتگوی ترا شنیدم انیک بی عکم میروم پس بار کرده دست دراز بیاید پس آن امام همام از مسجد خانه

شده و بر مرکب سوار گردید و تشریف بنخیله بردند و امر فرمود غلامش خود را تدارک سفر اورا مهیا نموده برساند عدی بن حاتم اول رونده بود بلشکرگاه قیس بن سعد بن عباده انصاری برخاسته و معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن خصفه خلق را ملامت و سرزنش نموده و تحریص بر خروج میکردند و امام علیه السلام مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب را در شهر امیر نموده و فرمود که خلق را ترغیب برفتن جهاد نماید لشکر انبوه در نخیله حاضر شد لکن اکثر خلق تخلف نمودند خوارج بودند سیف زید امام مجتبی برخاسته خطبه فرمودند و بعد فرمودند ایها الناس مغرور نمودید مرا چنانکه مغرور نمودید پدرم علی را با کدام امام جهاد خواهید نمود بعد از من با کافر و ظالم که ایمان بخدا و رسول نیاورده و اظهار اسلام نموده او و بنی امیه مگر از خوف تیغ ولو لم یبق من بنی امیة الا عجوز درداء لبغت دین الله عوجا اگر نماند از بنی امیه مگر یک پیره زنی دندان افتاده هر آینه دین خدا را کج می نماید وهکذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا چنین فرموده پس سرداری از قبیله کنده تعیین فرمود با چهار هزار نفر و مقرر فرمود که در انبار لشکرگاه نماید تا امر امام برسد کاری نکند الخبیث چون بانبار رسید خبر بمعاویه برد و معاویه رسولی فرستاد و نوشت باو که اگر بنزد من آئی ترا والی یکی از شام و جزیره می نمایم و هیچ چیز از تو نمی خواهم و این هم پانصد هزار درهم استقبال بگیرید آن دشمن خدا با دویست نفر از خاصان خود برداشته و بدنیا فریفته شده بنزد معاویه رفت این خبر بحضرت امام حسن علیه السلام رسید قام خطیبا اما خطبه فرمودند و بعد فرمود که این کندی مرا و شما را مغرور نمود و رفت به نزد معاویه بارها بشما گفتم که شما را وفائیست شما عبید دنیا هستید و من

کس دیگر

بجای او بفرستم و می دانم انهم مثل کندی بمن و بشما می کند و از خدا نمی ترسد
پس یکنفر از قبیله مراد با چهار هزار نفر فرستاد و پیمان ها گرفت که در حضور خلق
ادا کرد و او را قسم داد بالفاظ قسمهای که کوهها قایم نشود برانکه نزد معاویه نرود (واو قسمها یاد)
زمانیکه بانبار رسید معاویه نیز رسولی باو فرستاد و نفقا پانصد هزار درهم
و امارت بعضی از شام و جزیره باو وعده داد انهم عهد و پیمان را شکسته بمعاویه
ملحق گردید پس خبر بامام حسن ع رسید قام خطیبا بعد از خطبه فرمودند که بتحقیق
خبر دادم بشما دفعات که شما وفادار نیستید و وفا نمی کنید بعهد و پیمان خدا این (پس کوچ نموده)
مرادی هم ملحق بمعاویه گردید پس همان ان پسر عم پیغمبر عبیدالله بن عباس را (بدیر عبدالرحمن وارد شده ع)
خواند و فرمود یا ابن عم من با تو دوازده هزار مرد دلیر از فرسان عرب و قرّاء
مصر که یکنفر از انها مقابل یک کتیبه است میفرستم با ایشان ملایمت کن و نرم
الجانب کشاده رو و مهربان بوده و مجلس خود جای ده که انها بقیه ثقات اطراف امیرالمؤمنین ع
هستند از فرات گذشته تا مسکن برو تا انوقت که معاویه را استقبال کنی
پس او معاویه را مگذار تجاوز کند تا منهم در دنبال تو انیکه می ایم تکنی
هر روز خبر تو بمن برسد و همراه باقیس و سعید پسر قیس مشورت کن و در دیدن
ملاقات معاویه تو ابتدا بقتال مکن تا او جنگ نکند اگر قتال نمود پس جهاد کن
اگر ترا امری رسید پس قیس بن سعد امیر لشکر است و اگر او را اسیبی رسید سعید بن
قیس امیر لشکر است پس عبیدالله رو براه نهاده و لشکر حرکت نموده تا به شینور
رسیدند و از انجا گذشته به شاهی تا از فرات گذشته بمسکن رسید پس امام (وارد بلوج گرفته بساباط رسید)
حسن ع کوچ فرموده بحمام عمر از انجا بدیر کعب از انجا به مظلم بعد به ساباط
رسیده پایین قنطره نزول فرمودند و معاویه ملعون از شام حرکت نموده
تا بمنزل حبونیه رسید عبیدالله بن عباس در مقابل معاویه لشکرگاه ساخته
همینکه فردا شد معاویه فرستاد بعبیدالله که حسن بن علی با من صلح دارد و
امر خلافت را بمن می سپارد اگر تو داخل طاعت من بشوی الان متبوع خواهی

شد ولا

شده ولا داخل خواهی شد در حالتیکه تابعی و اگر الان بجانب ما بیایی هزار هزار
درهم انعام میدهم نصفش را معجّل و نصف دیگر را در وقت داخل شدن بکوفه
تقدیم می نمایم پس عبیدالله در ظلمت شب داخل اردوی معاویه شده و نفقه معجّل
گرفته لشکر امام چون صبح نمودند رئیس خود را نیافتند قیس بن سعد با ایشان نماز
گزارده بعد از نماز خطبه خوانده لشکر را تحریص بجهاد نمود همه اجابت کردند قیس
با لشکر حرکت نمودند پس بسر بن ارطاة ملعون از لشکر معاویه خارج شده فریاد
کرد یا اهل العراق امیر شما عبیدالله در لشکر و اردوی معاویه است بیعت بمعاویه نمود
و امام شما حسن ع صلح کرده شما از برای چه دعوا می کنید فقال قیس بن سعد
اختاروا احدی اثنتین اما القتال بغیر امام و اما ان تبایعوا بیعة
ضلال فقالوا بل نقاتل بلا امام فخرجوا و ضربوا اهل الشام و ردّوهم
الی مصافّهم و قیس بن سعد عریضه بحضور امام ع نوشته مطلب را درج نمود
و در اثنای سیر منازل مکاتبات فیمابین امام حسن ع و معاویه نوشته بیکدیگر می
فرستادند امام ع استحقاق خود را بخلافت بیان می فرمود معاویه نوشت یا حسن اگر
میدانستم که تو بیشتر بامر و ضبط خلق می توانی نمود و غالب بر دلهای مردمی
بجمیع اموال تو بیشتر همه از من هر آینه من بتو بیعت می نمودم و امر خلافت را
بتو می سپردم زیرا که ترا اهل خیر اهل می بینم الحاصل حضرت امام حسن که در ساباط
نزول فرمودند چون صبح شد نادی فی الناس الصلوة جامعة
لشکر جمع شدند بعد از خطبه فرمودند اما بعد فوالله انی لارجو ان
اکون قد اصبحت بحمد الله ومنّه و انا انصح خلقه لخلقه
وما اصبحت محتملا علی مسلم ضغینة ولا مریدا له بسوء
ولا غائلة الا وان ما تکرهون فی الجماعة خیر لکم مما تحبون

فی الفرقة الا وانی ناظر لکم خیرا من نظرکم لانفسکم فلا تخالفوا
امری ولا تردوا علی رایی غفر الله لی ولکم وارشدنی وایاکم
لما فیه محبته ورضاه آنگاه حضرت خواستند که نفاق اهل عراق را واضح
کنند فرمودند من امیدوارم بحمد خدا و نعمت او که خیرخواه ترین خلق باشم
از برای خلق او و کینهٔ هیچ مسلمی در دل ندارم و ارادهٔ بدی نسبت بکسی
بخاطر نمیگذرانم و جمعیت مسلمانان را از پراکندگی ایشان بهتر میدانم
و آنچه صلاح شما را در آن میدانم نیکوتر است از آنچه صلاح خود را در آن
میدانید پس مخالفت امر من نکنید و رایی که من برای شما اختیار کنم
بر من رد نکنید امیدوارم که خدا تعالی ما و شما را بیامرزد چون آن
منافقان این سخنان را از آنحضرت شنیدند بیکدیگر نظر کردند و گفتند
از سخنان او معلوم میشود که میخواهد با معاویه صلح کند و خلافت را باو
واگذارد پس همه برخاستند و گفتند که او هم مثل پدرش کافر شد و بخیمهٔ
آنحضرت ریختند و اسباب او را غارت کردند حتی مصلای آن بزرگوار را
از زیر پای او کشیدند عبدالرحمن بن عبدالله ازدی ردای مبارک حضرت حسن را
از دوش او کشید حضرت بی ردا ماند متقلد سیف اسب خود را طلبید
سوار شد جمعی از برادران خاص و شیعیان آنحضرت گرد حضرت را گرفتند و منافقان را
از حضرت دفع میکردند امام فرمود که بطلبید بنی قبیله ربیعه و همدان را پس حاضر
شدند و دور امام علیه السلم را احاطه کردند و دفع دشمنان مینمودند تا مکان
موسوم به ساباط رسانیدند ملعونی از بنی اسد که او را جراح بن سنان
میگفتند از لجام اسب آنحضرت گرفت گفت یا حسن الله اکبر یا حسن تو هم در
شرک شدی پدرت پس خنجری که در دست داشت بر ران حضرت زد که باستخوان رسید
صدای ناله حضرت بلند شد و تیغی که در دست مبارک داشت بملعون
زد دست برگردن یکدیگر انداختند هر دو بر زمین افتادند عبدالله بن

اخطل

اخطل که یکی از دلیران آنحضرت بود خنجر را از دست ملعون گرفته بر شکمش فرو برد
و حرکت داده امعاء و احشاء او را برید و ظبیان بن عماره که یکی از خواص بود بینی
ملعون را برید بعد هر دو آجر و سنگ برداشتند و سر ملعون را آنقدر زدند
که بجهنم واصل شد آنحضرت را در کجاوه نشانیده در مداین فرود آوردند
و از هر طرف جراحان خواستند مشغول مداوای زخم آنحضرت شدند تا شفا یافت
آه ای کاش که برادرش حسین را هم یار و غمخواری می بود که در کربلا بآن
همه جراحات آن مظلوم یاری می نمود شیعه سراغ از یکنفر دارم عبدالله پسر امام حسن
که یازده ساله بود و مادرش ام ولد شهادت این آقازاده را ارباب خبر مختلف نوشته‌اند
بعضی در مقاتله اولای حضرت بعضی در مقاتله ثانیه بعضی در حال رکوب امام ع
نقل کرده‌اند و برخی در حال ترجل و سقوط ذکر نموده‌اند آخر در روضة الصفا و
طبری در تاریخ خود نقل می کنند بنا بر آنکه حضرت در اثنای مقاتله بود تیری باب
حضرت خورد و هلاک شد در میدان حرب پیاده ایستاده مشغول مناجات بود
با آنکه پیاده بود کسی جرئت نداشت که پیش بیاید و حال آنکه حضرت در غایت
ضعف و نهایت عطش بود در آن حال عبدالله خود بسر آن بیرون آمد و بعد
شهادت وی را نقل مینماید و شیخ طریحی در منتخب قبل از مقاتله نقل میفرماید
میفرماید انه ودع اهله و اولاده وداع مفارق لا یلتقی ابدا چون امام ع اهل حرم
و مخدرات با احترام را وداع کرد با اولاد و دختران خود خدا حافظ نمود که دیگر
عود نمی کند عبدالله یتیم امام حسن ع در بابای عمو را شنید که می فرمود ای
برادرکان و دیگر مرا نخواهید دید صوت مرا نخواهید شنید میروم و دیگر بر نمیگردم عبدالله
از عقب سر عمو روانه شد و می گریست گریان گریان میگفت بخدا قسم
من از عموی خود جدا نمی شوم عمو جان هر جا که میروی مرا هم ببر

به سر که ندارم عمویم که رفت من چه کنم از عمو جدا نشد تا کشته شد ولکن الاکثر دیت

من اهل الحجر والاثر واقعه شهادت عبدالله را در حال مجاهده امام علیه السلام نقل می

کنند نه در حال افتادن بروی خاک چنانکه در نسخه ذاکرین مشهور شده است

بلی مشهود حضرت پیاده بوده در حال پیادگی مشغول دفاع و جنگ بود

گاهی می ایستاد خستگی میگرفت و گاهی حمله میکرد در همو حال عبدالله خود را

بعمو میرسانید چنانکه از روایت مرحوم سید در لهوف مستفاد میشود که حضرت

در حال رجل و پیادگی بود و ایستاده بود در خیمگی فلبثوا هنیئة ثم عادوا

الیه لشکر هم چند دقیقه صبر و مکث کردند دوباره بران حضرت حمله آوردند و احاطه

به حضرت را در میان گرفتند فخرج عبدالله بن حسن بن علی علیهم السلام وازیله

عبدالله خورد سال بخیال تنهائی عمو از خیمه بیرون آمد وفی اللهوف فلحقته زینب

بنت علی لتحبسه فابی وامتنع امتناعا شدیدا زینب دختر علی

دوید عبدالله را گرفت هرچه خواست او را در خیمه نگهدارد عبدالله یتیم آرام نمیگرفت بر عمه

وروی نمیدان میرفت خواهر و عمه و عمزاده بسوز افتادند هم پروانه

آن شمع نور افتادند التماس میکردند مگر و عبدالله راضی نمیشد و میگفت

والله لا افارق عمی بخدا دست از دامن عمو بر نمیدارم هرجا او رفته من هم

می روم در این وقت که صدای شیون از خیام حرم بلند شد رنگ از تن

امام ام رفت روی خاک با جگر آتشناک نشست اکثم نگشاد دل شکست

خیمها داد شیون زنان را استماع والتماس عبدالله را می شنید دختر امیرالمؤمنین دست عبدالله

گرفته جست خیمه میکشید عبدالله خود را جست میرسان میکشید عبدالله از دست عمه اش

رها شده با عمو رسانید و قتی رسید دید ابحر بن کعب از بالا

زین خم شده با شمشیر قصد قتل عمویش را دارد فریاد زد و فرمود یا ابن الخبیثة

اتقتل عمی ایا تو میخواهی عمویم بکشی دست خود حایل نمود همچون سپر

ابحی

برد پیش تیغ کف آن کج سپر تو نخواهی داشت دست از کشتنش

من نخواهم داشت دست از دامنش فضربه بالسیف فاتقاها

الغلام بیده فاطنها الی الجلد ابحر زد شمشیر فرود آورد بدست

عبدالله رسید دست را برید بپوست او چسبید بر که روی بدر رسید در

مصائب نواشب مادر او را محکم بوده در همو حالتی که دستان شد هراده

یتیم قطع شد فریاد کشید یا اماه و بروایتی یا عماه شاید دل تیغ بدر ندارم

که او را بخوانم نور امیرالمؤمنین حضرت عبدالله را در بغل گرفت وقال یا ابن اخی اصبر

نه دیده میدان صدمه صبر کن که بزودی روی پدر خواهی دید حضرت بتیم برادر تسلی

میداد و شاه حرملة بسهم فذبحه تیر از کمان حرمله ملعون آن دل و دیم رسید

گلویش را ذبح نمود و در دامن عمو جان داد فی الناسخ فصاحت زینب وا ابن اخاه

لیت الموت اعدمنی الحیوة لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال

تدکدکت علی السهل وفی الارشاد ثم دفع الحسین یدیه وقال اللهم فان

متعتهم الی حین ففرقهم فرقا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض الولاة

عنهم ابدا فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا فقتلونا

المجلس الثانی والعشرون مخفی نماند که ستوده ترخصلتی که خداوند تبارک

وتعالی آدمیان را بران آراسته گردانیده عالیان را برکت او تعظیم و تکریم فرموده

زینت علم و فضیلت حلم است صاحب خلقت دیدر بعث حضرت ابراهیم خلیل

بصفت حلم مبتدیا نجا که میفرماید ان ابراهیم لاواه حلیم و به شرف

کاینات حضرت پیغمبر با برکات که مستجمع جمیع صفات حمیده بود خطاب

علما نزل بك واحتسب فی [illegible] التعلق انّ الله [illegible] لعطف علما نزل بالطفال

به ایشان برسید که لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من
حولك یعنی ای حبیب من اگر تو زشتخو و سنگین دل و کینه کش میبودی
مواکب کواکب اصحاب که حالا پیرامون تو چون عقد ثریا مجتمع اند مانند
بنات النعش متفرق میشدند و حضرت رسول ص فرموده اند که حقتعالی هیچ
کس را بجهالت و تندخوئی عزیز نکرده است و هرگز بحلم و بردباری کسی را ذلیل
نکرده است و از مقتدای این امم زین العابدین علیه السلام مرویست که فرمودند چه
خوش می آید مرا از کسیکه حلمش در هنگام غضب او را دریابد از حکمی رسیده
که حلم چیست گفت نمک خوان اخلاق زیرا چون حروف حلم را قلب کنی
ملح میشود چنانکه طعام بی نمک مزه ندارد اخلاق بی حلم حال ندارد هر چند
تمامی اوصاف و اخلاق آنحضرت کلی و در هر یک یکصفت ظهور و بروز کرده
و این صفت ممدوح بین الانام بود شد حضرت امام حسن ع بصفت حلم مشهور بود
حق ابن بزرگوار را که در خبر ابعض بدین فرود آوردند سعید بن مسعود ثقفی از جانب علیه السلام
امیر المؤمنین علیه السلام والی مداین بود مختار بن ابی عبیده بن مسعود ثقفی که برادرزاده سعید بود
بعم خود گفت تعال حتی ناخذ الحسن ع فنسلمه الی معاویة
فیجعل لنا العراق بیا امام حسن ع را گرفته معاویه تا این حکومت عراق را
باو واگذارد عم مختار مختار را ملامت نموده گفت خجالت نمی کشی این کجی را
بیکوئی من از جانب پدر امام حسن والی هستم و آن بزرگوار مرا امین قرار فرموده
شیعیان با ین امر علم بهم رسانیدند خواستند که مختار را بقتل رسانند عم مختار از ایشان
التماس نمود که او دیوانه است بفهمید و این سخن را گفته عفو بسیار نمودند تا شیعیان
دست از او برداشتند امام علیه السلام از این تدلیس بخود نگرفت ملخص بعد از معاویه و کتب جماعة
من رؤساء القبائل الی معاویة بالسمع والطاعة له فی السر

واستحثوه

واستحثوه بالسیر نحوهم وضمنوا له تسلیم الحسن ع الیه عند دنوه
الی عسکره او الفتك به جماعتی از رؤسای قبایل نوشتند که ما مطیع و فرمانبرداریم و حضرت
خاطر جمع زودتر بجانب ما بیا که ما ضامنیم زنده امام مجتبی را گرفته دست بسته بتو
تو تسلیم نمائیم و یا بحیله او را بقتل آوریم این مکتوبات ایشان بهم امام حسن رسید مکتوبی بمعاویه
ملعون نوشته با تمامی مکتوبهای رؤسا در مجمع امام ع فرستاد و که این نامه های
رؤسای لشکر و قبایل است خود را صاحب ملک خلافت و سلطنت بدان و آگاه که
بعد از من هم خلافت و سلطنت با تو باشد و هر قدر که میخواهی از خراج بتو میرسد
امام مجتبی ع بعد از دیدن مکتوبات از نصرت یاران ناامید شده لا به ولا علیه انما مایل بمصالحه
شد که خون بیگناه دوستان و ارباب هاشم و شیعیان را حفظ نماید بلی داشت جانب
بی وفا شده بودند که دیگر دست از جفا بر دارند جمله من حزن حتی و سلطنتی
مضمون جمله از سید بن طاوس از کتاب بیع الاساب عبد الرحمن بن محمد بن قاسم و
از علمای ما نقل می کند علمای که قافله از قبیله طی بکوفه آمده از ما علیات
میخریدند و در میان ایشان مردی بود بزرگ که سر قافله ایشان بود چون از او
وزن کردم من بکسی گفتم که برو از خانه علوی برآرد و بیاورد تا غله وزن کنیم آن مرد
بدوی گفت مگر در نزد شما علوی میباشد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی
هستند گفت قسم بخدا که هر آینه علوی را نمود که ما در بیابانی بی آب و علف او را دیدیم گفتم
که بگو خبر آن چگونه بوده گفت ما که قریب به سیصد نفر سواره بودیم و اسب های فراوان
در سه روز در میان بیابان بی آب و نان ماندیم تا آنکه گرسنگی بر ما شدت کرده مشرف
بهلاکت شدیم پس بعضی از ما گفت که صلاح است که قرعه بر این اسبها بیندازیم هر یک
که قرعه برخورد او را طعمه خود کنیم و از این مهلکه رهائی یابیم بجا این رای را پسندیده
و بر آن اتفاق کردیم چون قرعه انداختیم بر اسب من افتاد پس من مضطرب گردیده

کفتم این مرتبه خطا کرد بان راضی نشیتم دیکر باره انداختیم باز با اسب من برخورد
و نکول کردم و قبول ننمودم پس مرتبه سیم انداختیم باز بر اسب من برخورد چون آن
اسب هزار دینار می ارزید وان را از پسرم بیشتر میخواستم کفتم مرا اذن و
مهلت دهید که بان وداع کنم و توشه از برای آن بردارم زیرا که تا امروز میدیدم
مانند این بیابان بی علف نکشته پس سوار شده بسوی تلی که بیابان بود
و بقعه دیکر نسخ ازما بانجا مسافت بود تاختیم و دوانیدیم چون بدانجا آن تل رسیدیم
کنیزی را دیدیم که هیزم جمع می کند از او پرسیدیم که تو کیستی و اهل کجا باشید
کفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان منزل دارد این بکفت
و برفت چون من بر آن واقعه مطلع کردیدم ردای خود را بر سر نیزه بلند کرده
متوجه نسبت همراهان خود کردیدم وایشان کردش در آمده خبر دادم
آنها را که درین نزدیک جماعت و آبادانی هست بیائید برویم نزد ایشان
و از ایشان آب و نان طلبیم پس بهمراهی آن کنیزک میرفتیم تا انکاه در وسط
آن وادی خیمه برپا دیدیم که از آن خیمه مردی صبیح که از جمیع مردان عالم زیباتر
کیسویش تا ناتش افتاده خندان و شادان بسوی ما بیرون آمد و بما تحیت
کفت چون او را دیدیم کفتیم یا وجه العرب تشنه ایم چون این بشنید کنیز را
آواز داده آب طلبید آن کنیزک دو کاسه آب آورد آن جوان یکی از آنها را
بکرفت و دست خود بر آن نهاد و بما داد و آن دیکری را کرفت همین
کار کرد و بما داد همکی از آن دو کاسه بیاشامیدیم بقدر کفایت و باز
آن دو کاسه مانند اول بدون نقص بر کردانیدیم پس کفتیم یا وجه العرب
کرسنه ایم چون این بشنید خود بر کردید و داخل خیمه شد پس بیرون آمد و طبقچه طعام در دست
داشت آورد و بر زمین کذاشت پس دست خود بر آن نهاد و کفت ده نوزده نفر
بیائید بخورید پس ما همه بر آن طبق از آن طبقچه بقدر کفایت خوردیم و برخاستیم

دیدیم

و تغییر و نقصی در آن ندیدیم پس کفتیم که فلان راه را میخواهیم که برویم
آن را بما نشان ده کفت که بخدا قسم که آن راه همان است و اشاره را بجای
بما نمود پس ما روانه شدیم چون قدری راه برفتیم بعضی از ما بدیکری
کفتند که ما از اهل و وطن خود از برای کسب معیشت دور افتاده ایم
اینک آن از برای ما حاصل شده چرا باختیار خود از دست
بدهیم بیائید بر کردیم و آن خیمه را تاراج نمائیم بعضی دیکر ما رای ایشان را
انکار کردیم و نپسندیدیم لکن مالا حرفه جمعی بران اتفاق نمودیم و بر کردیدیم
چون آن جوان مراجعت ما را دید کمربند خود را محکم کرد و شمشیر خود را حمایل نمود
و نیزه خود را بدست کرفته بر اسبی اشهب که داشت سوار کردید سر راه بر ما کرفت
کفت کمان ما نفوس قبیحه شما خیالی را نیست بخاطر شما داده و شما را با بازداده
قبیح وا داشته کفتیم همانست که کوئی و جوابی قبیح باو ردکردیم چون
این بشنید صیحه بر ما زد که کویا دلهای ما را آب نمود و جکرهای ما را درید رعب
شدیدی بر ما عارض کشته رو بهزیمت که اشته از او دور شدیم پس سر
نیزه خود خطی میان خود و ما کشیده و کفت بحق جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر
یک از شما که ازین خط بکذرد کردنش را خواهم زد قسم بخداوند
که ما از نزد او با خواری و ذلت و انفعال و خجلت بر کردیم و هزیمت نمودیم
و علوی حق آنست که ما دیدیم نه آنها که شما میکوئید اهل کوفه را بهر امام علیه السلام
آب دادیم اکر در روز عاشورا جانب او داشتند دست تصرف بجارت خیام او اندازند
رجعنا الی المقصود حضرت امام مجتبی چون بیوفائی اهل کوفه را دید مکتوبی
بمعاویه نوشت و شرطها در مکتوب علاحده مقرر نمود بعبارتی که ذیل

بن حارث بن عبد المطلب بن مسلم بود و فرمود که از معاویه عهد و میثاق گرفته و وثیقه
مصالحه مکتوب شود ٤ الاحتجاج ابن زید بن وهب جهنی گوید در مدائن در حال
زخم و رنجت امام حسن ع بخدمتش رسیدم عرض کردم یا بن رسول الله ما می
فان الناس متحيرون رای مبارک چیست خلق متحیر مانده اند فرمودند ارى
والله معاوية خيراً لي من هؤلاء يزعمون انهم شيعة لي
می بینم قسم بخدا معاویه بهتر است برای من از اینها که گمان میکنند شیعه اند مرا
ابتغوا قتلي وانتهبوا ثقلي واخذوا مالي که کشتن مرا خواستند
و خیمه مرا غارت کردند و مال مرا اخذ نمودند والله لئن آخذ من
معاوية عهداً احقن به دمي وآمن به في اهلي خير
من ان يقتلوني فيضيع اهل بيتي واهلي قسم بخدا اگر از
معاویه عهدی بگیرم که خون خود را حفظ نمایم و اهل خود را امان شود
بهتر است از اینکه مرا بکشند و اهل مرا ضایع کنند و اهل بیت مرا ذلیل نمایند
والله لو قاتلت معوية لاخذوا بعنقي حتى يدفعوني اليه
سلما قسم بخدا اگر با معاویه دعوا نمایم هر آینه اینها مرا گرفته تسلیم معاویه
نمایند والله لئن اسالمه وانا عزيز خير من ان يقتلني
وانا اسيره او يمن علي فيكون سبة على بني هاشم الى
آخر الدهر پس قسم بخدا اگر مصالحه بکنم با معاویه در حال عزیزی بهتر است
از اینکه مرا بکشند در حال اسیری یا منت گذارد پس عار شود بر بنی هاشم
تا روز قیامت ولمعاوية لا يزال يمن بها وعقبه على
الحي منا والميت و هر آینه معاویه و بازماندگان همیشه منت گذارند

حياً وميتاً

حياً وميتاً عرض کردم یا بن رسول الله پس شیعیان خود را مثل گوسفند بی چوپان
بگذاری فرمود ما اصنع يا اخا جهينة اني والله اعلم بامر
قد ادي به الي عن ثقاته ان امير المؤمنين ع قال لي ذات يوم
وقد رآني فرحاً يا حسن كيف بك اذا رايت اباك قتيلاً ام كيف
بك اذا ولي هذا الامر بنو امية واميرها الرحب البلعوم الواسع الاعفاج
يأكل ولا يشبع يموت وليس له في السماء ناصر ولا في الارض
عاذر ثم يستولي على غربها وشرقها يدين له العباد ويطول
ملكه يستن بسنن اهل البدع والضلال ويميت الحق وسنة
رسول الله يقسم المال في اهل ولايته ويمنعه من هو احق به
ويذل في ملكه المؤمن ويقوى في سلطانه الفاسق ويجعل
المال بين انصاره دولا ويتخذ عباد الله خولا ويدرس
في سلطانه الحق ويظهر الباطل ويلعن الصالحين ويقتل
من ناواه على الحق ويدين من والاه على الباطل فكذلك حتى
يبعث الله رجلا في آخر الزمان وكلب من الدهر و
جهل من الناس يؤيده الله بملائكته ويعصم انصاره وينصره
باياته ويظهره على اهل الارض حتى يدينوا طوعا وكرها يملأ
الارض عدلا وقسطا ونورا وبرهانا يدين له عرض البلاد
وطولها حتى لا يبقى كافر الا آمن ولا طالح الا صلح وتصطلح
في ملكه السباع وتخرج الارض نبتها وتنزل السماء بركتها و
تظهر له الكنوز يملك ما بين الخافقين اربعين عاما فطوبى لمن

[illegible]

ادیک انا اصغر و سمع کلامه المجلس الثالث و العشرون فی
معرفت اکابر عن علی ع قال لقنبر الا ان لکل شی سید و سید
المجالس مجالس الشیعة الا و ان لکل شی امام و امام
الارض ارض یسکنها الشیعة سید شهور شهر رمضان است سید
ایام یوم الجمعه است سید لیالی لیلة القدر است سید کلام اسم اعظم الهی است
سید نمازها نماز وسطی است سید اطعمه لحم است سید اذکار صلوات سید
انبیا است صلی الله علیه و آله سید شباب العرب علی ابن ابی طالب است چنانکه از
عایشه روایت شده که پیغمبر ص فرمود من سره ان ینظر الی سید
شباب العرب فلینظر الی علی بن ابی طالب ع عایشه عرض کرد
یا رسول الله الست سید شباب العرب ثم پیغمبر آن حضرت فرمود که
انا سید ولد آدم و علی سید العرب و سید اوصیا نیز امیرالمؤمنین علیه السلام است
و سیده نساء فاطمه زهرا است و سید الشهدا حمزه و امام حسین ع است و سید
جوانان بهشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و سید اولاد پیغمبر امام
حسن مجتبی است عن النبی ص ان ابنی هذا سید لعل الله
یصلح به بین فئتین عظیمتین یعنی بدرستیکه این پسر من سید است
امید است که بسبب وجود او ما بین دو گروه اصلاح فرماید چنانکه [illegible]
و غیره می فرمایند که چون امام حسن ع [illegible] لشکر [illegible] خود باد دید در
[illegible] بعد از خطبه جهت اتمام حجت با فرمود که میان شما [illegible]
در مقام نگرید ولکن حجت خدا را بر شما تمام می کنم فردا در فلان موضع
جمع شوید و نقض بیعت نکنید و از عقوبات الهی بترسید پس دو
روز در آن موضع توقف فرمود و زیاده از چهار هزار کس بر سر آنحضرت

جمع شدند

جمع شدند پس حضرت بر منبر آمد و فرمود که عجب دارم از گروهی که نه
حیا دارند و نه دین وای بر شما بخدا سوگند که معاویه وفا نخواهد کرد
بآنچه ضامن شده است از برای شما کشتن من و من برای شما میخواستم
که دین حق را بر پا دارم یاری من نکردید و من عبادت خدا تنها
میتوانم کرد ولکن بخدا سوگند که چون من امر را بمعاویه بگذارم شما در
دولت بنی امیه هرگز فرح و شادی نخواهید دید و انواع عذابها بشما
خواهد ساخت و گویا می بینم فرزندان شما را که بر در خانهای فرزندان
ایشان ایستاده باشند و آب و طعام طلبند و بایشان ندهند
و بخدا سوگند یاد میکنم و بخدا سوگند یاد میکنم اگر یاوری می داشتم کار را
بمعاویه نگذاشتم زیرا که والله خلافت بر بنی امیه حرام است اف
باد بر شما یا عبید الدنیا و چون حضرت از اصحاب خود نا امید گردید
جواب نامه معاویه نوشت که من میخواستم حق را زنده گردانم و
باطل را بمیرانم و کتاب خدا و سنت پیغمبر جاری گردانم مردم با
من موافقت نکردند و اکنون با تو صلح می کنم بشرطی چند و می دانم
که بآن شرطها وفا نخواهی کرد و شاد مباش باین پادشاهی
که برای تو میسر شده بزودی پشیمان خواهی شد چنانکه دیگران
که غصب خلافت کردند پشیمان شدند و پشیمانی برای ایشان
سود نبخشید پس عم خود عبدالله بن حارث را فرستاد بنزد معاویه
و صلح نامه را چنین نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم صلح کرد حسن بن علی
بن ابی طالب علیهما السلام با معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنة و النیران

که متعرض او نگردد و بشرط آنکه عمل کند بکتاب خدا و سنت رسول خدا
و سیرت خلفای شایسته و بشرط آنکه بعد از خود احدی را برای این امر
تعیین ننماید و مردم در هر جای عالم که باشند از شام و عراق و حجاز و یمن
از شر او ایمن باشند و اصحاب علی بن ابی طالب ع و شیعیان او ایمن
بر جانها و مالهای خود و زنان و اولاد از معاویه بر این عهد پیمان گرفته ۷ خ
شد و بر آنکه برای حسن بن علی ع و برادرش حسین ع و سایر اهل بیت و
خویشان رسول خدا ص مکری نیندیشد آشکارا و پنهان ضرری
بایشان نرساند و احدی از ایشان را در افقی از آفاق زمین
نترساند حق هر صاحب حق را باو برسانند و هر سال از خراج
پنجاه هزار درهم برسانند و سب امیرالمؤمنین علیه السلام نکنند و در قنوت ۷ بانحضرت
نمازها ناسزا بانحضرت نگویند چنانکه میکردند چون صلحنامه نوشته شد
خدا و رسول را بر او گواه گرفتند و شهادت عبدالله بن حارث
و عمرو بن ابی سلمه و عبدالله بن عامر بن کریز و عبدالرحمن بن ابی سمره و غیرهم
نوشتند چون صلح منعقد شد معاویه متوجه کوفه شد تا آنکه روز جمعه به
نخیله فرود آمد و در آنجا نماز کرد و خطبه خواند در آخر خطبه اش
گفت که من با شما قتال نکردم برای آنکه نماز کنید و روزه بگیرید
یا زکوة بدهید ولکن با شما قتال کردم که بر شما امیر باشم و خدا بمن
داد هر چند شما نمی خواستید و شرطی چند با حسن کرده ام همه
آنها در زیر پای من است بهیچ یک از آنها وفا نخواهم کرد پس داخل
کوفه شد زیاد [?] در نزد او بایستید [?] و پنجاه هزار لشکر بعد از چند روز
که در کوفه ماند بمسجد درآمد حضرت امام حسن ع را بمنبر فرستاد و گفت
که بگو برای مردم که خلافت حق من است حضرت چون

بر منبر برآمد حمد و ثنای الهی کرد و درود بر حضرت رسالت پناهی و اهل بیت
او فرستاد و فرمود که بهترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاری است و بدترین حماقتها
فجور و معصیت الهی است اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابرسا کسی را
که جدش رسول خدا باشد نخواهید یافت بغیر از من و برادرم حسین علیهما السلام و خدا شما را
بجدم هدایت کرد و شما دست از اهل بیت بر داشتید و بدرستیکه معاویه با من نزاع
کرد در امری که مخصوص من بود و من سزاوار آن بودم و چون یاوری نیافتم
دست از آن برداشتم از برای صلاح این امت و حفظ خونهای ایشان
و شما با من بیعت کرده بودید که من با هر که صلح کنم صلح کنید و من با هر که جنگ کنم شما با
او جنگ کنید و مصلحت امت را در آن دیدم که با او صلح کنم و حفظ خونها را
بهتر از ریختن خون دانستم و غرض من صلاح شما بود و آنچه من کردم حجتیست
بر هر که مرتکب این امر شود [?] و این فتنه ایست برای مسلمانان و تمتع قلیلی
است برای منافقان تا وقتی که خدا تعالی غلبهٔ حق را خواهد و اسباب
آن را میسر گرداند پس معاویه برخاست و خطبه خواند و ناسزا بحضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حضرت امام حسین ع برخاست که جواب آن
ملعون گوید حضرت امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و او را
نشانید و خود برخاست و فرمود که ای آنکسی که علی را یاد میکنی
و ناسزا بمن میگوئی منم حسن و پدرم علی بن ابی طالب است و توئی
معاویه و پدرت صخر است و مادر من فاطمه است و مادر تو هند است
و جد من رسول خدا است و جد تو حرب است و جده من خدیجه است و جده
تو فتیله پس خدا لعنت کند هر که از من و تو کم نام تر باشد و حسبش

بیست تر و کفرش قدیم‌تر و نفاقش بیشتر و حقش بر اسلام و اهل او کمتر باشد
پس اهل مسجد خروش برآوردند و گفتند آمین و در کتب روضه مذکور است
که چون صلح میان معاویه و امام حسن علیه السلام منعقد شد معاویه حضرت امام حسین را
تکلیف بیعت کرد امام حسن ع بمعاویه فرمود که او را کاری مدار که بیعت نمی‌کند
تا کشته شود و او کشته نمی‌شود تا همه اهل‌بیت او کشته شوند و اهل بیت او کشته
نمی‌شوند تا اهل شام را بکشند این بگذشت تکلیف بیعت بحضرت سید الشهداء علیه السلام نمود و
و تکلیف هم بر یزید بدین نوشته ولید والی مدینه نمود قال السيد في اللهوف
فلما توفي معاوية وذلك في رجب كتب يزيد الى الوليد
بن عتبة وكان امير المدينة يامره باخذ البيعة على اهلها
وخاصة على الحسين ع ويقول ان ابى عليك فاضرب عنقه
وابعث الى برأسه چون معاویه ملعون در نیمه ماه رجب بجهنم رسید
یزید لعین بولید والی مدینه نوشت که از اهل مدینه عموماً و از حضرت حسین ع
خصوصاً بیعت بگیر اگر عذر آورد یا امتناع نماید گردن او را بزن و سرش را
بپای تخت بفرست فاحضر الوليد مروان واستشاره في امر الحسين ع
ولید مروان را احضار نمود در امر حسین علیه السلام با او مشورت کرد مروان
بد ایمان گفت انه لا يقبل ولو كنت مكانك لضربت عنقه
ولید ملاحظه کن که او هرگز بیعت یزید را قبول نمی‌کند اگر من بجای تو بودم
گردنش را میزدم فقال الوليد ليتني لم اك شيئا مذكورا ولید
گفت کاش که من چیزی مذکور نبودم پس عمرو بن عثمان را بجهت حضرت
فرستاده در مسجد رسول حسین ع با عبدالله زبیر نشسته بودند عمرو
گفت اجيبوا الامير فانه يطلبكم گفتند تو برو ما بر سر تو می‌آئیم پس عثمان

رافع
عبدالرحمن بابکر عبدالله
عبدالله زبیر

برگشت

برگشت
عبدالله زبیر عرض کرد یابن رسول الله هیچ میدانید ولید ما را برای چه میطلبد
یعنی شما خانواده هستید که عالم بر سرائر و ضمایر و مالکان و ما نکویان میدانید
و علم بلایا و منایا میدانید بفرمائید ولید ما را با چه کار دارد حضرت امام حسین علیه السلام فرمود
در این ساعت من چنان می‌بینم که معاویه بدرک رفته و یزید کاغذی بولید
نوشته و امر کرده که از ما بیعت بگیرد زیرا که من دیشب در خواب دیدم
که منبر معاویه سرنگون شده و آتش در دار الخلافه او افتاده عبدالله زبیر
گفت اگر چنین باشد تکلیف کار ما چیست حضرت فرمود ان یزید
بن معاوية رجل خمار فاجر كيف يجوز لنا ونحن بقية
رسول الله ص لا يحل لنا ان نبايعه وصبا يعتد از ما سزاوار
نیست که بقیه رسول خدائیم با یزید مرد فاجر شرابخوار بیعت کنیم و با همچو ناکسی ر
بیعت کنیم در این اثنا غلام دیگر آمد عرض کرد آقایان امیر منتظر است چرا
تشریف نمی‌آورید منظر عیرت کرد حضرت حسین ع بجه برانقلام زد
و فرمود لما ذا تلك العجلة این عجله و شتاب برای چیست اگر هیچ کس
نیاید من خودم می‌آیم فراش برگشت و بولید گفت حسین ع تشریف می‌آورند
اما انهای دیگر را نمیدانم مروان عليه اللعنة گفت انه لا يجيئ حسین ع
نخواهد آمد ولید گفت ای مروان عجب سوء ظن در حق پسر پیغمبر داری ان
الحسين ع ليس بمثل ان این حسین که من دیدم هرگز مکر و خدعه ندارد
ندارد خواهد تشریف آورد و وفا بعهد خواهد کرد و اما حضرت امام
من میروم بخانه و از آنجا میروم بمنزل ولید ببینم چه میگوید عبدالله زبیر
عرض کرد فدیتک بنفسی یا ابا عبد الله انی لستامنه علیک

جانم فدایت من ایمن نیستم می ترسم آسیبی بوجود شریف تو رسد ولید
ترا حبس کند و یا بقتل برساند حضرت فرمود توکلت علی الله الحبوب
ولید بخانه تشریف آورد قال السید فدعا ثلثون رجلا من
اهل بیته وصحابته شیخ مفید میفرماید حضرت بیاران فرمود همراه
بیائید که ولید مرا خوانده و من ایمن از او نیستم مبادا مرا بامری تکلیف
کند و من اجابت ننمایم چون من وارد مجلس شدم شما در بخانه باشید
اگر صدای خود را بلند کردم بیائید و ممانعت تکلیف شاق و تحمل ما
لایطاق از من نمائید فصار حسین صلوات الله علیه الی الولید فوجد عنده
مروان بن الحکم فنعی الیه الولید معاویة فاسترجع الحسین
قال السید وعرض الیه البیعة لیزید فقال ایها الامیر
ان البیعة لاتکون سرا ولکن اذا دعوت الناس غدا
فادعنا معهم فقال مروان لاتقبل ایها الامیر عذره ومتی
لم یبایع فاضرب عنقه فغضب الحسین علیه السلم ثم قال ویلی علیک
کذبت والله ولؤمت ثم اقبل علی الولید فقال ایها الامیر انا
اهلبیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائکة وبنا فتح الله
وبنا ختم الله ویزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس
المحترمة معلن بالفسق ومثلی لایبایع مثله ولکن نصبح
وتصبحون وننظر وتنظرون اینا احق بالخلافة والبیعة
ثم خرج علیه السلم چون صدای حضرت بولید رسید مانند شیران شمشیرهای کشیده
بکشند و صدای ها و هوی مانند کردند مروان را با سهلکه بلرزه در آمد چه خوب
گفت است که آدمی در این دنیا پست دنیای داشته باشد اگر یاد نداشته
لشکر و سپاهی داشته باشد خاص آنکه برادر داشته و قوت کردن پسر داشت

دارم

ز تصرف داشت و نا ظهر عاشورا هر چیز داشت امان از فدای ظهر عاشورا که غریب
در خیمه مانده بود که به برنیزه یکی داده بود نگاه بسوی مقتل شهدا نمود آه حسرت
کشید دل از سینه بیرون ریخت و میفرمود یا ابطال الصفا و یا فرسان الهیجا ما لی
اناديكم فلا تجيبون وادعوكم فلا تسمعون ای شیران و ای جوانان
ای یاران و ای یاوران چرا بر نمیخیزید مرا نصرت کنید و چرا جواب مرا
نمی دهید ای علمدار من ای جوانان ناکام من انتم نيام ارجوكم تنتبهون
اگر در خواب باشید دلم میخواهد از خواب برخیزید غریبی مرا ببینید ام
حالت محبتکم عن امامکم شاید محبت شما از من بریده است
و دل از مهر من بر کنده اید که جواب مرا نمیدهید هؤلاء نساء
بنات الرسول لفقدكم قد علاهن النحول ای یاران
عزیز سر از خاک بردارید صدای ضجه و زاری و ناله و بیقراری زنان
پیغمبر را بشنوید که از برای شما آه و ناله از دل بر میآورند شما همه
بودید که سکینه با جان داریم حمایت از حرم پیغمبر مینمائید حالا
شما را چه شده که این زنها را گریان گذاشته اید و در خفته اید قوموا
عن نومتكم ايها الكرام وادفعوا عن حرم الرسول الطغاة
اللئام از خواب خوش برخیزید اولاد رسول را از دست کفره و فجره
نجات بدهید و دفع شر از عترت پیغمبر بکنید پس حضرت بکرم
عمیم خود و لطف جسیم از زبان شهدا معذرت خواست فرمود ای
عزیزان بخواهید که حق داریم صرعکم والله ریب المنون وغدر
بكم الدهر الخئون والا لما كنتم عن دعوتي تقصرون

ولا عن نصرتي تحجبون بجا که رود گار حقیقت شما را از یاری درآورده و در هر حالت کار شما خیانت ورزیده والا شما همچو اهی نمی داشتید می شود که حسین را تنها بگذارید و نا موس پیغمبر را به دست دشمن بسپارید فها نحن علیکم مضحجعون [مضحجعون] وبکم لاحقون

منهم شمل شاعفته ان از زنان بیکس دو دختران نو رس را بیجوزم چون چاره ندارم اسیر ان را بیکدار اسیم و بخی می سپارم و خود ما بروری بیانی می رسانم پنج هزار مصیبت دیگر باقی مانده که ما یه در طریق سلوک طی کنم بیدیشا ملحق شوم تشنگی بجد یکسم ضربت تیر و شمشیر و نیزه و خنجر بیعد بکوزم داغ دو سه نفر دیگر می بینم بیده بدن پاره پاره باغ اصغر شیر خواره با عبد الله یازده ساله و با بچه سه ساله با دل تیر خورده با پهلوی شکسته با ملکوی سنان خورده سر نیزه ها باپایم ثم صفق صفقة وقال

انا لله وانا الیه راجعون پس حضرت دست ابو بیکدیگر زده وکلمه استرجاع فرمود و بعد این مرتبه مرحوم ای سرخوار

قومٌ اِذا نودُوا اِلی دفعِ مُلمّةٍ والقومُ بَیْنَ مُدَعَّسٍ ومُکَرْدَسِ
لَبِسُوا القُلوبَ عَلَی الدُّروعِ وَاَقْبَلوا یَتَهافَتونَ عَلی ذَهابِ الاَنْفُسِ
نَصَروا الحُسَیْنَ فَیا لَها مِنْ فِتْیَةٍ عافُوا الحَیوةَ وَالْبَسُوا مِنْ سُنْدُسِ

المجلس الرابع والعشرون

معانی الاخبار عن الصادق قال کان الحسن بن علی علیهما السلام صدیق وکان ماجناً فتباطی علیه ایاماً فجاء یوماً فقال له الحسن کیف اصبحت فقال یابن رسول الله اصبحت بخلاف ما احب ویحب الله ویحب الشیطان فضحک الحسن یعنی امام حسن علیه السلام را صدیقی بود خراف و بیخود صدیق بود که بمجرد ما یک برنده از روی دارد چند روزی نبامد پس آمد حضرت فرمود که چگونه صبح کردی عرض کردم قربانت شوم صبح کرده ام بخلاف آنکه خوب جدم پدر و بخوب خدا

مجوب شیطان بوده پس حضرت تبسم فرمود ثم قال وکیف ذالک چگونه است این قال لان الله عز وجل یحب ان اطیعه ولا اعصیه ولست کذلک خداوند عز وجل دوست میدارد که من اطاعت نمایم و عصیان نکنم این گونه نیستم والشیطان یحب ان اعصی الله ولا اطیعه ولست کذلک شیطان میخواهد که عصیان خداوند نمایم و او را اطاعت نکنم چنین نیستم وانا احب ان لا اموت ولست کذلک و چون دوست دارم که مرگ مرا در نرسد حال آنکه چنین نیست فقام الیه رجل فقال یابن رسول الله بر شخصی برخاسته و عرض کرد ای پسر پیغمبر خدا ما بالنا نکره الموت ولا نحبه چرا ما مرگ را خوش نمی داریم و کراهت داریم فقال الحسن علیه السلام انکم اخربتم آخرتکم وعمرتم دنیاکم فانتم تکرهون النقلة من العمران الی الخراب فرمودند بر جهتکه شما خراب کرده اید آخرت خود را و آباد نموده اید دنیای خود را پس کراهت دارید که از آبادی بخراب بروید در کتاب اختصاص مسطور است اذا کان یوم القیامة

نادی مناد این حواری الحسن بن علی بن فاطمة بنت محمد رسول الله فیقوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی وحذیفة بن اسید الغفاری ثم ینادی این حواری الحسین بن علی فیقوم کل من استشهد معه ولم یتخلف عنه و در مناقب اصحاب حضرت امام حسن علیه السلام بسیار بوده اند از آنجمله عبدالله بن جعفر طیار و مسلم بن عقیل و عبدالله بن عباس و حذیفة بن اسید سفیان بن ابی لیلی همدانی و جابر بن عبدالله و جارود بن منذر و قیس بن اشعث و عمرو بن قیس و ابو صالح کیسان و ابو مخنف لوط بن یحیی و مسلم البطین و مسعود بن ابی وائل هلال بن نباته و ابو اسحق بن کلیب و اصبغ بن نباته از خاصان پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام حجر بن عدی و رشید هجری و رفاعة و کمیل بن زیاد و مسیب و قیس بن سعد بن عباده و عمرو بن حمق خزاعی و سعید بن قیس همدانی الغفاری بن همدانی مالک و دو نفر از این ها حواری امیر گرار بوده یکی حذیفة بن اسید و یکی سفیان بن ابی لیلی همدانی همکاران بنفع او و سکنای ایم و ران جمله ...

ازیمن که در کوفه نزول نموده سلسله نسب ایشان بقحطان میرسد محمد ابن فهد
ابادی در کتاب بصر اللسان روایت می کند که چون شاه اولیا علی مرتضی صلی الله
علیه واله فتح یمن نمود قبیله همدان را بشرف ایمان واسلام مشرف گردانید فتح نامه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرستاد رسول خدا صلی الله علیه سر بسجده داد و نهاد
و از غایت سرور و خوشحالی شکر پروردگار بتقدیم رسانید و مکرر فرمود السلام
علی همدان یعنی خدا سلامت کند همدان را اخلاص زیاد بشاه اولیا خواهند
رسانید و حمایت بنهایت خواهند نمود لهذا مسرور گشت و بسلم ملقب داد
و [illegible] محبت شاه اولیا گویا بشیر مادر خورده بودند و اهل یمن نیز مخصوصا همدانی
تمام بشاه اولیا داشتند و همدان بطون بسیار است در هر بطنی جماعتی هستند
که حمایت از شاه اولیا کرده اند مخصوصا در غزوه صفین که سپه سالار ایشان
سعید بن قیس بود لغت [illegible] را روایت کرده اند که روزی از روزهای
صفین که شاه مالک رقاب امیرالمؤمنین با معاویه بیدین قتال و جدال می نمود
خود درا برد ز بنفس نفیس بیشتر حرب شد و پای در رکاب عالم ستانی آورده
مانند ابر و باد حمله می کرد و غبار بر فلک دوار میرفت و صدای الحذر الحذر
گوش مبارزان را کر میکرد عمر بن حصین سکونی نامی از سپاه معاویه بلعین
با نیزه خون آشامی از عقب شاه اولیا می تاخت و میخواست که با آن
نیزه آن حضرت را بیازارد ناگاه چشم سعید بن قیس بر آن نامرد افتاد و از
عقب وی تاخت بیک ضرب آتش فشان کار او را بدنیای دیگر ساخت
و بجهنم فرستاد و گفت الا فابلغ معاویة بن صخر ورجم
الغیب یکشفه الظنونا بمعاویه بگو که تیر غیب ظن ترا دخل
کرد و ما همیشه با تو عداوت داشته و داریم با انا لانزال لکم عدو

طرال

طوال الدهر ما سمع الحنین المرنّات والله ناعی ابو حسن
ونحن له بنونا وانا لا نرید به سواه وذاک الرشد
والحظ الثمین ای یمنی بنی پدر ما شیر پروردگار است و ما او را بمنزله فرزندیم
و غیر او را از خود نموده ای نمی پسندیم همین سعادت ما را کافی است منی و بجهت چون
عمرو بن حصین را کشته دید و ابیات سعید بن قیس را شنید ذو الکلاع حمیری را
گفت سردار قبیله یحصب طائفه کنده و قوم لخم و حی جذام را و خود را از
رسیدن و علام و طلب کن خون عمرو بن حصین را مخصوصا قبیله همدان فهد
کن احرنج واقصی بحرباتهم ال خاصد ذو الکلاع حمیری که
بهره از شقاوت وی بود مستغرق آهن و فولاد گشته بود که بغیر از حدقه
چشم وی دیگر جائی دیده نمی شد با آن طوائف که ذکر شد در مقام خود
حرکت کردند طبل بی صحت کوفتند و گرد و غبار برانگیختند و نادین
هذا ذو الکلاع و یحصب وکندة فی لخم وحی جذام چون شاه
اولیا ملاحظه آن خیل را که مانند سیل می آیند بآواز بلند فرمود یا الهمدان
یا الهمدان کجایید قبیله همدان که چون حادثه عظیم مرا رخ دهد ایشان
سپر بلای من و نیزه بلند و بالای منند بیک قرعه طائفه همدان لبیک
لبیک گویان حضرت شاه دو عالمیان آمدند عرض کردند مولانا فرمان حضرت

انبوش بکین پایه ایوان جلالت — خورشید فلک مشعله صف نعالت
ز یاره‌ی خواهی یاران دو گیتی — محو نه در آتش رشته سودای جمالت
ونادیت منهم دعوة فاجابنی — فوارس من همدان غیر لئام
فوارس من همدان لیس بعزل — غداة وغا بین بکر وشام

پس جوانمردان لشکر دست و خنجر گذاران از حب و نیزه داران رمح دیتر

اندران سیل گردنکشان هم از هر قبیله جماعتی از فرسان دویدند که بیعت
حضرت آمدند هم ساخته کار آراسته کارزار پس جمله صف زدند فرمود انتم
درعی و مجنی وسنانی و جنتی ایا یاران وای جان نثاران
شما زره منید و شما تیر و نیزه منید شما سپر منید علیکم بهذا الخیل
بر شما باد که بر این گروه انبوه حمله کنید که معاویه مخصوصا این خیل را که مانند سیل اند
بقصد شما فرستاده و غیر از شما مقصودی ندارند والله لو کانت الجنة
بیدی لادخلتکم خاصة ایا یاران قسم بخداوند عالمیان چون بهشت
بدست من آید البته شما را مخصوصا داخل خواهم نمود آسوده باشید سعید
قیس دست بتیغ نهاد علی الاجل التالی حمل شمشیر صاعقه کردار
و هلال بارقه آثار از افق غلاف بدر کشید با آن شجاعان مشهور باستقبال
القوم ضلال تاختند زمین معرکه را از خون منافقان رنگین ساختند
چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید   یقودهم حامی الحقیقة منهم
سعید بن قیس والکرام محامی   فخاضوا لظاها واصطلوا
بشرارها   وکانوا لدی الهیجا کشرب مدام بیت فاند سپه
سالار ایشان حامی حقیقی و جان نثار واقعی سعید بن قیس انصاری
می کشید و آن حامیان کرمان را بسوی دشمنان می بردند و در دریای
حرب غوطه خوردند و آتش حرب را مشتعل نمودند و نایره قتال را برافروختند
میدان رزم را مجلس بزم ساختند و در مصاف با جملس [illegible]
حضرت تماشای جنگ ایشان می نمود انبوه آن بر بسته سپر جبر
بر سر گرفتند خود را بر آن گروه زدند جمعیت ایشان را که در یک میدان یکجا
جمع بودند مانند بنات النعش متفرق ساختند خوشا بر احوال

شاه اولیا

شاه اولیا
که چنین یاران و جان نثارانی داشت که در شداید و ملمات دفع ضرر از آن
سرور می نمودند لیکن غریب حسین عزیز زهرا که در صحرای کربلا بر بلا یکه و تنها در
مقابل صد هزار دشمن ایستاده لب تشنه شکم گرسنه سینه سوزان دیده گریان
الاصحاب مقتولون والانصار مفقودون والاقرباء مستشهدون
والباقون منهم مصطهدون غریبانه در میان دشمن دو چار
یمین و یسار می نگریست و میفرمود هل من ناصر ینصرنی هل من
معین یعیننی هل من مغیث یغیثنی هل من مجیر یجیرنی کجا حضرت
امیر خیبر گیر داغ شش برادر و شش پسر دیده بود کجا وقتی که برادر زادگان
و بنی اعمامش و پیش چشمش چاک چاک روی خاک افتاده بودند کجا
ناسزا و دشنام شنید که کفرت بر دوش دید اما پسر مظلومش سری در
ضربت خورده و پیشانی شکسته دهان تیر خورده گلو نیزه سنان رفته
در صفین نامردی میخواست نیزه بر امیرالمؤمنین بزند مثل سعید بن قیس
و آل همدان از کمین برآمدند آن ملعون را بسزا رسانیدند کاش یکنفر مسلمان
دیگر در کربلا بود دسزای آن ظالم را بکنارش میگذاشت که بگذاشت پسر امیرالمؤمنین
چند دقیقه در میدان حرب توقف کند و خستگی بگیرد فبینما هو واقف
فی میدان الحرب اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته الشریفة
فجعل الثوب لیمسح فاتاه سهم مسموم محدد له ثلث شعب
فوقع فی قلبه   الا لعنة الله علی القوم الظالمین   بعد از یکنفر جان نثار مخصوص
سراغ دارم بعد از ظهر روز عاشورا پسر سعد حران نال فریاد کشید که ای لشکر
زود باشید که روز بیگاه شد و کار این یک مشت مردم تمام نشد
حمله کنید حمله را طعمه شمشیر سازید آن بیجا مردم از لشکر مجروح و بجا ماند

شاه تشنه لبان رو آوردند دران اثنی که لشکر کوفی دسکم برامام واصحاب
امام حمله آوردند و تیر و سنک بر عمر در میبرانیدند حنظله بن سعد شبامی آمد
در پیش روی امام ایستاد و خود را سپر و ارسینه خود را سپر هدف سهام بلا نمود چنانکه
در روایت است با منتهای ذوق و نهایت شوق خود را هدف تیر و سر و صورت
خود را سپر نیزه و شمشیر نگذاشت از ان باران تیر و شمشیر گزندی بوجود ارجمند
فرزند پیغمبر و دلبند برسد جان خود را جهت والای ان امام ابی حال زبان
بنصیحت گشوده میفرمود یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
ای فرقه اشرار و طایفه ستمکار بر شما می ترسم که مثل روز احزاب که طایفه
قریش با پیغمبر خدا کردند و مثل قوم ثمود و عاد که با پیغمبرها نمودند
ای قوم از خدا بترسید و این قدر ظلم در حق این مظلوم روا مدارید یا قوم
انی اخاف علیکم مثل یوم التناد یا قوم لا تقتلوا حسینا
ای گروه دغا راضی بکشتن پسر فاطمه نشوید خون بیگناه مظلوم را مریزید
گلویش بوسه گاه رسول خداست تنش در آغوش پرورده فاطمه زهرا است
از خدا بترسید بیش از این آزار و اذیت روا مدارید از این مقوله سخنان
میگفت و شاه شهیدان را حمایت و حراست میکرد در این وقت حضرت
بحنظله فرمود خدا ترا رحمت کند که حق نصیحت را بعمل آوردی ولی این قوم
مستحق عذاب و سزاوار سخط و عقاب خداوند عالم شده اند موعظه در ایشان
اثر نمیکند چنانکه کرده ایم اثر نکرده بلکه بر شقاوت و ضلالت ایشان افزوده
شده کار به دشنام و ناسزا و سب و افترا کشیده تو را و یاران ترا خصی
کف شده بهم اکشته حنظله عرض کرد قربان راست فرمودی جعلت
فداك افلا نروح الی ربنا و نلحق باخواننا بیجی امر لافدا ببیت

سوم

شوم چه انتظار داری ایا نمی خواهی بسوی پروردگار خود برویم و ببرادران
روحانی خود ملحق شویم حضرت فرمود که برو ما نیز از عقب میآییم حنظله
مانند شیر یکباره از هستی خود دست کشیده و چشم پوشیده از جام وحدت نوشید
پروانه وار خود را در آتش کارزار انداخت عرض کرد یا بن رسول الله وعده
من و شما در حضور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله حضرت فرمود آمین آمین ثم
استقدم و قتل قتالا شدیدا پس شمشیر بر فرق کفار زد و جمعی را
براه عدم روانه ساخت القصه جهاد نمود تا از کثرت جراحت کمان ابروان
باخدا وند پاک نالید و در حق قوم بیدین و بیرحم نفرین کرد ظالمی بدکرداری
ببالین وی آمد زبان ان بزرگوار را از دهان تشنه بیرون آورد با خنجر برید
برای انکه چرا موعظه و نصیحت کرده و در حق لشکر پسر سعد نفرین نموده آه
واویلاه از ظلم ظالمان که زبان بریدند که چرا موعظه کردی و چوب بر لب و
دهان زدند که چرا قران تلاوت کردی دل شیعه از کدام یک از این دو مصیبت می
سوزد از برای زبان بریده حنظله یا از برای لب و دهان سید مظلومان
که تیر زهر آلود بکام امام علیه السلام رسید وقتی که خواست در میان شریعه
شربه از آب بنوشد کفی از آب نزدیک دهان آورد ظالم حبشی تیری از کمان

قران خوانی

المجلس الخمس والعشرون

الماسعادادم ... فی البیر قال ابو الفرج ان الحسن
لما صالح معاویة اعتزال قیس بن سعد فی ربعة الاف وابی ان یبایع
فارسل معاویة الی قیس ... طولا ... الطوبی المستعمل ... بخط
فی الارض فلما ارسادخا ... قال حلفت ان لا القاه الا وبینی و بینه الرمح اوالسیف
فامر معاویة ... وسیف فوضعا بینهم وبینه لیبر قسمه ابو الفرج گوید چون امر صلح بکام
رسید قیس بن سعد با چهار هزار نفر بیعت ننموده بود معاویه فرستاد و جمعی
را او نمود حتی فرمود قسم یاد کرده ام ... نیزه و شمشیری ... در میان نمی

واو معاویه امر کرد که نیزه و تیغ گذاشتند قیس بن سعد رفت چون داخل مجلس
معاویه شد دید حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم نشسته اند کرسی گذاشته
قیس بر کرسی نشسته بجانب حضرت امام حسن نظر کرد حضرت فرمود بیعت کن یا قیس
نظر بجانب حضرت حسین ع نمود که حسین ع بجز امام من است حضرت فرمود برادرم حسن
امام من است معاویه گفت یا قیس اما تنتهی اصادالله الی
یعنی ای قیس بس نمی کنی تو از فتنه بعد چیزی بگفت قیس فرمود ماشئت
اصادالله لئن شئت لتتناقضن قیس فهمید که معاویه حرمیکند گفت ای حرم
خدای بکن باک ندارم اگر میخواهم قسم بخدا نقض بیعت بکنی بیعت من اگر ای آست
چنانکه دست بیعت معاویه نداد دست بر ران خود نهاده نزد کرسی نشسته
معاویه دست دراز کرده بدست سعد رسانید صاحب ... نگویند که منزلت
قیس در خدمت خاتم المرسلین صلعم منزله داروغه بود در خدمت سلاطین و علم کشید
بر حرم پیغمبر در فتح مکه گاهی در دست پدر قیس بود که سعد بن عباده انصاری باشد
وگاهی در دست قیس بود احتجاج سلیم بن قیس هلالی گوید که معاویه در ایام خلافت
چون بزیارت رسول الله رسید اهل مدینه تمام او را استقبال نمودند الا طایفه
قریش معاویه در میان مستقبلین نظر انداخت یکنفر از قریش ندید
از انصار ... دلگیر شد بمدینه داخل شد در منزل خویش قرار گرفت پرسید چه شده
انصار را که یکنفر باستقبال ما بیرون نیامده در جواب گفتند انها
الامر انهم محتاجون لیس لهم دواب ای چون فقر و پریشانند
مرکب سواری ندارند که باستقبال آیند پرسید فاین نواضحهم
چه شده آن شترهای کوه کوهان آبکش مدینه که سابقا سوار میشدند
اهالی ... میکردند سید الانصار قیس بن سعد بن عباده فهمید که معاویه
این سخن را طعنه زده فرمود المتوفی آن شترها در جنگ بدر و احزاب
اهم کشته شدند در وقتیکه پدرت ابوسفیان با رسول خدا جنگ میکرد

او برای

او برای ربّت پرستی ما برای خدا پرستی شترها را تلف شدند حتی
ظهر امرالله و انتم کارهون شما میخواستید دین اسلام قوام بگیرد
اما خدا امر خود را ظاهر و آشکار نمود شکست معاویه قیس فرمود ای معاویه
این احتیاج و فقر انصار را رسول خدا صلعم خبر داده است باید ما انصاران بزرگوار
رنج و پریشانی باشیم معاویه پرسید رسول خدا شما را در زمان سختی بچه امر
فرموده قیس فرمود امرنا بالصبر حتی نلقاه ما را امر فرموده که صبر کنیم تا
آنسرور را ملاقات نمائیم معاویه گفت پس صبر کنید تا برسول خدا ملحق
شوید قیس با دل آزرده از مجلس بیرون رفت معاویه در زمان سلطنت
خود با دوستان و شیعیان این نوع سلوک میکرد و ایشان را فقیر و پریشان
میخواست بهر کدام که استیلای یافت بقتل میرسانید قیس بن سعد از
صحابه کرام سید ابرار بود از جمله کریمان روزگار که معاویه با او این نحو
سلوک میکرد برای آنکه دل بری از قیس داشت بعد از رحلت پیغمبر صلعم
سعادت کونین را در ملازمت حیدر صفدر دانسته سر باطاعت خلفاء
ثلاثه نیاورد و این ابیات را ور در زبان داشت

وعلیٌّ امامنا و امام ‖ لسوانا اتی به التنزیل
یوم قال النبی من کنت مولاه ‖ فهذا مولاه خطب جلیل

در جنگ صفین چون خدمت امیر رسید حضرت او را و دی سردار
گشت و چون خبر ورود او بگوش معاویه رسید غمگین و ملول شد
و گفت اگر صد هزار مرد شمشیر زن بلشکر ابوالحسن ملحق میشدند
نزد من آسان تر می بود از آنکه قیس بن سعد بن عباده انصاری

در ترجمهٔ فتوح ابن اعثم کوفی مسطور است که روزی از روزهای حرب
صفین قیس بن سعد طایفهٔ انصار را بخواند و زبان بمدح و تعریف ایشان
گشوده و فرمود القوم الحمد لله ما انصار چنان شمارانیم که در رکاب پیغمبر
زیر سایهٔ علم جنگ کردیم که در دست راست آن علم جبرئیل و در دست چپ
میکائیل و رسول خدا صلعم در قلب لشکر بود همانا روز بود این معاویه
در سایهٔ آن علم بود که سرخیل ایشان ابوجهل و ابوسفیان و لشکر شیطان است
بود امروز جان فدا نیها کردیم تا امر خدا را ظاهر نمودیم امروز نیز
و مانندش مثل همان روز است چنانکه آن روز حق با پیغمبر بود امروز هم حق با وصی پیغمبر است
بکوشید تا حق بمن له الحق رسد انصار گفتند ای شیر حق پیغمبر مانند
پیشوا و مولای و سرور و مقتدای ما تو بوده و هستی ما مطیع امر و منقاد فرمان
تو ایم آنچه گوئی در هر چه فرمائی اشتغال می نمائیم قیس انصار را تحسین
نمود منتظر فرصت بود تا آنکه از صفوف صفین آراسته و کتائب هم پیوسته
رایات معاویه در موقف خود نصب گشته خطبا خطبه خواندند نقیبان
اسامی فریقین را بیان کردند سواران رجز خوانی نمودند تنور حرب را
گرم ساختند شجاعان بمیدان تاختند لشکرها بهم در آمدند دو سپاه
مثل دو کوه فولاد بحرکت در آمدند بر یکدیگر زدند هوای نبردگاه از گرد
سپاه مثل دود سیاه شد قیس بن سعد انصاری مثل شیر شکاری با
انصار مجاهد بسوی خصم روان شدند در میان آن هنگامهٔ گیر و دار چشم قیس
برسواری افتاد گمان کرد او معاویه است بجهت کثرت زینتی که داشت
و نگهبانی که در اطراف و جوانب داشت یقین کرد که او معاویه است

خود را

خود را بکشند مانند شیر گرسنه بران جمع زد مانند جراد منتشر خلق را
متفرق ساخت شمشیری بفرق آن سوار نواخت تا خانهٔ زینش شکافت
معلوم شد آن شقی معاویه نبوده بلکه یکی از اعیان شام است سواری و خلعت
از اولی بیشتر بنظرش آمد یقین کرد او معاویه است جمعی کثیر را بتیغ خیل
بدار البوار فرستاد تا خود را بوی رسانید او را نیز بجهنم روانه ساخت باز
معلوم شد که او معاویه نبوده حاصل آن شجاع دریا دل شامیان میکشت
در حین معاویه بربالای بلندی بود تماشای بشارت و دلیری
قیس نموده میگفت ای اهل شام این سوار ضرغام است خویشتن را از او
نگاه دارید و احتراز کنید چون قیس را یقین شد که معاویه در آن
فوج سواران نیست غمگین شد خواست خود را بسراپرده معاویه زند
در آن اثنا قال نصر بن مزاحم فی خلال تلک الحال نظر فلتی
الی رجل من الانصار وهو مطروح مجروح یجود بنفسه فلما
رای قیسا نادی یا سیدی ان لی الیک حاجة نصر بن
مزاحم گوید که واقعه نگار وقعهٔ صفین است در آن اثنا که قیس بن سعد صفوف
اعادی تاخت و مخالفین را بر خاک هلاک می انداخت چشمش بر یکی از انصار
افتاد که از اسب افتاده در میان خاک و خون غوطه میخورد و در حالت
جان دادن بود چون چشمش بر قیس سوار افتاد با آواز حزین گفت سیدی را
مرا با تو حاجتی است قیس از مرکب بزیر آمده سر آن مجروح را در کنار گرفت
و مژدهٔ بهشت بروی داد پرسید چه حاجت داری آن شهید گفت
بر بالین من باش که تا جان باسانی بسپارم زیرا که روح بحجرهٔ سینه
صدمت سم ستوران و زحمت تیر و سنان روح را براحت نگذارد
از تن برآید تو اینجا باش نگذار در حال جان دادن کسی نیزه یا شمشیر

بزمین بزنند یا سم اسب برتن نازنینش سوزند تا جان از بدن برآید مؤلف گوید
از اینجا معلوم شد سرّ آنکه اصحاب وفادار حضرت سید الشهدا علیه السلام روز عاشورا
برای جد عزیز فاطمه را می خواندند و القسرده ما یا یلی خود می طلبیدند و از هر
جانب شهیدی که بروی خاک می افتاد عرض میکرد یا جد رسول الله
مراد ریاب حضرت با دل پرحسرت با درد و غم نا تمام بالین وی قدم رنجه
میداشت الغرض با او ملاطفت و مهربانی میکرد و سخن میگفت ساعتی
را از اطراف دور میکرد تا آنکه آن شهید جان می بخشید آنوقت آنحضرت
بر مواسات متوجه بر سر کشته و شهید دیگر میشد بعضی را حمل و نقل میکرد بخیمه
بیت الحرب میآورد اما چون خود المظلوم از زین بروی زمین قرار
گرفت بجهت آنکه جراحات بسیار بر بدن مبارکش رسیده بود عرق
مرگ بر پیشانی مبارکش نشسته بود در میان خاک و خون تا بر زدیع
در شرف جان دادن بود امام زمان بلغه ما اجد غریب من
نطئوک الخیول بحوافرها و تعلوک الطغاة ببواترها
هنوز جان در رمق در تن داشت که مخالفین بدن نازنینش را
زیر سم اسبها پایمال کردند و جسدش را از دم شمشیرها قطعه کردند بعوض
آنکه کسی دست بر بدنش نزند فالسّم حاکی علی صدره

المجلس السادس والعشرون سلطان سریر اصطفا حضرت نبوت
محمد مصطفی صلعم فرموده اند که چون بنده از بندگان حق تعالی را که در روز ازل
منشور وصول بمنزلت بلند و منزل ارجمند بنام نامی او نوشته باشد
و از فضل عنایت نامتناهی عزت و کرامتی مقرر داشته باشد
بحکم بالغه ابتلاه الله بدنه خدای تعالی برای یافتن آن مرتبه رسیدن
بدان منزلت تن و بدن او را مبتلا بامراض و آلام و اسقام گرداند

از ارشاد القلوب دیلمی

او نماید

ادفی مالیه یا آنکه ابتلا دهد او را در مال و منال که اموال او در معرض تلف اندازد
و آنرا ممتنع و به ترک و نوا سازد ادفی ولده یا او را امتحان در فرزندان
او نماید بعضی میوه باغ دلش را بخزان فنا از شاخسار زندگانی بریزاند
و پرتو چراغ چشمش را بصرصر آفات هلاک فرونشاند ثم صبره علی ذلک
پس آن بنده را صابر گرداند بر این بلیات و توفیق شکیبائی بهم آورده او را
متحمل این بلاها گرداند تا بمرتبه حتی یبلغه منزلة لم یسبقه سابق
ولم یلحقه لاحق الا بمثله تا او را بواسطه صبر بر کشیدن این محنت برساند
بیک منزلتی که احدی بآن نرسیده و کسی بآن نخواهد رسید مگر امثال او و از این
که بدین بلیات مبتلا گشته اند و بدین محن ممتحن شده اند طوبی لهم فنعما شیعیان
خاص حضرت مرتضی ع بانواع و اقسام زحمات مبتلا شده اند حتی از ذکر فضایل
برای خودشان بسته ممنوع گشتند چنانکه سلیم بن قیس الهلالی روایت میکند
که معاویه در ایام سلطنت خود امر کرده بود که جار بزنند که انی برئت
ممن روی حدیثا فی مناقب علی و اهل بیته یعنی من
بیزارم از آنکس که یک حدیث در منقبت علی مرتضی و خانواده او بیان کند
هر که در مدح علی اصرار و یا فضیلت اظهار نماید مالش حلال و خونش در حکم
هدر است بنا بر این آنکسانیکه باین بلیه بیشتر از همه اهالی گرفتار شدند که
مال و عیال بعرض و نقصان تلف شده اهل کوفه بودند زیرا که شیعه دران بلد
از همه شهرها فراوان تر بود از جاهای دیگر چنان شاه اولیا لب فرو می بستند
و از هر که ناسزائی میشنیدند دهانش را می شکستند لهذا معاویه زیاد بن ابیه را
حکومت و استیلاء عراقین داد که هم در بصره و هم در کوفه ریاست کند و آن
ملعون شیعیان و محبان علی بن ابیطالب علیه السلام را بکلی می تعقیب

و بر حال اغلب مطلع بود ان عقد او لد الزنا از دوستان و محبان علی المرتضی ع
کشت که ظلم او بحر تر و بیان از تقریر ظاهر است خون بسا از نیران ریخته و بسا
از جوانمردان را بجهت آنکه شکمها دریده و گوشها بریده مالها برد و عیالها
نامحرم ببرد و چشمها کند دستها افکند خانها خراب کرد از اتلاف و قطع
ایدی و ارجل سر چیزی فرو گذار نکرد عبارت هلالی است فقتلهم
تحت کل حجر و مدر یعنی در هر جا که می یافت در غارها و کهفها و شهرها
و بیابانها در زیر کلوخ و سنگ جستجوی شیعیان میکرد و خون ایشان میکرد
و نداری میرکت واخافهم وقطع الایدی والارجل وصلبهم
فی جذوع النخل و طردهم و شردهم از جمله ایشان حجر بن عدی
الکندی الکوفی علیه الرحمه باید دانست که حجر از جمله اخیار و فضلای صحابه بود با صغر سن
در زمان حضرت رسول صلعم صاحب استیعاب مینویسد که از کبار مستجاب الدعوه بود
و صاحب امامت ملازم رکاب حضرت شاه اولیاء بود در حرب صفین
امارت لشکر کنده با و تعلق داشت و در روز جنگ نهروان امیر لشکر او حجر بود
علامه حلی قدس سره مینویسد که حجر از جمله اصحاب امیر المؤمنین ع و از ابدال
بود و کرامات از او بظهور رسید روضة الصفا مینویسد که سبب قتل
حجر آن بود که مغیرة بن شعبه در زمانیکه از جانب معاویه والی کوفه بود
روزی بر منبر رفت و سب امیر المؤمنین ع و سایر بنی هاشم نمود و دشنام
داد و از جهت عثمان ع توصیف نمود حجر بن عدی تاب آن کلمات نیاورد
با مغیره گفت که امثال شما مردم را خدای تعالی ذم و لعنت کرده و من گواهی
میدهم که مردود شما مقبول حق و مقبول شما مردود حق است و علاوه است
و بذم و ستر زیستن اولی است در جمعه از جمعها مغیره دو باره بر آن
اقوال زنا و وقاحت کرد حجر بن عدی با فرقه از اصحاب
خویش

خویش او را سنگباران کردند و مغیره سراسیمه بر جست تمام قرار از منبر بزیر آمد
و بدار الاماره رفت و مبلغ بیست هزار درهم بخانه حجر فرستاد و مردم مغیره را سرزنش
کردند گفتند اگر او از تو صادر شد موجب وهن حکومت و امارت است
جواب داد که این احسانی که بحجر کرده ام او را بکشتن دادم چه که او دیگر گستاخی
بحکام کوفه همین معامله پیش خواهد کرد عاقبت کشته خواهد شد چون مغیره
براهی که داشت رفت معاویه حکومت را بزیاد ارزانی داشت ولد الزنا
بر سب و ناسزا با امیر المؤمنین علیه السلام نمود حجر در مقام منع بیامد زیاد بعد از
اقامت شش ماه در کوفه عزیمت بصره نمود عمرو بن حریث را بنیابت خویش
در کوفه گذاشت و عمر در روز جمعه بمنبر رفت خواست خطبه آغاز کرد حجر بن
عدی و اصحابش او را سنگباران کردند و اعضاء او را شکستند عمر از
منبر بزیر آمد مانند سگ سوزن خورده راه دار الاماره پیش گرفت و در
قصر را بسته عرضه داشتی نوشت زیاد را از فعل حجر بن عدی اعلام داد
زیاد لعین بکوفه روان شد فرمان داد تا سریر او را بمسجد برد در زیاد که آنجا رسید
و الله اذ بر سریر خود برنشست اول کسیکه از اشراف کوفه نزد او رفت محمد بن
اشعث کندی بود و چون ابن اشعث بسلام آمد زیاد از روی غضب
گفت لا سلام علیک و لا مرحبا بک همین ساعت ابن عم خود حجر بن
عدی را حاضر کن محمد گفت ایها الامیر همه میدانند که مرا با حجر اختلاط
و مجالست نیست و تو میدانی که در میان من و او عداوت بچه مرتبه است
جریر بن عبدالله گفت ای امیر من حجر را بیاورم بشرط آنکه او را نزد
معاویه بفرستی تا هر چه خواهد با وی تقدیم رساند زیاد ملتمس او را قبول

کرد حجر بن حجر را بمجلس زیاد حاضر کرد و زیاد او را بحبس فرمان داد امر کرد
تا یاران و اصحاب او را حاضر کردند و چون همه را گرفته بودند در غل و زنجیر
کشیدند حکم کرد تا صد نفر از معتمدان حجر را با یاران مقیداً مغلولاً بدمشق
نزد معاویه بردند چون بچهار فرسخی شام رسیدند معاویه سیاهی را با جمعی بر سر
ایشان روان کرد تا حجر بن عدی را با یاران جانی و ایمانی که محبت
مفرط بامیر عمرانی داشتند کشتند و بعضی را اطلاق کردند و آن جماعت
را که کشتند کفن نکرده و نماز نکرده در خاک نسپرده انداختند و رفتند
و از بعضی روایات مستفاد میشود که حجر را معاویه در شام کشت و کفن و تجهیز و
دفن نمود چنانکه در کتاب احتجاج از صالح بن کیسان روایت شده که آن
سال که حجر را معاویه کشت و یارانش را بقتل رسانیدند در همان سال بحج
حج شد چون در مدینه خامس آل عبا را ملاقات نمود گفت آیا بسمع شما رسیده
که ما با حجر بن عدی و یارانش و اصحاب او که شیعه پدرت بودند چه کردیم فرمود دیگر
چه کرده معاویه گفت ایشان را کشتیم و غسل دادیم و کفن کردیم و نماز کردیم
و بخاک سپردیم حضرت امام حسین تبسمی کرد و فرمود آنقوم خصم تو خواهند
بود در روز قیامت بدان ای معاویه ما اگر شیعه ترا بکشیم نه غسل میدهیم
و نه کفن میکنیم و نه نماز میکنیم و نه بخاک میسپاریم کرایا پسر زیاد ملعون این سخن را
شنیده بود که حضرت با معاویه گفت این بود که چون عزیز فاطمه را در
کربلا محاصره کرد نوشت به پسر سعد چون پسر پیغمبر را کشتی علاوه برآنکه
کفن و دفن نمی کنی او را مثله کن والبته اسب بر بدنش بتاز حکم
دیگر آنکه روز یازدهم آنهائیکه اهل شام و کوفه کشته شده اند همه را

کفن

کفن کن و نماز کن و بخاک بسپار پسر سعد روز یازدهم همین حکم را در کربلا
دیگر کرد اما حضرت خود را جمع آورد و نماز کرد و بخاک سپرد اما
ابدان منوره و اجساد مطهره فرزندان زکیه طاهره را بروی خاک انداختند
مُلقیٰ مُلاً بلا غسل و لا کفن

المجلس السابع والعشرون من باتو چنانم ای نگار یمنی
کاندر رخجم کرمن تو ام بار تو منی کر دریمن جمامنی پیش منی
در پیش منی جوی منی در یمنی اویس قرنی یمنی را رسول خدا
نفس الرحمن یاد کرده و گاهیکه از طرف یمن استشمام نفحات انفاس او کردی
فرمودی انی لانشق روح الرحمن من الیمن سلمان عرض کرد
یا رسول الله این کیست که او را چنین منزلت است فرمود مردیست در یمن
که او را اویس قرنی گویند روز قیامت کمینه الکمینه میشود بشمار قبایل
ربیعه و مضر مردمان را شفاعت کند هرکس از شما او را دیدار کند
سلام من گوید وازوی دعای خیر خواستار شوند در خبر است که اویس
شتربانی همیکرد و اجرت گرفته مادر را نفقه دادی وقتی در طلب صحبت رسول
خدا ره خواست از یمن تا بمدینه سفر کند پس از مادر اجازت طلبید گفت رخصت
میدهم که مدینه روی و رسول خدا را دیدار کنی بشرطها که زیاده از نیم روزی توقف
ننمائی و اگر بخانه رسول خدا رفتی و حضرتش در خانه نباشد افزون از آن
توقف مکن گفت امر اجازت در نخ سرای بی تو آن بار رستاب چکاد ای
سفر مدینه کرد و بخانه رسول خدای در آمد اتفاقاً حضرتش در خانه نبود

[illegible]

[illegible]

هرم اویس را پس یکدو ساعت بغیر ان نادیده بیمن مراجعت کرد چون رسول
خدا صلعم بخانه آمد گفت این بوی کیست که درین خانه میشنوم گفتند شتربانی
که اویس نام داشت درین سرای آمد و باز بشتافت فرمود در خانه ما انوار
نور هدیه گذاشت و برفت در تذکرة الاولیا می‌نویسد که اویس بعضی از شبها میگفت
که امشب شب رکوع است و بیک رکوع شب را بصبح می‌آورد و بعضی را می‌گفت
این شب سجود است و بیک سجود شب را بنهایت میبرد گفتند یا اویس این
چه رخصت است که بر خویش می‌نهی گفت کاش از ازل تا ابد یک شب بودی
و من یک سجود بجای آوردمی در کتاب خلاصة المناقب آورده ربیعة بن خثیم
گوید اویس را بسیار وقت طلب کردم تا روزی او را در کنار آب فرات
دیدم که در نماز ایستاده بود با خود گفتم بباشم تا نماز او تمام شود چون نماز ظهر
بگذاشت دست بدعا برداشت و همچنان دعا می‌کرد تا نماز دیگر رسید برخاست
و نماز کرد و مشغول بدعا شد نماز شام و خفتن را نیز همچنین گذاشت اما هیچ
در نماز ایستاده وگاه در رکوع وگاه در سجود بود تا سپیده صبح ظاهر شد پس برخاست
و بانگ نماز داد و نماز بگذاشت و دعا می‌کرد تا خورشید سر از کوه برکشید
آنوقت یک ساعت غنود آنگاه برخاست و تجدید وضو کرد و باز آمد که در نماز
ایستد من پیش رفتم و گفتم چه بسیار رنج بر خویشتن نهاده گفت این
در طلب راحت میکنم گفتم ای برادر از دی روز تا اکنون ندیدم که تو چیزی
بخوری یا بیاشامی وجه طعام از کجا بدست کنی گفت خدای تعالی
بندگان را ضامن است از کجا بدست کنم که بکار آن گرفته باشم دیگر از این
کلمه سخن مگو و این بگفت و برفت دیگر هرم بن حیان العبدی آورده
که مشتاق او گردیدم چگونه بیابم وقت پرسش احوال اویس می‌کردم تا بکوفه
آمدم و نشان او را بکنار آب فرات گرفتم و بدانجا شدم دیدم در کنار آب.

جا

جامه خویش می‌شوید و سخت ضعیف و لاغر اندام است او را سلام دادم
جواب داد و نظری بر ضعف او کردم بگریستم و گفتم حیاک الله یا اویس
جواب داد و انت فحیاک الله یا هرم بن حیان کدام کس مرا بتو دلالت
دلالت کرد گفتم آنکس که نام من و پدر مرا با تو آموخت گفت سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا گفتم نام من و پدر مرا چه دانستی و حال
آنکه هرگز یکدیگر را دیدار نکرده‌ایم گفت روح من روح ترا بشناخت چه
مؤمنان بنور الهی یکدیگر را میشناسند اگرچه از مشرق و مغرب جدا افتند
گفتم یا اویس حدیثی از مصطفی صلعم را بگوی تا از زبان تو بشنوم و بر وی
یادگیرم گفت من ادراک حضرت مصطفی صلعم نکرده‌ام الا آنکه شنیده‌ام چنانکه
شما شنیده اید بر عمر اعتمادی نیست زاد راه بجهان یادم کرد گفتم از
کتاب خدا کلمه چند قرائت کن و پندی فرمای گفت این چند آیه قرائت کرد
وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما
الا بالحق وهم یعلمون ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین یوم
لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله
انه هو العزیز الرحیم پس نعره بزد چنانکه دیدم شدم که جان بسپرد
آنگاه گفت که ای هرم بن حیان این پند ترا کافی نیست که بچشم خود
می‌بینی که مردمان از پی یکدیگر می‌روند و مصطفی صلعم که اشرف کاینات است
از این سرای بر بست فریفته دنیا مشو و خویشتن زر ... ب و ساخته
مرکب باش والله اذا ... کن که سفری بس دراز در پیش داری پس
دست برداشت و دعای چند کرد اللهم ان هذا یزعم انه

يجتنبونك وقد دنا من اجلك ناجهض وانا ده غدا في
دارك السلام ما رضيت في هذه الدنيا بالبين لاجعلني الله
نعلك من الشاكين الله الله كفت اى حرم ترا وداع ميكنيم وبخدا
باز ميكذاريم وازين پس در طلب من خويش را زحمت مده وقت ذن من اكنون
نجوى الا آنكه مرا در دل ياد كن چنانكه من ترا در دل ياد مى كنم اين بكفت
وراه بركرفت خواستم تا او را حيرت كنم رخصت نداد ميرفت ومن
مينكريستم تا از نظرم غايب شد واو را ديگر ديدار نكردم تا وقتيكه امير المؤمنين ع
لشكر فراهم آورده آهنك شام كرد انوقت اويس حاضر لشكرگاه كشت و
برامير المؤمنين عليه السلام سلام داد وجواب شنيد حضرت بعقدم اويس مسرور وشاد
خاطر كشت اصبغ بن نباته كويد در ميدان صفين امير المؤمنين عليه السلام فرمود كيست
كه با من امروز بيعت كند مردمان يكيك بيعت مى كردند تا نود ونه نفر برآمد
آنگاه فرمود كيست كه عدد را تمام كند انوقت مرديرا ديدم كه جامه از صوف
بسيار كهنه در بر داشت بيامد با علي عليه السلام بيعت كرد بر قتل وتيغ كشيد
وحمله كرد ومردم را برهنك تحرض ميكرد تا وقتى كه خدنكى بر قلبش آمد
و بيافتاد وان اويس قرنى بود بسيار شباهت دارد آمدن اويس
باآمدن حبيب بن مظاهر رضى الله عنه فلمّا صار الحبيب قريبا من
الامام المظلوم ترجل عن جواده وجعل يقبّل الارض
بين يديه فسلّم على الامام واصحابه فردّوا عليه السلام وهو يبكي
فسمعت زينب بنت علي ع فقالت من هذا الرجل الذي قد اقبل
فقيل لها حبيب بن مظاهر فقالت اقرءوه منّي السلام فلمّا بلغوه
سلامها لطم على وجهه وحثى التراب على راسه وقال
ما انا براكب حتى تسلّم على بنت امير المؤمنين ع

المجلس الثامن والعشرون في الكافي عن اسحق بن عمار قال سمعت العبد
الصالح ع ينعى الى رجل نفسه فقلت في نفسي وانه ليعلم متى
يموت الرجل من شيعته فالتفت الى شبه المغضب فقال يا اسحق
قد كان رشيد الهجري من المستضعفين وكان يعلم علم المنايا
والحجة اولى بعلم ذلك ثم قال يا اسحق اصنع ما انت صانع فان عمرك
قد فنى وانت تموت الى سنتين واخوك واهل بيتك لا يلبثون
الا يسيرا حتى تتفرق كلمتهم ويخون بعضهم بعضا قال اسحق فقلت
استغفر الله عمّا عرض في صدري قال سيف بن عميرة راوى الحديث
فلم يلبث اسحق بن عمار الا يسيرا حتى مات وما ذهبت الايام
حتى افلس ولد عمار وقاموا باموال الناس در كافي وكشف الغمه از
دلائل حميرى نقل ميكنند كه روزى جمعى از غربا در خدمت حضرت موسى بن جعفر
حضور داشتند واسحق بن عمار نيز حضور داشت آنحضرت بيان ميفرمود از جمله
خبر مرك يكى از شيعيان خود فرمود كه در فلان روز وفلان ساعت ميميرد واسحق
بن عمار حضور داشت در پيش خود خيال كرد ودر خاطر خود كذرانيد كه
مكر امام موسى بن جعفر ع عالم بمرك آدميان است اسحق كويد اين خيال در دلم
من خطور كرد ديدم حضرت موسى بن جعفر ع غضبناك بسوى من نظر انداخت
وفرمود يا اسحق تعجب نبايد كرد از براى من شان نيست كه از مرك شيعيان
خود خبر داده باشم تعجب ميكنى رشيد هجرى كه يكى از مستضعفين است

علم منایا و بلایا میدانست که فلان کی بمیرد و فلان و فلان مزاج ببلیه مرسد
چنانکه او این رتبه داشته تا آنکه امام او را بتر با بیغام است و گفت ای اسحق دو سال
دیگر خواهی مرد در حضرت از اینجا م خواهی کشید برادر را و اهل بیت تو از تو تنگ
رماند و در میان ایشان تفرقه خواهد افتاد و بعضی بر بعض خیانت و دشمنان
بر شما شماتت خواهند نمود اسحق گوید چون این خبر یافتم از آن بزرگوار شنیدم
استغفار کردم که چرا در بارهٔ امام علیه السلام ایچنین گمان کردم راوی گوید چون دو سال
از آن مقدمه گذشت اسحق از جهان درگذشت و در میان بنی عمار انقلاب
و پریشانی و تفرقه افتاد چنان شد که آنحضرت فرموده بود رشید هجری
که محمد را مستضعف است و حق زیاد ابن ابیه که پدر عبید الله زیاد با بیغم در
صدد گرفتن وی برآمده بود که در هر جا رشید را ببینند بگیرند و بیاورید
ابیمینیت را در ریاض الاحزان از ابن محبوب و او از علی ابن الکریم روایت کرده
چون رشید این واقعه شنید بخانهٔ ابی اراکه آمد ابی اراکه یکی از رجال
دولت و اعیان مملکت بود و با رشید از سابق قدیم دوستی داشت ابی اراکه
در صفه در بخانهٔ خود نشسته بود و با جماعتی صحبت میداشت که رشید
آمد و از میان آن جماعت داخل خانه شد ابی اراکه بترسید از عقب
رشید وارد خانه شد گفت وای بر تو یا اخی هم خود را کشتی
و هم مرا رشید گفت برای چه ای اراکه گفت مگر نشنیدی که
زیاد در طلب تو است و میخواهد ترا بکشد اکنون این جماعت ترا دیدند
دیروز خبر میبرند مرا هم قربانی کنند رشید فرمود مرا آن احدی کسی مرا
ندید ابو اراکه گفت تو از میان الجماعت آمدی چگونه ترا ندیدند
باید معلوم کنم پس بازوهای رشید را بست و در میان حجره انداخت

رباعی

در سالبت و بیرون آمد و در نزد الجماعت بنشست و گفت حق اینجا
نشسته بودم بنظرم مرد پیری آمد وارد خانهٔ من شد شما هم او را
دیدید گفتند ما را اینجا احدا کسی را ندیدیم گفت بایی صفت در آن
گفتند نه ابو اراکه ساکت شد بازه بخیال افتاد مبادا آنجا دیگر
او را دیده باشند و در ورود او را بخانهٔ ابی اراکه دانسته و بنزد زیاد بیمان خبر برده
باشند برای تفحص و تجسس روانه قصر زیاد شد که اگر بشنوند رشید را دیده اند
بخانهٔ ابی اراکه رفت او هم بگوید که بلی من بازوهای وی را بسته و در حجرهٔ انداخته
ام شما را خبر دهم والا فلا چون وارد قصر شد زیاد او را پیش طلبید
و صحبت زیاد کرد اصلا از رشید حرفی نزد مشغول صحبت شدند در این اثنا
ابو اراکه میگوید رشید را دیدم از دور بر قاطری سوار رو بقصر می آید رنگ
از رخسار من پرید و بدنم لرزید اما رشید با کمال رشادت و اطمینان
از قاطر بزیر آمد وارد قصر شد سلام بلند کرد زیاد از جا برخاست
رشید را در بر گرفت سر و صورت وی را بوسید مصافحه و معانقه کرد دست
وی را گرفت ببالای خود نشانید پرسید کی تشریف آوردید چگونه است
حال شما و متعلقان شما در این راه بشما چه گذشت ابو اراکه گوید دیدم رشید
دست آورد ریش زیاد را کشید مثل کسیکه ریش بز بگیرد و فاحشه گفته
و ملک و گفته تند ریش زیاد لیلی در دست نشسته بود و بعد برخاست
و رفت ابو اراکه گوید من گفتم اصلح الله الامیر این مرد که بود با وی
این هم خصوصیت و مهربانی کردی گفت این مرد از یکی از برادران
جانی ما است که در شام خیلی با هم الفت داشتیم از آنجا باینجا بدیدن من

آنده خوب شیخ بزرگواری است او را که گفت که من تعجب کردم
بخانه آمدم در حجره را گشودم دیدم بهمان حالتی که دستهایش را بسته بودم
در حجره استاده چون مرا دید تبسمی کرد و بمن گفت آفرین بر شاه دست تو چون
این علم و قدرت داری تکیه بر چه میتوانی در هر وقت میل داری بیا
که خانه خانه خودت میباشد رشید هجری از کرامت که چنین حلم با
و چشیدن ابتلا امیر المؤمنین او را رشید البلایا کرده بود خوارق عادات
از وی بظهور می آید شیخ طوسی در امالی از حسان عجلی روایت می کند که از
دختر رشید پرسیدم مرا خبر ده از احوال پدرت که چگونه او را شهید کردند و جهان آراد
شنیدن شیخ کشی میفرماید که نام آن دختر قنوا بود گفت پدرم در ایام
حیات خود بمن میگفت ای دختر و ای جان پدر خبر داد مرا آقای من و حبیب
من امیر المؤمنین علیه السلام که ای رشید چگونه صبر خواهی کرد روزیکه دعی بنی امیه
حرام زاده طایفه بنی امیه کسی بسوی تو فرستد و ترا بخواند دو دست ترا
ببرد و پای ترا قطع کند و بعد زبان ترا ببرد در همو دقیق چگونه صبر خواهی کرد
من عرض کردم آقای من بعد از این بلاها جنت و رضوان خداوند عالمیان
نصیب من خواهد شد یا نه فرمود بلی و اینه تو در دنیا و آخرت با منی و همراه
منی قنوا گفت چندی نگذشت که دعی بن دعی عبیدالله بن زیاد الاموی
کسی فرستاد و پدرم رشید را خواست و گفت بیزاری بجو از آقایت علی بن
ابی طالب علیه السلام رشید امتناع کرد و گفت هیهات من لا اعض منه زمانی انکار
یکنم و می دانم تو مرا خواهی کشت و فرمود ما اسان العیب ای بی عیب
ای رشید ترا میگویند امی بیزاری جوی و تو انکار نخواهی کرد دست
پایت را می برند و زبانت را قطع می نمایند ابن زیاد گفت من اکنون
دروغ مولایت را ظاهر می کنم بگویم دست و پایت را قطع کنند اما زبان
ترا نه رشید فرمود تسلیم دارم من از غم که چون بر بری از آن ابتر که

بالا رک

بالا برگشت پس ابن زیاد حکم کرد دست و پای پدرم را قطع کردند بهمان
وضع آوردند و بخانه انداختند و رفتند دوستان و همسایگان خبردار شدند
بدیدن پدرم می آمدند و از برای رحمت در درد او غصه می خوردند پدرم
در آن حالت گفت دوات و قلم و کاغذ بیاورید تا من بگویم و شما بنویسید آنچه را
که منبع علوم ربانی و معدن رموز صمدانی امام علیه السلام بمن آموخته است پس
قلم و دوات آوردند پدرم می گفت ایشان می نوشتند اخبار آینده و وقایعی
که بعد واقع می شود از جنگها و بلاها و از پاکان و نیکوان و بدان را به ایشان او بس
بیدادی این خبر را به ابن زیاد بردند که رشید در چنین حالتی دست از شرارت
و آثار بر نمیدارد امر کرد از حجامی را فرستاد تا زبان پدرم را برید و دست
گذشته از دنیا گذشت و مرا یتیم گذاشت دختر رشید در حالت عرض در
پدر می کرد و بر حال دست و پا بریدگی پدر زار زار میگریست و میگفت ای پدر
دل و جانم برای حالت تو میسوزد که نه دستداری و نه پای و نه زبان
ای شیعه بیایید هم از برای آن غریب گریه کنیم که در وقت افتادن امام غریب جان
قوت برخاستن و نه طاقت نشستن و نه توانائی حرف زدن و دستار کار
و پا از رفتن باز مانده و زبان تیر آبدار زهر جفا خورده جهد اسیر بود قطره
قطره می افتاد دختر رشید در آنوقت که هنوز زبان پدرش را نبریده بود در زاری پدر
پرسید یا ابه هل تجد الما اصابک الما از این بریدگی دست و پا خیلی درد
می بینی یا نه رشید فرمود نه بلکه خود را می بینم کالزحام بین الناس
مثل کسیکه در میان تنگنائی گیر کرده میخواهد خود را خلاص کند از این جهت معلوم
میشود که جانبازان دست کربلا در کربلا لا بروح امام حسین را چگونه یافته اند

بران امر شهید بهت فرمایش نهاده و الابتار جوان بعده با نه چنین کو بگفتند
گرشت زخم و جراحات مرا التیام نموده بلکه مجروح گردانید العطش قتلنی
ونقل الحدیث اجمعین فی سنو من عجوام عراق و شام

دیدی این خلق چون اشم را | جای جوندر بارگاه شه بود
دیده ام تا ظر شوم اینه بود | مرغ حقم تیر باران کشید
زیر تیغ و تیر بنهادم کشید | تا چکد خون از پر و از بال من
آسمان خون گرید از احوال من | ای سپاه کوفه من شهزادهام
اندرین وادی غریب افتادهام | بروم سازم شهر جان مقام
حیف لیلی میرود در شهر شام

الناس عادادارم

للعلی التاسع والعشرون ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب
والناس بین مخاتل وموارب یفشون بینهم المودة والصفا
وقلوبهم محشوة بعقارب چون نفاق اصحاب و احباب صوری و مجازی
حضرت سید ممتحن امام حسن علیه السلام کار بجائی رسانید که لابد و ناچار ان سبط شهید محنت زمان با
معاویه علیه اللعنة والهاویة با شرائط چند صلح نمود چنانکه امام صلح ارادی حضرت محتبی با معاویه نوشته
بودند بروایت کبار از مناقب معاویه بحضرت مجتبی گفت یا حسن انا خیر منک چون از
تو بهترم حضرت مجتبی فرمودند وکیف ذاک یا ابن هند چگونه است ان ای پسر هند
جگرخواره قال لان الناس قد اجمعوا علی ولم یجمعوا علیک گفت بجهة انکه خلق
برمن جمع شده و بر تو جمع نشده فرموده زهرا فرمودند هیهات هیهات یعنی
بجهة شرارت وظلم دعوای بزرگی وبلندی می نمائی ای پسر جگرخواره جمع شوندگان
بر سر تو بر دو نوع بین مطیع و مکره یا بطوع و رغبت است و یا باکراه
واجبار پس اطاعت کنندگان بر تو عاصی وکنهکارند بخدا اکراه شوندگان معذورند
بکتاب خدا حاش لله ان اقول انا خیر منک فلا خیر فیک

حاش لله که بگویم من از تو بهترم زیرا که در تو ابدا خیریت ولکن الله
برّأنی من الرذائل کما برّاک من الفضائل ولکن خداوند بری
نموده مرا از اوصاف رذیله چنانکه بری نموده ترا از صفات جمیله و شیرازی
از حسن بن عباس نقل میکند که روزی امام مجتبی با یزید بن معاویه نشسته بودند و رطب
میل می نمودند پس یزید و لداز نا گفت یا حسن من از اول ترا دشمن میدارم
حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند بدان ای یزید بدرستی که شیطان مشارکت نموده
با پدرت در جماع پس آبها مختلط شده و عداوت ترا برمن این سبب شده
شده زیرا که خداوند می فرماید وشارکهم فی الاموال والاولاد و شرکت
نموده شیطان با حرب در وقت جماع پس صخر متولد گردید بجهة این جدم
رسول الله صلی الله علیه واله را دشمن میداشت ابن ابی الحدید از ابا الحسن مدائنی میگوید
که زیاد بن ابیه در ایام حکومت کوفه بگیرد شخصی را از چاکران حضرت امام حسن
که محفوظ و در امان بود متعرض گردید پس این مطلب بحضرت مجتبی رسید مکتوبی
بان مردود نوشت من الحسن بن علی الی زیاد اما بعد فقد علمت
ما کنا اخذنا من الامان لاصحابنا وقد ذکر لی فلان
انک تعرضت له فاحبّ ان لا تتعرض له الا بخیر والسلام
زمانیکه فرمان ان امام همام بان لعین رسید این بود که معاویه زیاد را
بعد سفیان لاحق نموده بود دید آنجناب که او را بابی سفیان نسبت نداده به
غضب آمده وجواب فرمان آنسرور را نوشت من زیاد بن ابی سفیان
الی الحسن اما بعد فانه اتانی کتابک فی فاسق تأویه الفساق
من شیعتک وشیعة ابیک وایم الله لاطلبنه بین جلدک
ولحمک وان احبّ الناس الیّ لحما انت منه والسلام

ای شیعه بخدا به عین ابی و لدا از تا درچه مقام باد زنیه سید الانام اظهار عداوت
می نماید پس مکتوب بخط ابی بلید دخل با مام مستطام رسیده و قرائت نمود
همان مکتوب را بمعاویه فرستاد پس زمانیکه معاویه باان همه عداوت مکتوب
ابن اللعون را قرائت نمود باو نوشت که من معاویة بن ابی سفیان الی زیاد
اما بعد فان للمنابت ولدا یا من ابی سفیان ولدا یا من سمیة
فاما ابلک من ابی سفیان فحلم وحزم فاما ابلک من سمیة فما
یکون من مثلها ان الحسن بن علی کتب الی بانک عرضت
لصاحبه فلا تعرض له فانی لم اجعل لک علیه سبیلا فان الحسن
لیس ممن یری به الرجوان والعجب من کتابک الیه لا تنسبه الی
ابیه و امته ما حصل الکه نظر بامور سلطنت ظاهریه ملاحظه حال حضرت امام حسن
نموده بر پسر سمیه زیاد بن ابیه نوشت ترا با حسن مجتبی کاری نیست گویا از این
سبب بود که حضرت خامس آل العبا در روز عاشورا به گروه اشقیا فرمودند بعد از
شهادت حر و برادر بن مصعب ما فی اربانی الان لم یبق العلاج و لم
یبق حق المهاج تا وقت نگذشته و فرصت از دست نرفته مرا بکار خود
بگذارید آتش فتنه زبانه نکشیده اسباب پشیمانی فراهم نیارید دریغ
سود ندارد چو رفت کار از دست و من بار دیگر بر شما حجت میکنم تا فردای
قیامت شما را بر من حجتی نباشد اگر ده باشد یکی از سه کار برای
من اختیار کنید اولا تخلیة السرب الی یوئل و راه دهید
که من خود بپای خود بنزد یزید بروم گفتند این کار را نکنیم زیرا که
تو زبان شیرین و گفتار دلنشین داری مبادا بمعاذیر دلپذیر او را
بفریبی و از دستش خلاص شده دیگرباره فتنه انگیزی در ممالک
شورش افکنی حضرت فرمود چون چنین نمیکنید بگذارید برگردم بر سر مدفن

جد بزرگوارم مجاور باشم تا از این نشاه انتقال کنم گفتند بایت کار
هم رضا نشویم زیرا چون بمدینه برگردی جمعی از اجلاف علف جو تو گردانند
و باز برون آیی و داعیه خلافت کنی حضرت فرمود چون اینکار را نمی
نکنید پس مرا و یاران مرا آب دهید که عامه آدمیان و کافه عالمیان را
در آب شرکت است گفتند ای پسر فاطمه اسم آب بر زبان میاور زیرا
که تو و یاران تو از آب رحیم در فات شوند هرآینه شربه از
آب نیابند مگر آنکه سر به بیعت یزید آورید و مارا با تو غیر از جنگ سخنی نیست
حضرت فرمود چون چنین است پس بوقت حرب یکان یکان بمیدان
آیند تا مردانه مرد هم نبرد گردد گفتند نعم الصفت یا بن فاطمه
خوب این خواهش تو برآمده است چون امام انکلام را شنید بصف
خود مراجعت نمود پسر سعد غدار مبارزی نامدار که ساعر نام داشت
در رباض ازرود نه که ساعر نام مردی بود از ذی برجرکبی تیز نگام سراسر سلاحی
ملوکانه پوشیده مرکب خود را بجولان درآورد فی ارایالفی سان والرماح
کالشعلة الجواله نام خود را در معرکه حرب اشتهار نمود و ندای هل من
مبارز بلند کرد از لشکر امام مردی بردار نکی تمام زهیر بن حسان اسدی
نام از صف جدا شد وهو من ابطال العرب وفرسانهم و شجعانهم
فاوانهم در نبرد اداح را ظفر پوشیده و رجامس طعن و ضرب باده
چشیده فاقبل الی الامام فاتیک بالسلام زهیر دلیر حضرت
آمد عرض کرد قربان این نامرد که بمیدان آمده او را می شناسم که چه قدر شجاع
بیباک و متهور سفاک است ان هذا الفارس بطل مدعی
و ملتبک مکر دس مبارزی است صف شکن و دلیری است مرد
افکن خواهش دارم مرا اذن بدهی تا با او مصاف کنم و لاف و گزاف
او را بصرصر قهر در هم شکنم حضرت او را اجازت داد زهیر روی بمعرکه

ستاره فنون زهیر کالاسد الضاری وقطع السبیل علی الشامی سهراه بیام گرفته
ان نبایکند جز دو در مقابل دیده از بیم صولت او بلرزید زیرا که میشناخت لهذا از در نصیحت
درآمد گفت ایها ... شمار جاریت وای نامدار میدان محاربت چگونه از دلت
می‌آید که مال و منال و اهل و عیال خود را ضایع میگذاری و عاقبت از حسین چه بار یاور
می‌خواهی و عاقبت یقین است کشته و این تحمل نامیت کرون آغشته خواهد شد زهیر
فرمود ای بیمایه تو سر ترا نداری که شمشیر برروی پسر پیغمبر خود میکشی و اهل بیت
رسالت را بواسطه مال فانیه دنیا ضایع میگذاری فتکلما ولسانا
شروع کردند بیکدیگر فحش و ناسزا گفتن زهیر دلیر فرصت نداد فعلاه
بثلاثه وطعن بالرمح فی فمه با نیزه زد بدهان ان بی ایمان
که سر نیزه از قفای وی بیرون رفت لقتبل ... فاه وخرج السنان
من قفاه فار الدم من فمه وقعدت امه فی ماتمه از ضربت والاحی جلبت
ان نیزه مارکر خون مثل فواره از دهان وی فوران نمود از زین افتاد مرد
وجان بمالک دوزخ سپرد حسرت دنیا با خود برد زهیر دلیر در برابر لشکر
عمر سعد ایستاد فریاد کرد یا اهل العراق ویا اهل الخن والنفاق و
ارباب المکر والشقاق اگر مرا نمی‌شناسید انا زهیر وانی
حسانک امضی الی الروح وبالریحان اهل شام و عراق
که نام ان یگانه آفاق را شنیدند همه بواهمه افتادند یکی از ذئب کوفه
و نامداران عرب که انرا نصر بن کعب میگفتند مرکب برانگیخت
در مقابل زهیر آمد و او بر زبان برید ابواب فصیحت گشود گفت الشجاع
نام آور از ذلی النعمه خود عبید الله بن زیاد دور مانده میدانم از خجالت
روی آمدن بحضور امیر نداری بیا با من ترا نزد امیر ابراهیم و تو را از خجالتش
... برآیم زهیر دلیر مثل ... خشکی نیزه از جگر برآورد گفت ای
ولدالزنا از گلستان حضرت سلطان دنیا و آخرت گلهای ...

چیده ام

چیده ام تو خبر نداری از روی دوست برا چون گل مراد شکفت حواله سر
دشمن سحاک خواهم کرد این بگفت شمشیر آتش بار بر فرقش نواخت تا خانه
زین دو نیمه اش ساخت فبرز اخوه صالح بن کعب برادر نصر صالح
بن کعب بطلب خون برادر بمیدان آمد دشنام دادن و سقط گفتن آغاز داد
زهیر فرصت نداد نیزه خطی حواله آن بدکردار صالح بیکطرف اسب میل کرد تا
نیزه زهیر را از خود دور کند اسبش رم کرد او را سرنگون ساخت فخرج
رجله من الرکاب فشد علیه زهیر کالعقاب پایش در رکاب
ماند مجال پیاده شدن نداشت اسب در جستجو خیز بود و لگد بر او میزد
صالح از لگد ضرب اسب تمام استخوانهای او خورد شد حتی رضخ ...
وحمل الجوشن گفتند بعد از صالح طالح پسر برادرش بمیدان آمد با انتقام
خون برادر و عمو سال گفتگو نهاد هنوز کلام در دهن داشت که طعنه
زهیر فی سرته حتی الفت الرمح من قفاه فصار الی الجحیم ماوا
بطعن نیزه جان شکاف ناف وی را شکافت از عقب بدر رفت ...
وهکذا افنی منهم رجالا ودمرهم تدمیرا بهمین نحو جمع کثیر را به آتش
المصیر فرستاد غیوران هرجا نیش بشکافت بنیزه دل دشمنان
بشکافت فقال عمر ابن سعد لحجر بن ابجار اما تری الی المصاف
وصنیع هذا الفارس لکما آد پسر سعد به حجر بن ابجار کرد گفت
نمی‌بینی این شجاع یگانه و دلیر فرزانه چگونه محاربت میکند فکری در کشتن
وی بنما حجر گفت سیصد سوار از سواران دو دسته موضع کمین کنند و من
بمیدان رفته با وی برابری میکنم چون بر من حمله آورد فرار میکنم خود را
در کمین گاه میآورم چون زهیر از عقب بیاید بروی تاخته دمار شر را
برآرند فکمن لدنلا عاقه فارس للدروع لابس وللنفوس حارس

پس آن سیصد نفر کمین کرده حجر بن ابجار روی بلشکر آورد و از دور فریاد
کرد ای زهیر من نیامده ام با تو کارزار نمایم بلکه میخواهم با تو نصیحت و دلالت
کنم عزیز ابن زیاد میترسم با این همت و شجاعت اقتضای آن دارد که تو با اهل
دولت بیامیزی و از فقر و فاقه وارسته شوی زهیر بر آن بی پیر نعره مانند رعد
برکشید که ای بیدین چه میگوئی جو ز اژدها مرا ز نی   دولت از فر همایون
طلب و سایه او ز آنکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود این بگفت و بر آن
شقی حمله کرد حجار روی بفرار نهاد زهیر از عقب وی تاخت
تا بکمینگاه رسید اهل کمین دور زهیر را مثل نگین گرفتند فغاص الزهیر
فی بحر الاسیاف المتلاطم المواج وهو مع ذلک عطشان فی ثقل
الحدید ومن حر الظهیرة حران زهیر در میان انگروه دغا افتاد
مانند شیر گرسنه با زبان تشنه و دل کباب جنگ میکرد وحملوا علیه
حملة رجل واحد وهجمت علیه الی آخر وان من ثلث
المواضع آن شهسوار تنها بی پروا جمیرا بخاک انداخت سلاح
در بدنش گرم شد مثل نقره در بوته میگداخت حتی قتل منهم رجالا
واردی ابطالا ورشقوه بالنبال وشبکوه بالنصال
لشکر دیدند چاره اندیر را ندارند رو و تیر باران کردند در اندک [زمانی]
بدن زهیر مثل خار پشت برگردید و خون از زخم بر زخم از جای تیرها گرفت
بجوشیدن ولم یتعون بشجاعة ضربة و طعنة در بدنش
نود زخم تیر و نیزه و شمشیر رسیده بود همه کاری ضعف بر زهیر غلبه
کرد در پشت زین گاهی راست و گاهی خم میشد اصحاب امام ع
همینکه زهیر را گرفتار اشرار دیدند بکمک در آمدند خود را بزهیر [رسانند]
او را بهمان حالت بلشکرگاه آوردند ولی نیم جانی در بدن زهیر

بود

جنس [illegible] سپاه [illegible] گروه [illegible] اجار روس بزرگ [illegible] و [illegible]
کرد این [illegible] باو [illegible] [illegible] بکر [illegible] و دلالت
[illegible] عزم [illegible] [illegible] [illegible] آن داد و [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بر کشید کوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت آذربایجان
طلب و [illegible] او [illegible] و [illegible] [illegible] بود این [illegible] و [illegible]
شق حمله کرد [illegible] روس [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] دین ساخت
تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفته فتقاعس الا [illegible]
فی [illegible] الاسلاح [illegible] [illegible] و [illegible] ذلک [illegible] ان [illegible]
الحدید و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] المرده و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دل [illegible] جنگ [illegible] و حملوا علیه
[illegible] رجل واحد و [illegible] علیه الرماح و [illegible] من [illegible]
الرماح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حتی [illegible] رجالا
وا ردی ابطالا و رشقوه بالنبال و شکوه بالنصال
لشکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کردند [illegible]
بدن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible] [illegible]
کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گرفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۸۹

